

زبان و فرهنگ ایران
۷۷

قدسیه

(کلمات بهاء الدین نقشبند)

تألیف

خواجه محمد بن محمد پارسای بخارائی

مقدمه و تصحیح و تعلیق

از

احمد طاهری عراقی

3

ناشر

کتابخانه طهوری

طهران. خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه
تلفن ۴۶۳۳۰، ۶۶۸۲۳۵

شمارهٔ ثبت کتابخانه ملی: ۱۵۴۱ به تاریخ ۱۳۵۴/۱۲/۲۷

از این کتاب دوهزار نسخه در



شرکت افست (سهامی خاص)

بچاپ رسید

آذرماه ۱۳۵۴

فهرست مطالب

پیشگفتار

سهم صوفیان نقشبندی دربارور ساختن عرفان اسلامی اندك نیست. صدها کتاب و رساله بزبانهای فارسی وعربی وترکی در دقایق عرفان و مبانی تصوف و رسوم طریقت و آداب سلوك و مناقب اولیا وطبقات مشایخ... از نقشبندیان بازمانده است. و شاید بتوان گفت که از حیث شمار، آثارآنان افزونتر از صوفیان دیگر است. و علت‌آن یکی درگسترش این طریقه است در پهنهٔ جهان اسلام از شرق تا غرب، و دیگر رواج آنست در میان طبقات علما و فضلا و ادبا.

آثار نقشبندی اکثر بزبان فارسی است، از آنکه طریقهٔ نقشبندی در سرزمینهایی که زبان فارسی یافرهنگ ایرانی سائدبود، بیشترشیوع ونفوذ داشت. و اساساً نقشبندی طریقتی است ایرانی؛ مشایخ قدیم این سلسله همه ایرانی بوده‌اند، ونشأت و نضج این طریقه در خاك فارسی‌زبانان بوده است. و ازین‌روست که اصطلاحات طریقتی آنان نیزفارسی است، که حتی در متون عربی و ترکی نیز آن اصطلاحات بگونهٔ فارسی بکار رفته است.

متأسفانه بیشتر این آثار همچنان مخطوط در زوایای کتبخانه‌ها متروك مانده است. و فقط پاره‌یی ازآنها در هندوستان بطبع رسیده است، که نامطبوع ومغلوط است ومغشوش. دربارهٔ نقشبندیان نیز تاکنون تحقیقی‌علمی و جامع انجام نشده است.گذشته ازکارهای پراکندهٔ برخی از مستشرقین، تنها کسی که اختصاصاً بدین مهم پرداخته بود وتتبعات عمیق و دقیقی کرده بود، مأسوف‌علیه ماریژان موله بود که در جهان دیری نپایید و بجوانی درگذشت (در ۱۹۶۳). تحقیقات منتشر شدهٔ موله درباب نقشبندیه ــ که همه ارزنده است ــ شامل تصحیح چند متن است و بررسی جنبه‌هایی از تاریخ نقشبندیان، که در مجلهٔ فرهنگ ایران‌زمین و مجلهٔ

مطالعات اسلامی (Revue des ètudes Islamiques) پاریس بطبع رسیده است. و از میان شرقیان باید از مرحوم استاد سعیدنفیسی یاد کرد که چند رسالهٔ نقشبندی را بچاپ رسانیدند.

در سالهای اخیر که من بنده به‌بررسیهایی درباب نقشبندیان پرداخته بودم، در ضمن گردآوری آثار و اسناد آنان، برخی از متون را شایسته طبع ونشر دیدم و سزا دانستم که پیش از تحقیقی کلی و جامع، به تصحیح و نشر بعضی از کتب و رسائل مهم نقشبندی پردازم. و از آن میان نخست، قدسیه را برگزیدم، از آنکه این رساله‌از کهن‌ترین آثار نقشبندیه است و با همه خردی، شامل اصول کلی آن‌طریقه‌است. بعلاوه، این رساله در چشم نقشبندیان سخت عزیز و ارزشمند است، چه سخنانی است از خواجه بهاءالدین محمد نقشبند پیشوای این‌طایفه، وگردآورده و شرح کردهٔ خواجه محمد پارساست از اکابر این طریقه.

صرف نظر از رساله‌هایی که از نقشبندیان در مجموعه‌های ایرانشناسی و مجلات ایران چاپ شده، این‌کتاب نخستین اثر است از آثار نقشبندی که مستقلاً تصحیح و طبع شده است. بدین سبب برای آگاهی برخی ازخوانندگان ـ که ممکن است اطلاعی وافی از نقشبندیه نداشته باشند ـ مقدمه‌یی افزوده شد. و در آن، نقشبندیان عهد تیموری و موقف اجتماعی آنان و اصول تعالیمشان و سلسله و مشایخشان باجمال شناسانده شد.

متن قدسیه براساس هفت نسخه تصحیح شده، و حاشیهٔ قدسیه (که ظاهراً از مولانا عبدالرحمن جامی است) بدنبال متن آمده است؛ و در پی‌آن تعلیقات. و در تعلیقات گذشته از تخریج احادیث وذکرمآخذ ابیات و اقوال، دربارهٔ بعض مواضع کتاب (خاصه‌آنچه با نقشبندیه ربطی داشت) توضیحاتی داده شده. نام و مشخصات کامل منابع و مراجع در ذیل صفحات آمده ، و ازین‌رو فهرستی از مآخذ تهیه نشده است.

بهرگونه طبع این کتاب نخستین‌گام است در نشر متون نقشبندی. و آرزو داریم که پس ازین توفیق یار شود و چند اثرمهم دیگر را منتشر کنیم. بدین امید که در شناخت زوایایی ازتصوف اسلامی و تاریخ فکر ایرانی مفید افتد.

احمد طاهری عراقی

طهران ـ شهریورماه ۱۳۵۴

مقدمه

نقشبندی طریقتی است منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۱۷–۷۹۱). ولی بهاءالدین را بنیانگذار ومؤسس نمی‌توان شمرد، طریقهٔ او بحقیقت دنبالهٔ طریقهٔ خواجگان است، طریقه و سلوکی که خواجه یوسف همدانی (۴۴۰–۵۳۵) وخواجه‌عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵) بنیان نهاده بودند. خواجه بهاءالدین که‌خود از جانشینان خواجهٔ غجدوانی تعلیم یافته بود، محیی و مصلح طریقت خواجگان شد. و طریقت نقشبندی آمیخته‌یی شد از تعالیم عبدالخالق غجدوانی و بهاءالدین بخارایی.

طریقهٔ نقشبندی بزودی در ماوراءالنهر وخراسان رواج یافت. و پس از بهاءالدین، خلفای او علاءالدین عطار (متوفی ۸۰۲) ومحمد پارسا (متوفی ۸۲۲) و یعقوب چرخی (متوفی ۸۵۱) برمسند ارشاد نشستند که در ترویج این طریقت سهمی‌داشتند. و از بعد اینان خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶–۸۹۵) آمد که مشهورترین و متنفذترین مشایخ عصر تیموری است. و بعهد او این طریقت به ذروهٔ نفوذ و شهرت و رواج رسید.

اینك نظری گذرا می‌افکنیم به‌نقش اجتماعی و سیاسی نقشبندیان در عهد تیموری و حیات مشایخشان و تعالیم و اصول طریقتشان:

نقشبندیان در عصر تیموری

خواجه عبدالخالق غجدوانی و خلفش بهاءالدین نقشبند بحقیقت مصلحان تصوف اسلامی بودند. مکتب آنان اعتراضی بود به‌تصوفی که دستگاهی شده بود و بیش‌از آنکه به‌اصل و معنای عرفان بپردازد به‌ظواهر و رسوم می‌پرداخت. اعتراضی بود به‌صوفیان خانقاهی چله‌نشین خلوت‌گزین بیکاره و درویشان قلندروش یاوه‌گرد. مکتب نقشبندی آن گونه مراتب شیخی و مرشدی را که جز نام و مقام چیزی در درون نداشت و از حقیقت ارشاد و تربیت دور شده بود و پوست بی‌مغزی را می‌مانست، رد می‌کرد. خواجه عبدالخالق می‌گفت: «درشیخی را در بند و دریاری‌گشای»[1]. و بهاءالدین صوفیانی راکه پای همتشان به‌قید «سلسله» بود، بسخره می‌گرفت، و «سلسله‌ها» و «کرسی‌نامه»هایی راکه صوفیان دستگاهی ــ درست یا نادرست ــ از برای خود ساخته بودند وبدان مفاخرت می‌کردند، بی‌ارج می‌شمرد. می‌گفت: در راه تهذیب وکمال آدمی از سلسله کاری برنیاید، از خود باید طلبید و درخود باید جست. وقتی یکی ازو پرسید «سلسلهٔ شما به کجا می‌رسد؟ تبسم کردند وگفتند: از سلسله کسی بجایی نرسد»[2].

۱ــ رشحات عین‌الحیات، فخرالدین علی کاشفی (کانپور ۱۹۱۲)/۱۴۴، ۲۵۲. و نیز رسالهٔ قدسیه/۵۴.

۲ــ انیس‌الطالبین‌وعدةالسالکین(نسخهٔ آرشیوملی هند ۳۴۲۹۱. B13A)ورق۲۸a.

تصوف نقشبندی سنتی و معتدل و میانه‌روست. پیروی از سنت وحفظ آداب شریعت ودوری از بدعت اساس این‌طریقت‌است. درآن نه خلوت است ونه عزلت و نه ذکر جهر و نه‌سماع و... آنچه درتعالیم نقشبندی بیش‌از همه تکرارشده‌است، یکی اتباع سنت است وحفظ شریعت، و دیگر توجه به‌حق است ونفی خواطر.

مکتب نقشبندی چله‌نشینی وخلوت‌گزینی و پرسه و سیر وتکدی را با شعار «خلوت در انجمن، سفر در وطن» طردکرد. صوفی نقشبندی باید بظاهر باخلق باشد و بباطن باحق، با مردم درآمیزد، و از بیکارگی و یاوگی بپرهیزد. سخن عبدالخالق غجدوانی است که «در خلوت را در بند و در صحبت را گشای»[1]. و از خواجهٔ نقشبند پرسیدند: «در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می‌باشد؟ فرمودند که نمی‌باشد. پس گفتند که بنای طریقت شما برچیست؟ فرمودند: خلوت درانجمن، بظاهر باخلق هستند و بباطن باحق»[2]. و نیز هموگفته است که «طریقهٔ ما صحبت است و درخلوت شهرت است، و در شهرت آفت. خیریت در جمعیت است، و جمعیت در صحبت؛ بشرط نفی بودن دریکدیگر»[3].

همین آسانی و سادگی و اعتدال سلوك نقشبندی یکی از علل رواج آن شد. آنچنان‌که این طریقه از ایالت چینی هانسو تا قازان و قفقاز وقسطنطنیه و از هندوسند تا مصر وشام و از بلخ و بخارا تا بصره و بغداد و از توران تا ایران ــ در همهٔ بلاد اسلامی ــ انتشار یافت. و در یك دو قرن یکی از بزرگترین و پرنفوذترین طرایق صوفیه بود.

میانه‌روی نقشبندیان و التزام آنان به‌شریعت، نیز سبب شد که بسیاری از عالمان دین بدین طریقه بگرایند و به حلقهٔ نقشبندیان درآیند. و فاصله‌یی در میان طریقت و شریعت نبینند. آنچنان‌که‌کسی چون ابن‌حجر هیتمی (۹۰۹–۹۷۴) درحق این طریقه‌گفته است: «الطریقة العلیة السالمة من کدورات جهلة الصوفیة هی الطریقة النقشبندیه»[4].

۱ــ رشحات/۱۴۴. قدسیه/۵۴.
۲ــ نفحات‌الانس جامی (تهران ۱۳۳۶)/۳۸۶.
۳ــ ایضاً/۳۸۷.
۴ــ الحدیقة‌الندیة فی‌آداب الطریقة النقشبندیه: محمدبن سلیمان البغدادی (مصر ۱۳۱۳ ق)/۱۳.

با این همه، این طریقه در تاریخ خود جریانی واحد و همسان نداشته است. و بمانند اکثر مکتبها و مذهبها چون زمانی بر آن گذشت، آن بساطت از میان رفت و گونه‌گونه رنگهایی یافت.



ابتدا طریقهٔ نقشبندی در بخارا درمیان مردم متوسط‌الحال شهری راه یافت و نیز در پاره‌یی از روستاهای اطراف. در دوره‌های بعد است که طبقات ممتاز جامعه از امیران و محتشمان وملاکان و روحانیان مقتدر بجرگهٔ نقشبندیان در آمدند. وگرنه درآغاز صوفیان نقشبندی بیشتر از بازاریان و پیشه‌وران بودند. خود بهاءالدین (و شاید خاندانش) پیشهٔ نقشبندی داشته است. پدرسعدالدین کاشغری بازارگان بود و بسفرهای تجاری می‌رفت[1]. نیای عبیدالله احرار نیز «اکثـر اوقات بزراعت و وگاهی بتجارت مشغول بود»[2]. در کتب مناقب و تراجم نقشبندی که گاه باستطراد چهره‌یی ازمردم می‌نمایانند، می‌بینیم کـه صوفیان نقشبندی بیشتر ازمردم پیشه‌ور و بازاری بوده‌اند[3].

مشایخ نخستین این سلسله بدور از ماجراهای سیاسی و اجتماعـی ساده و زاهدانه می‌زیستند. بهاءالدین نقشبند نه دستگاهی داشت ونه خانه‌یی ونه خادمی[4]. مشایخ پیش‌ازو ــ مشایخ سلسلهٔ خواجگان ــ نیز ساده و فقیرانه می‌زیستند و برای امرار معاش پیشه وکاری داشتند: خواجه محمود انجیرفغنوی «بـه‌کسب گل‌کاری می‌پرداخته‌اند و از آن ممروجه معاش می‌ساخته»[5]. و خواجه‌علی رامتینی به‌صنعت بافندگی اشتغال داشته است[6]. و سید امیرکلال کوزه‌گری می کـرده[7]، وفرزندش

۱ــ رشحات/۱۱۷.
۲ــ ایضاً/۲۱۸.
۳ــ ازجمله رك، رشحات/۱۲۶، ۲۴۱.
۴ــ «در شهر ایشان را خـانه بملکی نبود ، عاریت بود، غـریب‌وار می‌زیستند. و ایشان را خادمی و خادمه‌یی نبود. ازیـن معنی ایشان را سؤال کـردند. فرمودند، بندگی باخواجگی راست نمی‌آید» (انیس‌الطالبین ورق a ۲۵).
۵ــ رشحات/۳۳.
۶ــ نفحات/۳۸۰، رشحات/۳۵.
۷ــ رشحات/۴۲.

امیرشاه «ازصحرا نمك می‌آورده و می‌فروخته و از آن معاش می‌گذرانیده»[۱].

ولی دیری نگذشت که مشایخ نقشبندی صاحب نقشی شدند در کارهای جهانی. عزت وحرمت یافتند. وصاحب دستگاه شدند.

خواجه عبیدالله احرار متنفذترین مشایخ نقشبندی درعصر تیموری،«کوکبهٔ فقرش» «نوبت شاهنشهی» می‌زد[۲]. باآنکه همین خواجه عبیدالله در آغاز سخت درویش و بی‌چیز بود[۳]، سپس چنان ثروتی فراهم آورد که «مال‌ومنال و ضیاع و عقار وگله و رمه و مواشی واسباب و املاك حضرت ایشان از حد واندازه افزون بود»[۴]. مریدش فخرالدین علی کاشفی می‌گوید: «درکرت دوم که راقم این سطور بشرف آستان‌بوسی حضرت ایشان مشرف شد، از بعضی سرکارداران ایشان‌می‌شنید که مزرعه‌های آن حضرت از هزاروسیصد درگذشته است. و درآن اوقات‌مشاهده افتاد که چندین مزرعهٔ دیگر خریده شد»[۵]. وجامی در حق اوگفته است:

هزارش مزرعه در زیرکشت است که زاد رفتن راه بهشت است![۶]

فقط مالیات و عشر مزارع سمرقندش به«هشتاد هزار هزارمن غله بسنگ سمرقند» می‌رسیده است[۷]. والبته مریدانش این همه را از کرامات او می‌پنداشتند چه او درآغاز جوانی ــ در ۲۹ سالگی ــ باشرکت‌کسی فقط توانسته بود «یك زوج از عوامل[۸] روان» کند، و «بعد از آن حضرت حق سبحانه در زراعت ایشان

۱ــ رشحات/۴۸.

۲ــ زد بجهان نوبت شاهنشهی کوکبهٔ فقر عبیداللهی
(تحفة‌الاحرار؛ هفت اورنگ/۳۸۴)

۳ــ رشحات/۲۴۵-۲۲۷

۴ــ ایضاً/۳۲۸.

۵ــ ایضاً/۲۲۸.

۶ــ یوسف و زلیخا (کانپور ۱۲۹۶ق)/۱۹.

۷ــ رشحات/۲۲۸.

۸ــ عوامل از اصطلاحات زراعی عصر تیموری است هم بمعنی دو گاوی است که شخم می‌کنند، و هم مقدار زمینی است که می‌توان بوسیلهٔ یك جفت گاو شخم زد (برای تفصیل رك: کشاورزی و مناسبات ارضی درایران عهد مغول؛ پطروشفسکی، ترجمهٔ کشاورز. تهران ۱۳۴۴. ج۱ ص ۲۴۷).

برکت بسیار ظاهر گردانید»[۱]. ولی درهمان عصر هم پاره‌یی مردمان که حجاب ارادت در پیش چشم نداشتند، برین دنیا طلبی و فزونخواهی او خرده می‌گرفتند[۲]. و برخی حتی فراتر می‌رفتند و می‌گفتند: «بیع و شری و دهقانی و زراعت وی نه برقانون شریعت راست است»[۳].

مولانا عبدالرحمن جامی شاعر معروف که از مشایخ نقشبندی است، نیز ثروتی کلان داشت. و سالیانه یکصد هزار دینار برای مصارف عادی روزمرهٔ خویش صرف می‌کرد.[۴]

پس از بهاءالدین نقشبند، درقرن نهم نقشبندیان بسیار شدند وقدرت یافتند. آنان صوفیانی خانقاه‌نشین وگسسته از اجتماع نبودند. دربیشتر حوادث وماجراهای خراسان وماوراءالنهر نقشبندیان نقشی داشتند. در اغلب جنگها و آشوبها ومصالحه‌ها چهرهٔ نقشبندیان دیده می‌شود. و این طریقه دیگر خاص پیشه‌وران و دهقانان نبود، بسیاری از قدرتمندان و روحانیان متنفذ نیز در زمرهٔ نقشبندیان درآمده بودند.

امرای تیموری کام‌ناکام جانب نقشبندیان را رعایت می‌کردند. وگاه بیش از حد مشایخ این سلسله را معزز می‌داشتند. شاهرخ تیموری دست را رکاب می‌کرد تاخواجه حسن‌عطار برمرکب برنشیند و پیاده دررکاب اومی‌رفت[۵]. سلطان ابوسعید تیموری نیز نسبت به‌عبیدالله‌احرار نهایت خاکساری می‌نمود و «از غایت‌نیازمندی گاهی پیاده برابر اسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد»[۶].

خواجهٔ بندگان کارآگاه — قبلهٔ مقبلان عبیدالله
تافت از التماس شاه جهان — از سمرقند سوی مرو عنان
شاه با کبریا و جاه و جلال — رفت فرسنگها باستقبال

۱ـ رشحات/۲۲۸
۲ـ خواجه مولانا پسر شیخ‌الاسلام سمرقند در بارهٔ اوگفته بود: «گذارید این جمل را که همگی همت او مصروف این است‌که دنیا جمع‌کند»(رشحات/۳۰۴ ـ ۳۰۵. ونیز رك ص. ۳۲۸ـ۳۲۹).
۳ـ رشحات/۳۰۲.
۴ـ تاریخ ایران از دورهٔ باستان تاپایان سدهٔ هیجدهم. ترجمهٔ کریم‌کشاورز (تهران ۱۳۴۶)۲/۴۸۰.
۵ـ رشحات/۹۰.
۶ـ حبیب‌السیر: خواندمیر (تهران ۱۳۳۳) ۴/۱۰۹.

خواجه می‌راند بارگی بشتاب   چون فرشته که راند او بر آب
شاه و گردنکشان لشکر شاه   که همی سودشان بچرخ کلاه
سر بسر در رکاب او بودند   بر رکابش جبین همی سودند
همه آورده از بلندی رای   شرط تعظیم و احترام بجای[۱]

تیموریان ازین‌گونه تکریمها و تعظیمها در حق مشایخ بسیار می‌نمودند. مشایخ نقشبندی نیز با امیران و امیرزادگان مرتبط بودند. مراوده و مکاتبه داشتند. بسیاری از امرای تیموری اگر نه بر معنویت نقشبندیان، بر قدرت و نفوذشان عقیده‌مند بودند. در بسیاری از مسائل با آنان بمشورت می‌نشستند. از نفوذآنان در مصالحه‌ها بهره می‌جستند و...

تنها الغ‌بیك امیرزادهٔ دانشمند تیموری بود که به‌نقشبندیان وقعی نمی‌نهاد، و حتی در تخفیف آنان نیز می‌کوشید. و نقشبندیان نیز درآثارخود ازو به‌نیکی یاد نکرده‌اند. همین الغ‌بیك یك بار خواجه محمد پارسا را بآزمایش کشید. در آن وقت که محدث معروف شمس‌الدین محمد جزری به سمرقندآمده بود، کسی را به‌بخارا روانه کرد تا خواجه محمد پارسا را به سمرقند آورد. و ازو خواست تا حدیثهایی را که می‌خواند ودر کتبش می‌نویسد، در برابرشمس‌الدین جزری برخواند تا او به‌تصحیح اسانید آن پردازد[۲]. البته نقشبندیان نوشته‌اند که محمد پارسا ازین آزمایش پیروز برآمد. ولی بهر حال غرض الغ‌بیك خوارداشت خواجهٔ پارسا بود. و نقشبندیان نیز اورا برین‌کار نکوهیده‌اند.

ونیز یك بار مولانا نظام‌الدین خاموش را «دست وگردن بسته سر برهنه» به‌نزد الغ‌بیك بردند. و امیرتیموری « سخنان عتاب‌آمیز» با او گفت. و سبب تهمتی بود که بر فرزند نظام‌الدین خاموش نهاده بودند در ارتباط با یکی از زنان حرم[۳].

رقابتهایی که امیرزادگان تیموری با یکدیگر داشتند، گاه سبب می‌شد که امیرزاده‌یی برغم رقیبش با یکی از مشایخ خصومت و عناد ورزد. میرزا خلیل نوهٔ امیرتیمور (و فرزند میرمحمد جهانگیر) که در سمرقند حکم می‌راند، با شاهرخ که

۱ــ سلسلة‌الذهب؛ هفت اورنگ (تهران ۱۳۵۱)/۱۵۸-۱۵۹.
۲ــ رشحات/۶۰ــ۶۱.
۳ــ ایضاً /۱۱۱ــ۱۱۲، ۱۱۵.

امیر خـراسان بود رقـابت و خصومت داشت. خواجه محمد پارسا بـا آنکه در مملکت میرزاخلیل می‌زیست، با شاهرخ یار و یکدل بود و باو نامه‌ها می‌نوشت. میرزا خلیل ازکردار خواجه ناخوشدل شد. و باو پیغام دادکه از بخارا بیرون رود. خواجه گفت: «خوش باشد! اول مزارات طوف کنیم و بعد ازان برویم». ولی چند روز بعد شاهرخ تهدیدنامه‌یی به خلیل فرستادکه «اینك رسیدیم بایدکه جای جنگ مقرر سازد». بدستور خواجهٔ پارسا تهدیدنامهٔ شاهرخ را در مسجد جامع بخـارا برمردم فرو خواندند[۱]. و بدین‌گونه خواجه مـردم را علیه میرزا خلیل می‌شورانید و بیاری شاهرخ می‌خواند. و درآن نبرد نیز خلیل شکست خورد وکشته شد.

مخالفت سلطان محمود میرزا با عبیدالله احرار نیز ازین‌گونه است. سلطان احمد برادر و رقیب محمود در سمرقند حکم می‌راند و به عبیدالله سخت ارادت و عقیدت داشت و چنان بودکـه بی‌رای او کاری نمی‌کـرد. پس از آنکه محمود سمرقند را بچنگ آورد و فرمانروای ماوراءالنهرشد، با نقشبندیان درشتی آغازید و با فرزندان و متعلقان عبیدالله احرار ستیز و ستم بسیارکرد[۲].

نقش عبیدالله احرار در ماجراهـای ماوراءالنهر و خـراسان بیش از دیگر مشایخ نقشبندی بـود. او قدرتمندتـرین و پرنفوذتـرین مشایخ عهد خود بود. با بیشتر امرا و صـدور مراوده و مکاتبه داشت. کاتب او «روز بودی‌کـه از قبل حضرت ایشان بیست رقعه به‌پادشاه زمان و امرا و ارباب دیوان نوشتی»[۳]. پیداست با این گونه مشاغل اجتماعی بسیار و آن ثـروت بیشمار، خواجه عبیدالله احـرار دیگر فرصتی نمی‌یافت‌که به طالبان و مریدان خود پردازد و به‌تربیت سالکان توجهی‌کند. حتی مریدش فخرالدین علی‌کاشفی نیز بدین معنی اشاره‌کرده است: «دربن اوقات که حضرت ایشان را بسلاطین و حکام اختلاط است و مشاغل ظاهری ایشان بسیار شده است، ایشان را مجـال آنکه طالبان را به‌نفی و اثبات و توجهات و مراقبات فرمایند نمانده است»[۴].

هم سلطان ابوسعید میرزا (۸۵۵–۸۷۲) و هم فرزندش میرزا سلطان احمد

۱ـ رشحات / ۶۱ـ۶۲.
۲ـ حبیب‌السیر ۴/ ۹۷ـ۹۸
۳ـ رشحات / ۳۴۸.
۴ـ ایضاً / ۳۳۱.

(۸۷۲-۸۹۹) به عبیدالله احـرار ارادت و عقیدت داشتند. عبیدالله بخواهش همین سلطان ابوسعید مسکن و مأوایش تاشکند را رها کـرد و به سمرقند پـایتخت امیر کوچید[۱]. و ازین پس سمرقند مرکز قدرت نقشبندیان شد.

هر دو امیر در مهمات امور بـا خواجه مشورت می‌کـردند[۲]. حتی در سال ۸۷۲ که سلطان ابوسعید در مرو بود و قصد یورش به عراق و آذربایجان کرد، برای مشاوره با خواجه عبیدالله قاصدی در پی او به سمرقند فرستاد. و خواجه به مرو آمد و پس ازگفت وشنید بسیار حمله به عراق را تصویب کرد وخود به سمرقند بازگشت. و امیر با سپاهی گران عازم عراق و آذربایجان شد[۳].

بسیاری از مصالحه‌ها بوساطت خواجهٔ احرار انجام می‌شد. گاهی یکی از دو خصم که در خود یارای مقاومت نمی‌دید از عبیدالله می‌خواست تا پـای در میان نهد وطرفین را آشتی دهد. چنانکه در جنگ میرزا ابوالقاسم بابر با سلطان ابوسعید در سال ۸۵۸، سرانجام بابر از طول محاصرهٔ سمرقند خسته و درمانده شد ومولانا محمد معمایی را بنزد عبیدالله فرستاد و بوساطت او جنگ پـایـان یافت. ونیز در سال ۸۶۷ که میرزا محمد جوکی (فرزند میرزا عبداللطیف تیموری) درقلعهٔ شاهرخیه با سلطان ابوسعید مـی‌جنگید، پس از یـك سال نبرد عبیدالله احـرار را بشفاعت خواند. و خواجـه از سمرقند بهاردوی سلطان ابوسعید در شاهرخیه رفت و بـرای میرزا محمد جوکی امان طلبید.

در زمـان امارت سلطان احمد میرزا قـدرت نقشبندیان بیش از پیش شد. بحقیقت عبیدالله احرار بودکه برسمرقند حکم می‌راند. زیرا که سلطان احمد مردی آرام و صوفی مشرب و ضعیف‌النفس بود[۴]. چندان‌کـه یك بار کـه سلطان محمود میرزا برادرش به سمرقند حمله کرد، از بیم به عبیدالله پناه برد. عبیدالله بدان وقت در مدرسه‌یی بود. امیر را در حجره‌یی پنهـان کرد و خود درکنارش نشست و اورا دلـداری می‌داد. و خواجه عبیدالله خود دستور دادکـه حصار را استوارکنند و بـا

۱- رشحات/ ۲۹۰، ۳۵۴.
۲- حبیب‌السیر ۴/۸۷، ۱۰۹.
۳- ایضاً ۴/۸۸.
۴- «درمعارك بنفس نفیس مـرتکب استعمال آلات قتال نمی‌گـردید» (حبیب‌السیر ۴/۹۵).

۱۹

خصم بجنگند[1].

یك بار نیز که میرزا عمرشیخ ــ برادر دیگرسلطان احمد ــ بهمراه سلطان محمودخان[2] بجانب سمرقند لشکر کشید، سلطان احمد خواجه عبیدالله را بـرای مصالحه، با سپاه خود همراه برد و از سمرقند خارج شد. و در شاهرخیه خواجه هرسه را آشتی داد[3].

مشایخ نقشبندی از نیروی مریدان برای هدفهای سیاسی خود و امرا استفاده می‌کردند. بهرگونه خلقی بسیار سرسپردهٔ آنان بودند وگوش و دل بفرمان آنـان داشتند. و این خود نیرویی گران بود که می‌توانست کارها کند. درین جنگ وستیزها صوفیان نقشبندی بدان‌سو می‌رفتند کـه شیخشان می‌خواست و می‌گفت، خطا یـا صواب. ولی بدیدهٔ مرید خاطرشیخ بخطا نمی‌رفت و رای او عین صواب بود.

خلاصه درین دوره، صوفیـان نقشبندی در جنگ و جدالهـای خانوادگی تیموریان ورقابتها و خصومتهای امیران جانها باختند و سرها بباد دادند، و مشایخ بقدرت‌مریدان تاج‌بخشی‌ها کردند. سلطنت و امارت برخی امیران نیز مرهون یاری

۱ـ رشحات /۲۹۳ـ۲۹۵.

۲ـ خواندمیر (حبیب‌السیر۴/۱۰۹) ایـن سلطان محمودخـان را با میرزا سلطان محمود تیموری (پسرسلطان ابوسعید و برادر سلطان احمد و عمرشیخ) اشتباه کرده است. واین واقعه را بدو نسبت داده است، ولـی توضیح صاحب رشحات در بـاب سلطان محمودخان ـ کـه می‌گوید: «سلطان محمودخان را که خانـی بود از خانان دشت...» ـ معلوم می‌دارد که او کسی غیر از میرزا سلطان محمود بوده است. علاوه که میرزا سلطان محمود با خواجهٔ احرار روابط خوشی نداشت وچنان نبود که شفاعت و وساطت اورا بپذیرد. و ظاهراً قول صاحب رشحات که منقولست از سلسلةالعارفین مولانا محمد قاضی دقیقتر و صحیحترست. چه محمد قاضی‌خود درآن واقعه در اردوی میرزا سلطان احمد حضور داشته و شاهد عینی ماجرا بوده است.

و اما این سلطان محمودخان که «ازخانان دشت» بوده، ظاهراً همان سلطان محمود خان شیبـانی است متولد ۷۷۵، بـرادر محمدخان شیبانی و پدر عبیدالله خان شیبانی،که دریورشهای محمدخان همراه برادربود وچندی حاکم بخارابود. وسرانجام درقندز درگذشت و نعش اورا بسمرقند بردند ودر مدرسهٔ خانیه بخاك سپردند (رك، حبیب‌السیر۴/۲۷۳ـ۲۷۷، مهمان نامهٔ بخارا /۴۱، ۲۸۴، ۳۱۲ـ۳۱۳)

۳ـ رشحات/۲۹۶ـ۲۹۸، حبیب‌السیر۴/۱۰۹.

نقشبندیان بود. عبداللطیف میرزا را نقشبندیان یاری کردند که پدرش الغ بیك را بکشد و خود بسلطنت رسد (رمضان ۸۵۳)؛ بانگیزهٔ کینه‌یی که مشایخ نقشبندی از الغ بیك در دل داشتند. سلطان ابوسعید میرزا را نیز نقشبندیان در فتح سمرقند و رسیدن بسلطنت یاری کردند (سال ۸۵۸). ابوسعید پیش از نبرد با میرزا عبدالله، در فرکت با خواجه عبیدالله احرار ملاقات کرد و خواجه او را دلگرم کرد. و نقشبندیان با ابوسعید یار و همدل شدند و یاریش کردند[۱].

مشایخ نقشبندی برای پرداختن بکارهای جهانی و درآمیختن با سلاطین و صدور علتها می‌تراشیدند. می‌گفتند بدین طریق می‌توان مردمان را از ستم شاهان و حاکمان بازداشت و به مسلمین بهره‌یی رسانید. عبیدالله احرار می‌گفت: «اگر ما شیخی می‌کردیم درین روزگار هیچ شیخی مرید نمی‌یافت. لیکن ما را کار دیگر فرموده‌اند که مسلمانان را ازشرظلمه نگاه داریم. بواسطهٔ این بپادشاهان بایست اختلاط کردن و نفوس ایشان را مسخرگردانیدن و بتوسط این عمل مقصود مسلمین برآوردن»[۲]. و نیز وقتی دانشمندی درخاطرش اعتراضی برعبیدالله احرارگذشت که «حضرت ایشان چرا درکنج کویی [ن: کوهی] ننشستند که در میان مردم این همه تفرقه می‌کشند. و به‌آمد و شد سلاطین وظلمه‌گرفتار شده‌اند و مجال‌آن ندارند که روی به جمیع طالبان‌آرند». عبیدالله در پاسخ‌گفت: «از شما پرسم شخصی است که سلاطین و حکام و ظلمه سخن او می‌شنوند، و بدرخواست او مسلمانان از ظلم ظالمان و ستمکاران نجات می‌یابند، وبسبب او رسوم وعادات جباران برطرف می‌شود؛ آیا اورا رواست که مظلومان را در دست ظالمان گذارد و درکنج کویی رود وبعبادت وتربیت اهل ارادت مشغول شود؟ اهم واولی ازین دوکار نسبت ازین شخص‌کدام است؟ و به‌کدام امر ازین دو مشغول شود که بهتر بود؟»[۳].

این فایده رسانی به‌اسلام و مسلمین چه می‌توانست باشد جز گه‌گاه شفاعتی و وساطتی یا سفارشنامه‌یی از برای این وآن[۴]. وگرنه خونریزیهای امیران و

۱- رشحات/۲۸۹-۲۹۰.
۲- ایضاً/۲۹۵
۳- ایضاً/۳۲۹.
۴- عبدالرحمن جامی‌مرید خواجهٔ احرار در منقبتش می‌گوید:
بر درش حلقه حلقه اهل نیاز حلقهٔ ناکـوفته در او بـاز ←

حاکمان وستمهای اهل دیوان همچنان باقی بود. و در جنگهای خانوادگی تیموری مردم زیانها می‌دیدند؛ شهر و دیارشان هر روز جولانگه قدرت امیری هوسران و ستمگر بود، و مال وجانشان بازیچهٔ قدرتمندان خودکامه ودیوانیان آزمند بود[۱].

از جمله کارهای عبیدالله احرار یکی آنست که از امیر تیموری درخواست تا تمغای (: مالیات وعوارض) سمرقند و بخارا را ببخشد، و او هم پذیرفت و تمغای آن دو شهر برافتاد[۲].

* * *

طریقهٔ بهاءالدین نقشبند در آغاز در بخارا و اطرافش رواج یافت. وبخارا نخستین مرکز نقشبندیان شد[۳]. ولی بتوسط خلفا وجانشنیان بهاءالدین، این طریقه در شهرهای دیگر خراسان و ماوراءالنهر راه یافت، و پس از چندی یك دوشهر دیگر مرکز نقشبندیان شد.

→ اهل حاجت چو حاجیان پیوست / زده در حلقهٔ در او دست
دست فیاض او به رشح قلم / شسته از لوح ملك حرف ستم
کرده صافی بلطف عنف آمیز / عالم از دود دودهٔ چنگیز
سعیش ازذیل دین به رای درست / داغ تمغا و لوث یرغو شست
(سلسلة الذهب؛ هفت اورنگ/۱۵۹-۱۶۰)

داده چونم کلك گهر ریز را / شسته ستم نامهٔ چنگیز را
خامهٔ او کرده ز نسخ رقاع / محو خط نامهٔ ظلم از بقاع
(تحفة الاحرار؛ هفت اورنگ/۳۸۴)

۱- خواندمیر دربارهٔ سلطان محمود میرزای تیموری می‌نویسد: «چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت می‌نمود، ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست ظلم وتعدی به بنین وبنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را در می‌نوشتند» (حبیب السیر ۹۸/۴). دیگر شاهان و امیران نیز کمابیش مانندهٔ محمود میرزا بودند.

۲- روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، اسفزاری (تهران، ۱۳۳۸-۱۳۳۹) ۲۵۰/۲. رشحات/۳۰۰.

۳- جامی نیز درضمن منقبت خواجه بهاءالدین گوید:
سکه که در یثرب و بطحا زدند / نوبت آخر به بخارا زدند
(تحفة الاحرار؛ هفت اورنگ/۳۸۳)

سعدالدین کاشغری و عبدالرحمن جامی طریقه نقشبندی را در عاصمهٔ هرات بیش از پیش رواج دادند، و هرات یکی از مراکز تجمع نقشبندیان شد. در سمرقند اگرچه درزمان خواجه‌نظام‌الدین‌خاموش، نقشبندیان‌اندك نبودند، ولی‌پس‌ازمهاجرت خواجه عبیدالله احرار بدانجا، نقشبندیان سمرقندی بسیار شدند و سمرقند در عهد سلطنت سلطان ابوسعید و سلطان احمد تیموری مجمع و مرکز صوفیان نقشبندی شد.

در هرات (و نیز دیگر بلاد خراسان و ماوراءالنهر) جز نقشبندیان صوفیان و درویشان دیگرهم بودند. بسیار هم بودند. در آن عهد بازار تصوف برواج بود. در هرات تیموری سه عارف بزرگ می‌زیستند: شیخ بهاءالدین عمر (متوفی ۸۵۷) و شیخ زین‌الدین خوافی (متوفی ۸۳۸) وسید قاسم انوار (متوفی ۸۳۵). و هرسه مریدان بیشمار داشتند ونفوذ و قدرت بسیار. شیخ زین‌الدین خوافی برطریقهٔ سهروردیه بود و بهاءالدین عمر از سلسلهٔ کبرویه. و هردو ـ خاصه زین‌الدین ـ از صوفیان متشرع میانه‌رو بودند. و بمانند نقشبندیان در نزد امرای تیموری مقرب و معزز بودند. و از ارباب حل و عقد بشمار بودند. ولی قاسم‌انوار مشربی ودیدی گسترده‌تر داشت، چندانکه گاه سبب رمیدن کوته‌بینان می‌شد[1]. تندرویهای او و بی‌اعتنایی‌اش به امرا و صدور، او را از دستگاه تیموریان دور داشته بود؛ علی‌الخصوص پس‌از کاردزدن احمدلر به شاهرخ (در روز جمعه ۲۳ ربیع‌الآخر ۸۳۰)، که پای قاسم انوار هم بمیان‌کشیده شد، و ببهانهٔ ارتباط احمدلر با او، از از هرات به سمرقند تبعید شد[2].

بهاءالدین عمر و زین‌الدین خوافی روابط خوشی با قاسم‌انوار نداشتند و رقابتی و خصومتی درمیانشان بود[3]. ولی نقشبندیان با وجود اختلاف مشرب، قاسم انوار را بزرگ می‌شمردند و می‌ستودند. بروایت عبیدالله احرار، سید قاسم انوار درحوالی باورد باخواجه بهاءالدین نقشبند ملاقات‌کرده بوده و ازو طریقه

۱ـ رجوع کنید بداستان شیخ صفی‌الدین الحی (یا، ابحی) با او؛ مجالس‌النفائس، امیرعلیشرنوائی (تهران، ۱۳۲۳)/۱۸۳.
۲ـ روضات‌الجنات ۲/۸۴ـ۸۶.
۳ـ رشحات/ ۲۴۰ـ۲۴۱.

23

گرفته بوده است[۱].

سعدالدین کاشغری و عبیدالله احرار در اوانی که در راه طلب بودند و آغاز سلوك، در هرات زین‌الدین خوافی و بهاءالدین عمرو قاسم انوار را دیده بودند. عبیدالله از قاسم‌انوار و بالاخص از بهاءالدین عمر به‌نیکی یادکرده است، بمجالس آنان می‌رفت و بهره می‌یافت. ولی از زین‌الدین جاذبیتی ندید و با او پیوندی نداشت[۲]. سعدالدین کاشغری نیز آن هرسه شیخ طریقت را ونیز ابویزید پورانی را در هرات دیده بوده و همگان را ستوده است[۳].

باآنکه نقشبندیان همه‌جا شخصیت والا و عظمت روح سیدقاسم انوار را ستوده‌اند، ولی اعمال مریدانش را نکوهیده‌اند[۴]. از جمله برنظر بازی و جمال‌ـ پرستی آنان انگشت نهاده‌اند. عبیدالله احرار می‌گفت: «حضرت سیدقاسم تبریزی ـ قدس‌سره ـ بدین ولایت (سمرقند) آمده بودند. جمعی‌از مریدان ایشان دربازار می‌گشتند و پسران امرد پیدا می‌کردند و به‌ایشان تعشق می‌ورزیدند و می‌گفتند ما در صورجمیله مشاهدهٔ جمال حق سبحانه می‌کنیم»[۵].

درخراسان و ماوراءالنهر درویشان‌اباحی مذهب افراطی نیز بود. قلندرانی به‌شریعت پشت‌پای زده وسنت رهاکرده. واینان صوفیان نقشبندی پای‌بستهٔ سنت را بسخره می‌گرفتند ومذمت می‌کردند. نقشبندیان نیز آنان را بی‌دین و فاسدالاخلاق می‌شمردند[۶].

از جملهٔ این‌گروه، درویشان عشقیه بودند که در سمرقند بسیار بودند. و «لنگر» آنان درکوه «نور» در حوالی سمرقند بود. و شیخ‌الیاس عشقی شیخشان

۱ـ رشحات/۲۳۵.
۲ـ ایضاً/۲۳۵ـ۲۴۱.
۳ـ ایضاً/۱۱۸ـ۱۱۹.
۴ـ ایضاً/۲۳۷. اینکه نایب‌الصدر شیرازی (طرائق ۴۸/۳) نوشته است که طرد و تبعید قاسم انوار از هرات بسبب تفتین بعضی ازنقشبندیان بوده است، ظاهراً نباید اصلی داشته باشد. چنانکه گفتیم نقشبندیان‌باوجود اختلاف مشرب سیدانوار رابزرگ می‌داشتند. تبعید سید عللی داشته است که ببرخی قبلا اشاره کردیم.
۵ـ ایضا/۲۵۳.
۶ـ برای نمونه رك: داستان مولانامیرجمال قلندر وعبیدالله احرار: رشحات/۳۵۴ـ ۳۵۵.

بود.[۱] نقشبندیان و عشقیان با یکدگر سخت رقابت داشتند. و خصمی‌ها می‌نمودند. و همین شیخ‌الیاس یك‌بار نامه‌یی نوشت به‌والی بخارا امیردرویش محمد ترخان، و از عبیدالله احرار (که امیردرویش بدو ارادتی می‌نمود) مذمتها کــرد و از جمله نوشت: «دین و ملت را چه‌سستی آمد که شیخی که بیع و شری و دهقانی و زراعت وی نه برقانون شریعت راست است، در باطن شمایان او را این‌همه واقع باشد و سخن او را در شمایان این‌همه نفاذ بود...»[۲].

از دیگر صوفیان آن عهد نعمة‌اللهیان‌اند، پیـروان طریقهٔ سید نعمة‌الله ولی کرمانی (۸۳۱–۸۳۴). رابطهٔ اینان نیز با نقشبندیان خـوش نبود. و در آثارشان از نقشبندیه به‌نیکی یاد نکرده‌اند.

عبدالرزاق کرمانی در رسالهٔ مناقب شاه‌نعمة‌الله ولی از سید امیرکلال بزشتی نام برده است و نوشته که چون شاه‌نعمة‌الله به‌سمرقند آمد و مریدان بسیار یافت، سید امیرکلال نزد امیرتیمور ازوسعایت کرد، و سبب شد که تیمور او را از سمرقند براند. و نعمة‌الله از آنجا بیرون رفت. ولی پیش‌از آنکه بـرود، به‌نفرین او سید امیرکلال مرد.[۳]!

ونیز صنع‌الله نعمة‌اللهی در رسالهٔ مناقب شاه نعمة‌الله آورده است که چون سیدنعمة‌الله به‌شیراز رسید، در آنجا درویش فخرالدین کــه صوفیی نقشبندی بود، نعمة‌اللهی شد. و نیز شیخ نقشبندیان شیراز خواجه عبدالله امامی اصفهانی[۴] پس از

۱ـ دراویش عشقیه همان شطاریه (یا: شطار)اند، از سلاسل طیفوریه (رك. طرائق الحقائق ۲/ ۱۵۱ـ۱۵۲ . وتحقیق استادهمایی در نامهٔ مینوی/۴۹۸ـ۵۰۹). شیخ الیاس عشقی از خلفای شیخ خداقلی است و نیـز نبیرهٔ او. و شیخ خداقلی جانشین شیخ‌ابوالحسن عشقی است‌که درعهد خواجه بهاءالدین نقشبند می‌زیسته است.

۲ـ رشحات/۳۰۱ـ۳۰۲ و نیز رك ص ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲.

۳ـ مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه‌نعمة‌الله ولی، بتصحیح و مقدمهٔ ژان اوبن (تهران ۱۳۳۵)/۱۲۲.

۴ـ خواجه عبدالله امامی اصفهانی ازاصحاب خواجه علاءالدین عطار بخاری (جانشین بهاءالدین نقشبند) است. و رساله‌یی درطریقهٔ سلوك نقشبندی نوشته‌بوده که بخشی‌از آن‌را فخرالدین علی کاشفی نقل‌کرده است(رك. نفحات/۴۰۲ـ۴۰۳. رشحات/۹۵ـ۹۷).

قصهٔ پیوستن خواجه عبدالله به‌نعمة‌اللهیان ظاهراً نباید واقعیتی داشته باشد.←

۲۵

دیدن سید نعمة‌الله «کسوت نقشبندی فرود آورده، بکسوت شاه درآمد[1]».

از سوی دیگرمی‌بینیم که مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب نفحات‌الانس که ترجمهٔ احوال بسیاری از مشایخ متأخررا ذکرکرده است، هیچ نامی از سید نعمت‌الله‌ولی و اصحاب وخلفای او نبرده است.

*

در عصر تیموری تشیع اندك اندك رواج می‌یافت. ایلغار مغولان و سقوط خلافت بغداد (در سال ۶۵۶) و حکومت غیرمتعصب ایلخانان و نبودن تقییدات مذهبی[2]، میدان را برای جولان شیعیان بازکرده بود. تیمورخود حنفی مذهب بود، ولی با شیعیان ایران و عراق بمدارا رفتار می‌کرد[3]. مرگ تیمور و پیدایش ملوك‌الطوایفی مجال بیشتری به شیعه داد. و خصوصاً در میان صوفیه تشیع بیش از پیش راه یافت. تصوف وتشیع بهم درآمیختند وصوفیانی متشیع ظهورکردند. نه‌تنها تشیع معتدل امامیه، بل‌که عقاید حاد غلاة شیعه نیز به‌بعضی‌از مکتبهای صوفیگری راه یافت.

شورشها و نهضتهای این عهد تحت لفاف تشیع بود، و یا تصوف، و یا ترکیبی از هردو. فکرمهدویت نیزدرآن میان نقشی‌گران داشت. چندتن از صوفیان شیعی مذهبی که درین زمان قیام‌کرده بودند، دعوی مهدویت نیز داشتند. فضل‌الله استرآبادی (۷۴۰-۸۰۴) پیشوای حروفیه قطبیت تصوف را با مهدویت تشیع بهم درآمیخت و در ۷۸۶ مهدویتش را بخواص مریدان اعلام‌کرد و بیعت‌گرفت و قیام‌کرد... سیدمحمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹) پیشوای صوفیان نوربخشی نیز قطبیت و مهدویت را با یکدیگرفراهم‌آورده بود و در ۸۲۶ درختلان دعوتش را آشکار کرد. ولی ناکام و نامراد شکست خورد وکشته شد. و او می‌خواست همان

← واگر چنین اتفاق افتاده بود و او ازسلسلهٔ نقشبندی خارج شده بود، جامی وکاشفی اورا جزء مشایخ نقشبندی ذکر نمی‌کردند.

۱- مناقب حضرت شاه‌نعمة‌الله ولی/۱۸۲. و نیز رك ص ۷۷.

۲- یکی از اصول یاسای چنگیزی‌آزادی مذهب بود و تساوی همهٔ طوایف و مذاهب وفرق (جهانگشای جوینی تصحیح قزوینی ۱/۱۸).

۳- برای تفصیل درین باب رك، الفکرالشیعی والنزعات‌الصوفیه، کامل مصطفی‌الشیبی (بغداد ۱۹۶۶) /۱۶۷-۱۷۵.

کاری را بکند که قرنی بعد صوفیان صفوی کردند...

خلاصه در عهد تیموری تشیع بر تصوف سایه‌یی گسترده بود. صوفیان علوی بسیار شده بودند. عقاید غلاة در میان بعض صوفیه راه یافته بود. برخی از درویشان مقید به‌آداب شرع و عرف نبودند. و این همه مسلمانان معتقد و پیروان سنت وجماعت را بیمناك کرده بود که مبادآثار شریعت وسنت از میان برود. وچنانکه قبلا اشاره کردیم طریقهٔ نقشبندی عکس‌العملی بود در برابر این اوضاع. طریقه‌یی که سنی خالص است و اساس آن حفظ آداب شریعت است و تقید به سنت و دوری از بدعت. وگفتیم که طریقهٔ نقشبندی یك جریان اصلاحی درتصوف و دین بود. بهاءالدین همهٔ آداب و رسوم و شعائر رائج صوفیه را چون ذکرجلی و خلوت و عزلت و سماع و... را ملغی کرد، و هرچه را از دایرهٔ مسلمانی بیرون بود ورنگی از بدعت داشت باطل شمرد. و لذا بهاءالدین را برخی «مجدد مأیهٔ ثامنه» شمرده‌اند.

طریقهٔ نقشبندی در سرزمین‌های سنی‌نشین ماوراءالنهر و خراسان بسرعت رواج یافت. و مکتبی شد در مقابل صوفیان شیعی وقلندران اباحی، وحصاری برای حفظ شریعت و سنت از هجوم عقاید شیعیان و اباحتیان و زندیقان.

خواه ناخواه صوفیان شیعی یا متمایل به‌تشیع با نقشبندیان روابط خوشی نداشته‌اند، و در آثارشان از طعن ودق فروگذار نکرده‌اند. قاضی نورالله شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹) از مؤلفان متعصب شیعه که اکثرعرفا و صوفیه را به‌ادنی مناسبتی ـ وگاه بی‌هیچ‌مناسبتی ـ به‌تشیع‌منتسب داشته، ازنسبت دادن نقشبندیه به‌تشیع عاجز مانده است؛ و با آنان خصومت نموده وگمراهشان شمرده است[1].

ونیز سید محمدنوربخش پیشوای نوربخشیه ـ که ازصوفیان‌شیعی‌مذهب‌اندـ در یکی از مکاتیب خود برسلسلهٔ نقشبندیه تعریضی دارد[2].

نعمةاللهیان متأخرنیز که شیعی مذهب شده بودند[3]، هم بسبب کدورتی که در

۱ـ مجالس‌المؤمنین (طهران ۱۲۹۹ق) /۲۵۶.
۲ـ ایضاً /۲۵۷
۳ـ شاه نعمة‌الله‌ولی خود سنی‌بوده است. و در فروع، مذهب ابوحنیفه داشته. دراشعارش (دیوان/۴۸۴) از رفض تبری جسته و چهار یار را ستوده است:

رافضی کیست دشمن بوبکر — خارجی کیست دشمنان علی ←

میان سید نعمةالله‌ولی و مشایخ نقشبندی بود (و پیشتر اشاره کردیم) و هم بعلل شیعیگری، درآثارخود تعریضاتی برنقشبندیه دارند[۱].

البته نباید توهم کرد که تسنن نقشبندیه مانع محبت و ارادت آنان به‌اهل‌بیت است، چنانکه برخی‌ناآگاهان پنداشته‌اند. نقشبندیان بمانند دیگر اهل‌سنت وجماعت دوستدار خاندان رسول‌اند. و تصوف خود این‌گرایش را فزونتر کرده است. و چنانکه بعداً خواهیم‌گفت آنان به سلسلهٔ معروفیه ــ سلسله‌یی که از طریق ائمه به رسول‌می‌رسد ــ نیزمعترف و معتقدند، وعلی ودیگرائمه اثناعشررا گرامی می‌دارند. کتاب فصل‌الخطاب خواجهٔ پارسا سراسرشرح مناقب و فضایل ائمهٔ اثناعشر است. عبدالرحمن جامی در مثنویات خود اهل‌بیت را بسیار ستوده، و خودرا دوستدار رسول وآل خوانده است:

دوستدار رسول و آل ویم　　　دشمن خصم بد خصال ویم[۲]

و با الهام از سخن امام شافعی (رض)گوید:

رفض اگر هست حب آل نبی　　　رفض فرض است برذکی وغبی[۳]

و سپس‌گوید:

رفض نی بد ز حب آل عباست　　　بدی آن ز بغض اهل وفاست
بغض آنان که مقتدا بودند　　　سابقان ره‌هدی بودند...[۳]

یکی از نقشبندیان عهد تیموری، ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰) است‌که‌کتاب روضةالشهدای او در رواج روح شیعیگری اثری بسیار داشت.[۴]

→ هرکه او چار یار دارد دوست　　　امت پاك مذهب است و ولی
دوستدار صحابه‌ام بتمام　　　یار سنی و خصم معتزلی

۱ـ رك، مرآت‌الحق، محمدجعفر مجذوبعلیشاه همدانی (تهران ۱۳۵۳)/۹۳ـ۱۰۹. و بستان‌السیاحه، زین‌العابدین شیروانی (اصفهان ۱۳۴۲ ق)/۵۹۳ـ۵۹۴. طرائق الحقایق ۱۲/۲.

۲ـ سلسلةالذهب، هفت اورنگ/۱۴۹

۳ـ ایضاً /۱۴۶

۴ـ دکتر کامل‌مصطفی‌الشیبی محقق عراقی گوید، «اگر بگوییم که‌کتاب روضةالشهدا از عوامل پیروزی شاه‌اسماعیل صفوی در ترویج تشیع بود، سخنی بگزاف نگفته‌ایم» (الفکرالشیعی والنزعات‌الصوفیه/۳۴۶).

و علاقهٔ فراوانش به‌اهل‌بیت و اقوال متشیعانهٔ او در برخی از آثارش سبب شد که بعضی نسبت تشیع بدو دهند[۱]، و بعضی فراتر روند و او را از شیعیان مخلص شمارند[۲]. ولی ملاحسین با آنکه سبزواری بود، و سبزوار از دیرباز از مراکز شیعه بود[۳]، از سنیان بود، و بر مذهب امام ابوحنیفه بود. در خطبهٔ اغلب آثارش صحابه و خلفا را ستوده، و رساله‌یی نیز در فقه حنفی نوشته است.

ارادت کمال‌الدین حسین کاشفی به‌اهل‌بیت چندان بود که کتاب فتوت‌نامهٔ خود را بنام امام علی‌بن موسی‌الرضا کرد.[۴] و درین کتاب از امام علی (بعنوان مظهر فتوت و قطب فتیان) و دیگر ائمه بسیار یادکرده است.[۵] کتاب روضة الشهدای کاشفی را که در مقتل شهیدان کربلاست درمحافل می‌خواندند، و اصطلاح «روضه‌خوان» یادگار آن زمان است. بعدها نیز که اکثر ایرانیان شیعی مذهب شدند، این کتاب را همچنان عزیز می‌داشتند و می‌خواندند.

ملاحسین بگاه اقامت درهرات باعبدالرحمن جامی دوستی استواری داشته وهم از عبدالرحمن جامی طریقت گرفته است. فرزندش فخرالدین علی در رشحات می‌نویسد: «والد راقم این حروف علیه‌الرحمة ملازمت حضرت مخدوم [یعنی: جامی] بسیار می‌کردند و از ایشان به‌التفات و اشارتی به‌شغل باطنی این طائفهٔ علیه [یعنی: نقشبندیه] مشرف شده بودند»[۶].

۱ـ «مولانا، سبزواری است؛ ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان‌بری. ولیکن از تهمت بری نیست» (مجالس‌النفائس/۲۶۸).
۲ـ چون قاضی نورالله شوشتری. مجالس‌المؤمنین/۲۳۵ـ۲۳۶.
۳ـ رك. نزهة‌القلوب/۱۸۴. مولوی نیز قصه‌یی درباب تشیع سبزواریان دارد. مثنوی ۳ (دفتر پنجم)/۵۵.
۴ـ فتوت‌نامهٔ سلطانی. مصحح محمدجعفر محجوب (تهران ۱۳۵۰)/۴.
۵ـ ایضاً/۶، ۲۰، ۷۴...
۶ـ رشحات/۱۴۴

سلسله و مشایخ

چنانکه پیش‌ازین گفتیم طریقت بهاءالدین نقشبند دنبالهٔ طریقهٔ خواجگان است، طریقه‌یی که خواجه یوسف همدانی و خواجه عبدالخالـق غجدوانی بنیان نهاده بودند.

مؤلفان متأخر نقشبندی آغاز این طریقه را از زمان ابوبکرصدیق گرفته‌اند وگفته‌اند: این سلسله باختلاف قرون نامهای گوناگون یافته است. از زمان ابوبکر صدیق تا عهد بایزید بسطامی «صدیقیه»، و پس‌از آن «طیفوریه»، و از دوران‌خواجه عبدالخالق غجدوانی «خواجگانیه»، و از زمان بهاءالدین نقشبند «نقشبندیه»[1].

ولی این تسمیه محل تأمل است. «صدیقیه» نامی ساختگی می‌نماید؛ از آنکه درعهد خلفای راشدین و دورهٔ تابعین و حتی تبع تابعین، تصوفی بدین کیفیت وجود نداشته و سلسله‌یی و طریقتی بدین‌گونه نبوده است کـه لازم باشد نامی بر آن نهند. دیگر نامها نیز ظاهراً پس‌از تشعبات و تفرعات پدید آمده است. وباشد

۱ـ البهجةالسنية فی‌آداب الطريقة النقشبنديه، محمد الخانی (مصر ۱۳۱۹)/۱۰. الحديقة الندية فی‌آداب الطريقةالنقشبنديه: محمدبن سليمان البغدادی (مصر ۱۳۱۳، بهامش‌اصفی‌الموارد)/۱۵. الفيوضات الخالدية والمناقب الصاحبية، محمداسعدصاحب زاده (مصر ۱۳۱۱)/۴۲ـ۴۳.

که دونام ازآن نامها در یك زمان در عرض هم بردوگروه و دو طریقه اطلاق‌می‌شده است. یعنی که این نامها از برای سیر طـولی این طـریقت نیست نامهایی است عرضی و جنبی.

در قرن نهم گاهی «نقشبندیه» را «بهائیه» نیـز می‌نامیده‌اند[1]، در نسبت به بهاءالدین نقشبند.

پس‌از خواجه بهاءالدین، «نقشبندیه» را ببرخی از کبار مشایخ واقطاب نیز منسوب می‌داشتند. مثلا می‌گفتند «نقشبندیهٔ مجددیه» درنسبت به شیخ‌احمد فاروقی سرهندی مجدد الف ثانی (۹۷۱–۱۰۳۴)، و یـا «نقشبندیهٔ مجددیهٔ خـالدیه» در نسبت به‌مولانا خالد شهرزوری (۱۱۹۳–۱۲۴۲)، و یا «نقشبندیهٔ احراریه»منسوب به‌خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶–۸۹۵). و گـاه کلمهٔ «نقشبندیه» را می‌افکندند و نسبتهای دومین را بتنهایی بکار می‌بردند چون «عـلائیه»[2]، «احراریه»، «مجددیه»، «خالدیه»...

*

گفتیم که بهاءالدین «سلسله‌نامه» و «کـرسی‌نامه» را بی‌ثمـر می‌شمرد و می‌گفت: «از سلسله‌کسی بجایی نرسد». درحقیقت بهاءالدین «اویسی» بـود[3]، و ازآن صوفیان تن به«سلسله» درنداده. وطریقهٔ او طریقهٔ جذبه است. «کسی ازایشان سؤال‌کرد که درویشی شما را موروث است یا مـکتسب؟ ایشان فرمودند: بحکم جذبه‌من‌جذبات الحق توازی عمل الثقلین بـاین سعادت مشرف گشتم»[4]. و درین طریق جذبه برعکس طریق سلوك («که ارواح مقدسه وسایط‌اند در وصول فیض ربانی») هیچ واسطه در میان نیست[5].

۱ـ تکملهٔ نفحات‌الانس، عبدالغفور لاری (کابل ۱۳۴۳)/۲.
۲ـ علائیه منسوبست به‌خواجه علاءالدین محمد عطار بخاری (متوفـی ۸۰۲) خلیفهٔ خواجه بهـاءالدین، و این اصطلاح در آثـار زمان او بکار رفته است، رك، رسالهٔ خواجه حسن عطار، نسخهٔ‌کتابخانهٔ ملی پاریس مجموعهٔ شمارهٔ Suppl.Pers .968 ورق a ۳۳. و نیز رشحات/۹۱، ۹۵. نفحات/۴۰۳.
۳ـ قدسیه/۱۴.
۴ـ نفحات/۳۸۶.
۵ـ قدسیه/۱۵.

در میان نقشبندیان گذشته از تربیت مریدی و مرادی که در طرائق دیگر نیز متداول است، تربیتی دیگر نیز هست که آن را «تربیت روحانی» نامند. بدین گونه که سالك به روحانیت شیخی از مشایخ سلف توجه می‌نماید، و درو مستغرق می‌شود. وهمین توجه و «نسبت روحانی» خود سبب پیوند و ارتباطی می‌شود در میانهٔ سالك با آن شیخ، بی‌هیچ همزمانی. خلاصه در این طریقه دو اصطلاح هست: «تربیت جسمانی» و «تربیت روحانی». تربیت جسمانی اصطلاح است از مراتب تربیت سالك در نزد یکی از مشایخ زمان خود، در مقابل «تربیت روحانی» که مراد توجه به‌روحی مخصوص از اولیاست[1]. ونقشبندیان کسانی را که از روحانیت مشایخ تربیت می‌یابند «اویسی» می‌نامند[2]. وخواجه بهاءالدین اگرچه تلقین ذکر از سید امیر کلال (متوفی ۷۷۱) یافته بود، ولیکن بحقیقت اویسی بود واز روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵) بهره‌مند بود.

نقشبندیان بمانند دیگرصوفیان از برای خود «سلسله‌نامه»یی دارند. و در آن، نسبت تصوف بهاءالدین نقشبند را از طریق همان سید امیر کلال و خواجهٔ غجدوانی به‌ابوبکرصدیق می‌رسانند. بدین‌گونه:

بهاءالدین نقشبند نسبت طریقت از سید امیر کلال (متوفی ۷۷۱) دارد، و او از محمد بابای سماسی (متوفی ۷۵۵)، و او از علی رامتینی (متوفی ۷۱۵)، واو از محمود انجیرفغنوی (متوفی ۶۸۵)، واو ازعارف ریوگری (متوفی ۶۴۷)، واو از عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵. البته بهاءالدین بواسطهٔ نسبت روحانی مستقیماً نیز با عبدالخالق غجدوانی پیوند دارد). و عبدالخالق از خواجه یوسف همدانی (۴۴۰–۵۳۵)، واو از ابوعلی‌فارمدی (متوفی ۴۴۷)، واو از ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵)، واو از بایـزید بسطامی (۱۸۸–۲۶۱)، و او از جعفر صادق (۸۰–۱۴۸)، و او از قاسم‌بن محمدبن ابی‌بکر (متوفی ۱۰۱)، و او از سلمان فارسی (متوفی ۳۳ یـا ۳۲)، واو از ابوبکرصدیق (متوفی ۱۳)، واو از

۱ـ برای شرح بیشتر دربـارهٔ تربیت روحانی و سوابق آن در تصوف اسلامی رجوع فرمایید به مقالهٔ راقم این سطور «نقشی از نقشبندیان» در: جشن‌نامهٔ پروین گنابادی (تهران ۱۳۵۴) /۲۶۷-۲۷۴.

۲ـ الحدائق‌الوردیه/۹.

رسول‌الله[۱].

درین سلسله در میان بهاءالدین و پیامبر ۱۵ واسطه است. واگر وسایط بین بهاءالدین وعبدالخالق غجدوانی را حذف کنیم و نسبت روحانی‌را بشمارآریم، در میان بهاءالدین و پیغامبر بیش از ده واسطه نیست.

درین سلسله گذشته از بهاءالـدین و عبدالخالق، نسبت سه کس دیگر نیز روحانی است: یکی‌نسبت ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵) و بایـزید بسطامی (۱۸۸–۲۶۱) است، دودیگرنسبت بایزید بسطامی و امام صادق (۸۰–۱۴۸) است، سدیگرنسبت قاسم‌بن محمدبن ابی‌بکر (متوفی ۱۰۱) وسلمان فارسی است. درباب بایزید و امام صادق برخی معتقد به‌همزمانی شده‌اند؛ و مـا درین باره در تعلیقات قدسیه(ص۱۲۱–۱۲۹) بتفصیل بحث‌کرده‌ایم. برای مزید اطلاع بدانجا رجوع فرمایید.

نقشبندیان غیر ازین سلسله، به سلسلهٔ معروفیه نیز معترف‌اند. سلسلهٔ معروفیه سلسله‌یی است‌که اکثرطرائق صوفیه منتسب بدانند[۲]. وآن ازطریق معروف‌کرخی (متوفی ۲۰۰) به امام علی‌بن‌ابیطالب می‌رسد از دو راه : یکـی از طریق علی‌بن موسی‌الرضا و دیگر ائمه، که این را «سلسلةالذهب» نامند؛ و دیگر ازطـریق داود طائی وحبیب عجمی و حسن بصری. والبته این سلسلةالذهب در یکی از حلقات با سلسلهٔ طیفوریه (یا: صدیقیه) پیوندی هم دارد، وآن امام جعفرصادق است‌که نسبتش هم به قاسم‌بن محمدبن ابی‌بکـر (جد مادریش) می‌رسد و هـم به پدرش محمدبن علی باقر.

شجرهٔ نسبت تصوف بهاءالـدین نقشبند از طـریق هرسه سلسله وکیفیت پیوند سلاسل بیکدیگررا در صفحه‌یی جداگانه رسم‌کرده‌ایم.

نقشبندیان با وجـود اعتراف و اقرار باین سه سلسله، نخستین را ـ سلسلهٔ طیفوریه را ـ برگزیده‌اند و در اجازات وتوسلات و اذکار وختم‌ها از آن استفاده می‌کنند. و برآنندکه این سلسله از سلسلهٔ معروفیه برتر است، یکی بعلت‌کوتاهی

۱ـ قدسیه /۱۰ـ۱۳. رسالـهٔ انسیه، یعقوب چرخـی، نسخهٔ بودلیان 37 .e ورق 5a-6a.

۲ـ طرائق‌الحقائق ۲/۳۰۶ـ۳۰۸

وقلت وسائط و دیگـر بسبب شمول آن بر نسبتهای روحانـی. چه نقشبندیه نسبت روحانی را افضل واقوی از نسبت جسمانی می‌شمرند[۱].

اینك باجمال تـرجمهٔ احـوال مشایخ ایـن سلسله را (از عبدالخالق تا بهاءالدین) می‌آوریم. و دراینجا از ذکرسرگذشت مشایخ سلف و پیشینیان عبدالخالق دیده می‌پوشیم، ازانکه ترجمهٔ احوال آنان در اغلب کتب صوفیه و طبقات و تراجم موجود است.

۱ـ خواجه عبدالخالق غجدوانی

خواجه عبدالخالق غجدوانی از مشایخ نامـی ماوراءالنهر است. سلسلهٔ خواجگان منسوب بدوست، وهشت اصل از اصـول یازده‌گانهٔ طـریقهٔ نقشبندی ازوست.

مولدش قریهٔ «غجدوان» است، «دیهی شهرمانند برشش‌فرسنگی بخارا»[۲]. پدرش عبدالجمیل نامی بوده است معروف به «عبدالجمیل امام»، «مقتدای وقت و عالم بعلوم ظاهر و باطن»، و نسبش به امام مالك می‌رسیده است، و در روم سکنی داشته‌است. بسبب حوادث ایام با متعلقان خود به ماوراءالنهرمهاجرت می کند و در غجدوان اقامت می‌گزیند. ودر همین‌جا عبدالخالق بدنیا می‌آید[۳].

خواجه عبدالخالق در مبادی حال در بخـارا به‌تحصیل‌علوم می‌پـردازد. از استادانش فقط نام امام صدرالدین در برخی مآخذ ذکر شده کـه عبدالخالق بر او

۱ـ الحدائق‌الوردیه/۹ـ۱۰. الانوارالقدسیه/۷.

۲ـ رشحات/۱۸. نایب‌الصدر شیرازی می‌گوید: «مسافت از بخـارا تا غجدوان ۲۵ میل صحیح است» (طرائق‌الحقائق ۶۸۸/۳). کلمهٔ غجدوان را یـاقوت بضم غین و دال ضبط کرده است و سمعـانی در الانساب بضم غین و فتح دال، و زین‌العـابدین شیروانی (بستان‌السیاحه /۳۷۴) بکسر غین و دال. وصاحب طرائق می‌نویسد مردم آنجا نیز غجدوان را بکسر تلفظ می‌کردند.

۳ـ مقامات خواجه عبدالخالق، نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیا بنشانهٔ Add. 26294 ورق 1a ـ 3b. رشحات/۱۸. الحدائق‌الوردیه فی حقائق اجلاءالنقشبندیه، عبدالمجیدالخانی (قاهره ۱۳۰۸)/۱۱۱.

تفسیر می‌خوانده است[۱].

در سن بیست‌ودو سالگی بهنگام اقامت خواجه یوسف همدانی (۴۴۰– ۵۳۵) در بخارا، ازو طریقت می‌گیرد. و پس از رفتن خواجه یوسف به خراسان، عبدالخالق به ریاضت وخلوت و مجاهـدت می‌نشیند، و پس از چندی بارشاد می‌پردازد[۲]. تا آنگاه‌که مرگش فرا می‌رسد در۵۷۵[۳]. ودر همان دیه غجدوان بخاکش می‌سپرند. او خود وصیت‌کرده بوده است‌کـه قبرش را عمـارت نکنند «لاجـرم کس را مجال آن نبود که تربت منور ایشان را عمارت‌کند، بـدان طریق ماند»[۴]. ولی منابع متأخرتر از عمارت مزار حکایت می‌کند و اینکه آنجا زیارتگاهی معتبر بوده و «مجاورانـی» داشته است. خواجه مـلای اصفهانـی (فضل‌الله بن روزبهان ۸۶۰–۹۲۵) کـه روز دوشنبه ۲۲ شوال ۹۱۴ بهمراه سلطان محمدخان شیبانی بزیارت آنجا رفته، ازین مـزار توصیفی کرده است[۵]. نایب‌الصدر شیرازی نیز در سفر ماوراءالنهر بسال ۱۳۱۶ ق. به غجدوان رفته و مزار خواجه را زیـارت‌کرده کرده‌است[۶].

در مقامات عبدالخالق رساله‌یی نوشته شده است. کـه نسخه‌یی از آن در مجموعه‌یی است محفوظ درکتابخانهٔ موزهٔ بریطانیا بنشانهٔ add.26294. و این همان رساله‌یی است‌که مرحوم نفیسی آن را براساس نسخه‌یی تازه‌نویس و مغلوط و مغشوش در فرهنگ ایران زمین (ج۲ سال ۱۳۳۳) چاپ‌کرده است. این مقامات سرگذشتی است قصه‌وار و افسانه سان از خواجه عبدالخالق، با چند پاره از اشعار او. بنابنوشتهٔ این رساله عبدالخالق تلقین ذکرخفیه از خضر گرفته وخضر «پیرسبق» او بوده، و خواجه یوسف «پیرصحبت وخرقه»[۷].

۱ـ رشحات /۱۸. الحدائق‌الوردیه/۱۱۱.
۲ـ مقامات /۳b. نفحات/۳۷۸. رشحات/۱۹.
۳ـ اکثرمنابع تاریخ فوت اورا ۵۷۵ ضبط کرده‌اند. ولی مرحوم سعیدنفیسی تاریخ ۶۱۷ را که در یکی از منابع نقل شده صحیحتر شمرده است. رك:
The Encyclopaedia of Islam, art. Ghudjduwani.
۴ـ مقامات/۱۶b.
۵ـ مهمان‌نامهٔ بخارا. تصحیح منوچهرستوده (تهران ۱۳۴۱)/۶۱.
۶ـ طرائق‌الحقائق. تصحیح محمدجعفرمحجوب (تهران ۱۳۴۵) ۳/۶۸۸.
۷ـ مقامات /۳b. ونیز رشحات/۱۹.

پس ازین خواهیم گفت که بهاءالدین نقشبند خود را پرورده روحانیت عبدالخالق غجدوانی می‌دانست، و متأثر ازو بود. بهمین جهت است که طریقت نقشبند براساس تعالیم خواجه‌عبدالخالق بنیان شده‌است. عبدالخالق مبنای طریقت خود را برهشت کلمهٔ فارسی نهاده بود: هوش دردم، نظر برقدم، خلوت در انجمن، سفر در وطن، بازگشت، نگاه داشت و یادداشت. و بهاءالدین این هشت کلمه را گرفت وخود سه کلمهٔ دیگر (وقوف قلبی، وقوف عددی. وقوف زمانی) بدانها افزود وبنای طریقت نقشبندی این یازده کلمه شد[1].

عبدالخالق بمانند اخلاف نقشبندیش از صوفیان میانه‌رو بود، مواظب‌سنت وملازم شریعت‌بود[2]. و نیز ذکر جهر را منکر بود، و ذکر را ذکرخفیه می‌دانست.

عبدالخالق شعر نیز می‌سروده‌است. در متن مقامات (ورق b ۵) سه رباعی ازو نقل شده. و درپایان همین‌مقامات (درنسخهٔ موزهٔ بریطانیا ورق b ۱۶–a ۱۷) کاتب یك قطعهٔ نه‌بیتی بنام «دهقان‌نامه» و یك رباعی بنام او نوشته است.

در مجموعه‌های خطی چند رسالهٔ کوچك منسوب به‌عبدالخالق موجود است. و از آن جمله یکی رسالهٔ وصیت‌نامه‌است که بنامهای «وصایا» و «نصایح» نیز مشهور است. بگفتهٔ فخرالدین کاشفی، این رساله را عبدالخالق برای «فرزند معنوی خود خواجه اولیاء کبیر» نوشته‌است[3]. ازین رساله نسخی‌چند در کتابخانه‌های جهان موجود است[4]. و عبدالخالق در آن مریدان را به‌اتباع سنت و اجتناب از هوی و بدعت و پرهیز از رذایل اخلاقی و دوری از صوفیان جاهل... سفارش

۱ـ شرح این کلمات در فصلی دیگرخواهد آمد.

۲ـ در رسالهٔ وصایا گوید: «...برتو باد برسنت وجماعت ملازمت نمایی وبرطریقت سنت قدم‌زنی؛که هرچه نو بیرون آورده‌اند، آن مخالف سنت وجماعت‌است، آن‌ضلالت است...» (وصایا. نسخهٔ دارالکتب‌المصریه بنشانهٔ ۲۰تصوف فارسی. ورقb۱۳۱).

۳ـ رشحات/۲۰

۴ـ کتابخانهٔ انستیتو ملل خاور درشوروی بشمارهٔ ۴۱۸۵/۱۱، رك فهرست نسخه‌های خطی فارسی‌آنجا (مسکو ۱۹۶۴) ج ۱ ص ۶۰۱. کتابخانهٔ ملی ملك بشمارهٔ ۴۱۸۵/۱۱. رك: فهرست نسخه‌های خطی فارسی: احمد منزوی ۲ (۱)/۱۴۵۷. دارالکتب‌المصریه به‌نشانهٔ ۲۰ تسوف فارسی. رك: فهرس‌المخطوطات‌الفارسیة. نصرالله الطرازی (قاهره ۱۹۶۷)۲/۲۳۶. و من ازین نسخهٔ دارالکتب سوادی برگرفته‌ام، و ارجاعات ما درین کتاب بهمین نسخه است.

کرده است.

رسالهٔ «آداب طریقت» راکه برخی اثری جداگانه ازو شمرده‌اند[۱]، ظاهراً همین رسالهٔ وصیت‌نامه باشد. چه اولا موضوعات و مطالب هردو رساله یکی است. و ثانیاً در رسالهٔ آداب طریقت نیز نصایح خطاب به‌خواجه اولیاء کبیر است. و ممکن است تصرفات صوری و لفظی در رسالهٔ وصیت‌نامه سبب این تفریق شده باشد. علاوه که خود رسالهٔ وصیت‌نامه را هم نمی‌توان عیناً اثری از قرن ششم شمرد. و از سبك و سیاقش پیداست که قلمهای قرون بعد درآن تصرفها کرده است. بررسالهٔ وصایا، خواجه‌ملای اصفهانی شرحی بفارسی نوشته است[۲].

۲ـ عارف ریوگری

خواجه عبدالخالق چهار خلیفه[۳] داشت که پس‌ازو هریك درسویی بارشاد نشستند: خواجه‌احمد صدیق، خواجه اولیاء کبیر (یا: کلان)، خواجه سلیمان کرمینی، خواجه عارف ریوگری. و نسبت تصوف بهاءالدین نقشبند از میان این خلفا به عارف ریوگری می‌رسد.

عارف ریوگری از مردم ریوگر بوده است که «دهی است از دیههای بخارا برشش فرسنگی شهر، و از آنجا تا به‌غجدوان یك فرسنگ شرعی است»[۴].

شیخ عبدالمجید الخانی در ضمن ترجمهٔ احوال عارف ریوگری نوشته است که«... اخذالطریقة عن‌حضرة العزیزان‌وقام باعباءخدمته حتی اذن‌له بالارشاد.»[۵]. و این خطاست. زیرا «حضرت عزیزان» چنانکه بعد خواهیم‌گفت لقب خواجه‌علی

۱ـ چون سعید نفیسی در دائرةالمعارف اسلام و احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲(۱)/۱۰۱۲.

۲ـ کشف‌الظنون ۲/۲۰۱۲

۳ـ جامی درنفحات/۳۸۰ خلفای عبدالخالق را سه‌تن نوشته و سلیمان کرمینی را بشمار نیاورده است.

۴ـ رشحات/۳۲.

۵ـ الحدائق الوردیه/۱۱۹. یس‌بن ابراهیم السنهوتی نیز در الانوار القدسیه/۱۱۹ (که رونویسی است از الحدائق الوردیه) عیناً همین جمله را نقل‌کرده است.

رامتینی است، که از اخلاف عارف ریوگری بوده و یك نسل درمیانهٔ هر دوفاصله است. یقیناً غرض عبدالمجیدالخانی از «حضرت عزیزان» خواجه عبدالخالق غجدوانی بوده، ولی بسهو لقب «حضرةالعزیزان» را از برای او آورده است.

سال وفات عارف ریوگری را برخی ۶۴۹[1] و برخی ۷۱۵[2] نوشته‌اند. و مدفنش در همان قریهٔ ریوگر است.

درمقامات عارف ریوگری رساله‌یی نوشته شده است که مرحوم سعیدنفیسی آنرا بر اساس نسخه‌یی مغشوش و مغلوط در فرهنگ ایران زمین (ج ۲ سال ۱۳۳۳) چاپ کرده است.

۳- خواجه محمود انجیرفغنوی

خواجه محمود انجیرفغنوی خلیفه و جانشین عارف ریوگری است. او نیز بخارایی است. از دیه انجیرفغنی از مضافات وابکنی. و وابکنی قصبه‌یی بوده است در سه‌فرسنگی بخارا مشتمل برچندین ده و مزرعه[3]. و خواجه محمود درآنجا اقامت داشت و چون از جهان درگذشت در همان‌جا دفنش کردند.

خواجه محمود «به کسب گل‌کاری می‌پرداخته‌اند و ازآن ممروجه معاش می‌ساخته»[3]. وی برخلاف پیشینیان خود ذکر جهر می‌گفته است[4]. و البته پس‌ازو از زمان بهاءالدین دیگر بار درین طریقه ذکر خفیه رواج گرفت و ذکر جهر منسوخ شد.

وفاتش را محمد امین‌الکردی ۶۸۵ ضبط کرده است[5]، و صاحب سفینة الاولیاء ۷۱۵ و تذکرةالاصفیاء و تذکرةالعاشقین ۷۱۰[6].

۱- خلاصةالمواهب السرمدیه/۴۵.
۲- خزینةالاصفیاء. غلام سرور لاهوری (کانپور ۱۳۳۲ق) ۱/۵۴۱.
۳- رشحات/۳۳.
۴- رشحات/۳۳. الحدائق‌الوردیه/۱۱۹. الانوارالقدسیه/۱۱۹-۱۲۰.
۵- خلاصةالمواهب‌السرمدیه/۴۶.
۶- خزینةالاصفیاء ۱/۵۴۲.

۴ـ خواجه‌علی رامتینی

خواجه‌علی رامتینی که در میان نقشبندیان به عزیزان (یا: حضرت عزیزان) معروف است، خلیفهٔ محمود انجیرفغنوی است. مولدش رامتین بوده قصبه‌یی بزرگ بردو فرسنگی بخارا[۱]. و پیشهٔ بافندگی داشته است. مولانا جلال‌الدین رومی در دیوان شمس[۲] بیتی دارد که

گر نه علم حال فوق قال بودی کی شدی
بنده، احبار [ن: اعیان] بخاراخواجهٔ‌نساج را

جامی «از بعض اکابر» چنین شنیده است که مولوی درین بیت به خواجه علی رامتینی (که پیشهٔ نساجی داشته) اشاره کرده است[۳].

رامتینی شعر نیز می‌سروده است، فخرالدین کاشفی یك‌قطعه و چهار رباعی از اشعار اورا نقل کرده‌است[۴]. خواجه دراواخر عمر درخوارزم سکنی‌گزیده بود، و هم درآنجا درگذشت و همانجا بخاکش سپردند. وفاتش بگفتهٔ کاشفی بروز دوشنبه ۲۸ ذیقعدهٔ ۷۱۵ اتفاق افتاده است[۵]. و همو می‌نویسد: «در بعض نسخه‌ها بنظر آمده که نقل ایشان در شهور سنهٔ احدی و عشرین و سبعمائه (۷۲۱) بوده است»[۶].

از عرفای معاصر رامتینی یکی علاءالدولهٔ سمنانی (متوفی ۷۳۶) است

۱ـ رشحات/۳۵
۲ـ دیوان‌کبیر. تصحیح استاد فروزانفر (تهران، ۱۳۴۴) ۸۷/۱.
۳ـ نفحات/۳۸۰. اگر عمر صدوسی سالهٔ خواجه را باور داریم، احتمالا در پذیرفتن این نظر (البته از نظر تاریخ وسال) ممکن است اشکالی پیش نیاید.
۴ـ رشحات/۳۷ـ۳۸
۵ـ رشحات/۴۰. ودرتاریخ وفاتش‌گفته‌اند:

هفصد و پانزده ز هجرت بود — بیست و هشتم ز ماه ذیقعده
کان‌جنید زمان و شبلی وقت — زین سرا رفت در پس پرده

۶ـ درخزینةالاصفیاء ۵۴۴/۱ نیز همین تاریخ اخیر نقل شده است. درالحدائق الوردیه/۱۲۲ و الانوارالقدسیه/۱۲۳ و المواهب السرمدیه/۵۰ نیز اگرچه ۷۲۱ ضبط شده ولی روز وفات ۱۸ ذیقعده نوشته شده است.

که بایکدیگرمکاتباتی داشته‌اند[۱]. و دیگرسیدآتاست[۲] از مشایخ ترك که در میانشان رقابتی‌وکدورتی بوده است[۳].

۵- خواجه محمدبابای سماسی

محمدبابای سماسی منسوبست به سماس که دیهی بوده درقصبهٔ رامتین، و ازآنجا تا رامتین یك فرسنگ شرعی بوده است و تا بخارا سه فرسنگ شرعی[۴]. او از یاران حواجه علی رامتینی بود و سپس جانشین او شد. جد بهاءالدین نقشبند از مریدان خواجهٔ سماسی بوده است[۵]. و بهاءالدین را درکودکی برای تبرك بنزد او برده و خواجه اورا فرزند خود خوانده است[۶].

وفات محمدبابای سماسی را ۷۵۵ نوشته‌اند. و قبرش در همان سماس بوده است[۷].

۱- رشحات/۳۵

۲- سید احمد معروف به سیدآتا از مشایخ ترکان است، او خلیفهٔ زنگی آتاست و زنگی‌آتا خلیفهٔ خواجه احمد یسوی. وخواجهٔ یسوی (یا: آتا یسوی) که رشتهٔ مشایخ ترك ازوآغاز می‌شود از تربیت‌یافتگان وخلفای خواجه یوسف همدانی است دربارهٔ مشایخ ترك و احمد یسوی رك. رشحات /۸-۱۳. ومقالات بابینگر و بارتلد درمجلهٔ Der Islam,13 (1923) p.p.105-107; 14 (1925) p.112.

۳- رشحات/۳۸.

۴- رشحات /۴۱. کلمهٔ سماس را عبدالغفور لاری چنین ضبط کرده است: «بفتح سین مهملهٔ اولی وکسر ثانیه» (مشکلات نفحات‌الانس. نسخهٔ قونیه رقم ۵۶۱۱. میکروفیلم دانشگاه طهران شمارهٔ ۱۴. ورق 58 a). بنابرین آنچه صاحب‌الحدائق الوردیه/۱۲۲ (و بتبع او الانوارالقدسیه /۱۲۳ والمواهب‌السرمدیه/۵۱) گفته است که سماس بفتح سین اول وتشدید میم است، ظاهراً نباید صحیح باشد.

۵- انیس‌الطالبین ورق 4b.

۶- ایضاً /4b. قدسیه/۹. نفحات/۳۸۰-۳۸۱. رشحات/۵۴،۴۱

۷- خزینة‌الاصفیاء ۵۴۶/۱. خلاصة المواهب‌السرمدیه/ ۵۱.

۶۵

۶- سید امیر کلال

سید امیر کلال ابن‌حمزه از دیه سوخاری است بر دو فرسنگی بخارا[۱]. پیشه‌اش داشگری و کوزه‌گری بوده و ازین‌رو او را «کلال» می‌نامیده‌اند، چه «بزبان بخارا داشگررا کلال‌گویند»[۲]. در آغاز جوانی چندی «کشتی می‌گرفته‌اند و برگرد ایشان معرکه وهنگامه می‌شده»[۳]. ولی چون به خواجه محمدبابای سماسی پیوست و بطریقهٔ خواجگان درآمدآن پیشه را رها کرد. و مدت بیست سال در خدمت و ملازمت خواجهٔ سماسی بود، و پس از او پیشوای صوفیان خواجگانی شد. بهاءالدین نقشبند ازسید امیر کلال تعلیم ذکر یافت، ونسبت تصوفش بدو می‌پیوندد.

سیدکلال بروز پنجشنبه ۸ جمادی‌الاولی ۷۷۲ درگذشت و در دیه سوخاری بخاکش سپردند[۴]. اورا چهار فرزند بودکه همه از مشایخ طریقت بودند. و یکی از نبیرگانش در مقامات او کتابی نوشته است[۵].

۱- رشحات/۴۲.
۲- ایضاً /۴۲. «کلال بضم اول کوزه‌گر وکاسه‌گررا می‌گویند» (برهان قاطع). این لغت امروز نیز در افغانستان رایج است (لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان. عبدالله افغانی‌نویس. کابل ۱۳۳۷. ذیل کلال) ودر نوشته‌های افغانان دیده می‌شود: «خالش مختصر علمیت داشته بنام آخند داشگر معروف بود که شغلش کلالی بود شیخ در دستگاه کلالی خالش به‌رشد رسید» (فکری سلجوقی: تعلیقات بردیباچهٔ دوست محمد هروی. کابل ۱۳۴۹. ص۷۰).
۳- رشحات /۴۲.
۴- خزینةالاصفیاء ۱/۵۴۸. خلاصةالمواهب/۵۲.
۵- رشحات/۴۵. نسخه‌یی ازمقامات امیرکلال در انستیتو ملل خاور شوروی هست برقم ۴۱۸۷ (رك: فهرست نسخه‌های خطی فارسی وتاجیکی ۱/۵۶۰) که مؤلف را «شهاب‌الدین بن بنت‌امیرحمزه» نوشته‌است. واین‌امیرحمزه فرزند دوم‌امیرکلال‌است.

۷ـ بهاءالدین نقشبند

خواجه بهاءالدین محمدبن محمدبن محمد نقشبند بخاری درمحرم ۷۱۷[۱] درقصر عارفان (یا: قصر هندوان)[۲] از قراء بخارا بدنیا آمد.

برخی از منابع متأخر بهاءالدین را از سادات حسینی شمرده‌اند[۳]. نام جدش را بعضی محمد[۴]، و بعضی جلال‌الدین[۵] نوشته‌اند. وممکن‌است که جلال‌الدین

۱ـ تاریخ تولد نقشبند را محمد امین‌الکردی (خلاصةالمواهب/۵۳) بتردید ۷۱۷ یا ۸۱۸ نوشته است.

۲ـ فاصلهٔ قصر عارفان تا بخارا را برخی دوفرسنگ (مهمان‌نامهٔ بخارا/۴۳. سیاحت درویشی دروغین/۲۶۱) و بعضی یك فرسنگ (رشحات/۵۳. طرائق الحقائق ۶۸۷/۳) نوشته‌اند.
پیش‌از بهاءالدین نام این دیه، قصر هندوان (یا، کوشك هندوان) بود وسپس نقشبندیان آنجا را قصرعارفان نامیدند. درمقامات نقشبند آمده است که «پیش‌از ولادت خواجه بهاءالدین، حضرت خواجه محمد بابا به قصر هندوان بسیار می‌آمدند و درمجالس صحبت می‌فرمودند که زود باشد که این قصرهندوان قصر عارفان شود. الحمدلله که این زمان اثرآن نفس مبارك خواجه بظهور آمد» (انیس‌الطالبین ورق ۵ a)، دردوره های اخیر قصر عارفان را «ده بهاءالدین» (یا: بهاءالدین) می‌گفتند. و اکنون بهمین نام (ونیز: مزار) شهرت دارد.

۳ـ شیخ محمد کمال‌الدین الحریری در کتاب تبیان‌الوسائل و شیخ محمد زاهد الکوثری در ارغام المرید بتوسل المرید، بهاءالدین را از سادات حسینی دانسته‌اند (خلاصةالمواهب السرمدیه/۵۳). و نیز صاحب خزینة الاصفیاء بنقل از روضةالسلام شرف‌الدین محمد نقشبندی، بهاءالدین را سیدی حسینی شمرده و سلسلهٔ نسبش را بدین‌گونه به امام جعفر صادق رسانیده است، «حضرت شاه بهاءالدین‌بن سید محمد بخاری‌بن سید جلال‌الدین‌بن سید برهان‌الدین‌بن سیدعبدالله‌بن سید زین‌العابدین‌بن سیدقاسم‌بن سید شعبان‌بن سیدبرهان‌الدین‌بن سیدمحمودبن سیدبلاق‌بن سیدتقی‌صوفی خلوتی‌بن سیدفخرالدین‌بن سیدعلی‌اکبربن امام‌حسن عسکری‌بن امام‌علی‌نقی‌بن امام محمدتقی‌بن علی‌بن موسی‌الرضابن امام موسی کاظم‌بن امام‌جعفر صادق. رضی‌الله‌عنهم اجمعین» (خزینةالاصفیاء ۵۴۹/۱).

۴ـ الحدائق‌الوردیه/۱۲۵. الانوارالقدسیه/۱۲۶.

۵ـ خزینةالاصفیاء ۵۴۹/۱.

لقب او باشد و محمد نامش. آنچنانکه درمقامات بهاءالدین آمده است جدش از مریدان و معتقدان خواجه محمد بابای سماسی شیخ صوفیان خواجگانی بوده‌است[۱] ولی ظاهراً پدر بهاءالدین بدین شیخ ارادتی نمی‌ورزیده‌است[۲]. بنوشتهٔ رسالهٔ قندیه پدر بهاءالدین به«باصاحب سرمست»شهرت داشته وقبرش درسمرقند بوده‌است[۳].

سه‌روز از ولادت بهاءالدین گذشته بود که خواجهٔ سماسی با جمعی‌ازمریدان به‌قصر هندوان می‌رسند. جد بهاءالدین، فرزندزاده (بهاءالدین) را به‌نزد خواجه می‌برد تا اورا برکت دهد. و خواجهٔ سماسی، بهاءالدین را بفرزندی[۴] می‌پذیرد. ومی‌گوید «او فرزند ماست، ما او را قبول کرده‌ایم[۵]». و یاران را بشارت می‌دهد که این فرزند «مقتدای روزگارگردد»[۶].

در هژده سالگی همسرگزید[۷]. و در همین اوان درك صحبت خواجه محمد بابای سماسی را کرد[۸]. و پس‌از مرگ سماسی (سال ۷۵۵)، جدش او را به‌سمرقند

۱ـ انیس‌الطالبین ورق 4b.
۲ـ بقرینهٔداستان منقول درانیس‌الطالبین ورق 6b-7a.
۳ـ قندیه. تصحیح ایرج‌افشار (تهران ۱۳۳۴)/۴، ۹۱.
۴ـ در سلسلهٔ خواجگان و نقشبندیان (و ظاهراً پاره‌یی از صوفیان دیگر) سنتی بوده است که مشایخ برخی از طالبان را بفرزندی می‌پذیرفته‌اند و در تربیت و ارشاد آن فرزند خواندگان می‌کوشیده‌اند. یعقوب چرخی در اشاره بدین روش می‌گوید: «... حضرات خواجگان طالبان را بفرزندی قبول می‌کنند. پس اصحاب ایشان ادعیای [: فرزندخواندگان] ایشان باشند». و این را تبعیتی از سنت رسول اکرم می‌دانندکه زیدبن حارثه را فرزند خود خوانده بود (رسالهٔ انسیه. نسخهٔ بودلیان ورق 4a)، البته این سنت قبل‌از اسلام نیز درمیان عرب رایج بوده است.
غیراز بهاءالدین‌از مشایخ دیگر این‌سلسله‌که فرزندخوانده‌بوده‌اند، امیرکلال است‌که محمد بابای سماسی او را بفرزندی پذیرفت و دیگر علاءالدین عطار است‌که فرزند خواندهٔ بهاءالدین نقشبند بود (رشحات/۴۳، ۸۰). و از دیگران میر مخدوم نیشابوری است از شعرا و صوفیهٔ عصر تیموری که فرزند خواندهٔ سیدقاسم انوار بود (مجالس‌النفائس/۱۸۴).
۵ـ انیس‌الطالبین 4b. قدسیه/۹. نفحات‌الانس/۳۸۰-۳۸۱.
۶ـ انیس‌الطالبین/5a.
۷ـ ایضاً/5a، 6b - 7a.
۸ـ ایضاً/5a - 6b. نفحات/۳۸۱.

برد و هر کجا «درویشی و اهل دلی» می‌یافت، بخدمتش می‌شتافت و بهاءالدین را بصحبتش می‌برد[1].

بهاءالدین در انجام طلب به‌نزد سیدامیر کلال جانشین خواجهٔ سماسی راه یافت، وازوتلقین ذکر یافت[2]، و خدمت و مجاهدت بسیار کرد[3]. امیر کلال نیز در تربیت و ارشاد کوتاهی نکرد، ازآنکه خواجهٔ سماسی سفارش کرده بوده است که «در حق فرزند من بهاءالدین از تربیت و شفقت دریغ مداری»[4].

چون بهاءالدین برآمد، و نیز قابلیت و استعدادی فزون از حد داشت، شیخ اورا اجازه داد که فرونایستد و درطلب هر که خواهد برود و بتکمیل نفس بپردازد. روزی امیر کلال در جمع یاران گفت: «فرزند بهاءالدین! نفس‌حضرت خواجه محمد بابای سماسی را درحق شما بتمامی بجای آوردم. گفته بودند: آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده‌ام، در حق فرزند بهاءالدین بجای آری و دریغ نداری. چنان کردم. و اشارت به‌سینهٔ خود کردند وگفتند: پستان برای شما خشك کردم با تربیت تمام مرغ روحانیت شما از بیضهٔ بشریت بیرون آمد. اما مرغ همت شما بلندپرواز افتاده است. اکنون اجازه است از هر جاکه بویی به‌مشام می‌رسد از ترك و تازیك طلبید، و در طلب کاری بر موجب همت خود تقصیر مکنید»[5].

بهاءالدین پس‌ازآن، مدت هفت‌سال متابعت وملازمت مولانا عارف دیگ‌گرانی[6] می‌کرد. و دوسه‌ماه نیز در خدمت قثم شیخ ـ از مشایخ ترك منتسب به

۱ ـ انیس‌الطالبین/7a.
۲ـ ایضاً/13b، 30b. رشحات/۵۴.
۳ـ انیس‌الطالبین/20b ـ 22b.
۴ـ ایضاً/7b. نفحات/۳۸۱.
۵ـ انیس‌الطالبین/71b، 42b. نفحات/۳۸۲. رشحات/۵۴ ـ ۵۵.
۶ـ عارف دیگ‌گرانی از خلفای سیدامیرکلال است. و دیگ گران دیهی بوده است از قصبهٔ هزاره برکنارهٔ رودکوهك در نه‌فرسنگی بخارا. مولانا عارف بمانند بهاءالدین نقشبند ذکر جهر را منکر بوده است. امیر اشرف بخاری و امیراختیارالدین دیگ گرانی از خلفای اویند. (رشحات/۴۸ـ۵۰. الحدائق الوردیه/۱۲۴ـ۱۲۵ الانوار القدسیه/۱۲۵) درانیس‌الطالبین ازکرامات او و روابطش با بهاءالدین نقشبند درین مواضع ذکری هست: 39b، 50b، 51، 52b، 53a، 67b، 68b، 72a.

خواجه‌احمد یسوی ـ بریاضات و مـجاهدات گـذرانید[1]. و زمانی دراز ـ یعنی دوازده سال ـ نزد یکی دیگر از مشایخ ترك بنام خلیل آتا[2] بود.

بهاءالدین چندی نیز «ملازمت علماء می‌نمود» و «احادیث می‌خواند» و «آثار صحابه رضی‌الله عنهم معلوم می‌کرد»[3].

خواجهٔ نقشبند دوبار به سفر حج رفت. و در یکی ازیـن سفرها چون به هرات رسید، ملك معزالدین حسین‌بن غیاث‌الدین[4] اورا گرامی داشت‌واز برایش مجلسی آراست وعلمای هرات را بدانجا خواند وخود از بهاءالـدین سؤالها کرد درباب طریقت وعرفان[5]. در سفر دومین حج نیز درهرات بدیدار زین‌الدین ابوبکر تایب‌آبادی (متوفی ۷۹۱) عارف مشهور رفت و سه روز بـا او صحبت داشت[6]. گذشته از سفرحج، بهاءالدین در طول حیاتش برای سیروسلوك و دیـدار مشایخ به شهرها و دیهها‌ی بسیاری در خراسان و ماوراءالنهرسفر کرد که ازآن جمله است: سمرقند، جوی مولیان، ریورتون، اینبکته، نسف، سمنان، مرو، طوس، مشهدرضوی، تایباد، عذیوت، کرمینه، قشلاق خواجه مبارك (در نخشب)، قرشی، کـوفین، قیزیل رباط، کش[7]...

خواجه بهاءالـدین سرانجـام در شب دوشنبه سوم ربیع‌الاول[8] سال ۷۹۱ خرقه تهی کرد. «سن شریف ایشان هفتادوسه سال تمام شده بوده است و در هفتاد وچهارم بوده‌اند»[9]. و اورا درهمان موطن ومأوایش ـ قصرعارفان ـ بخاك سپردند[10].

۱ـ انیس‌الطالبین ورق ۷۲. رشحات/۵۵. نفحات/۳۸۳.
۲ـ انیس‌الطالبین/8b-7b. نفحات/۳۸۴-۳۸۳. رشحات/۱۱.
۳ـ انیس‌الطالبین/13b.
۴ـ ملك معزالدین از امرای آل کرت بود که در ۷۳۲ بحکومت رسید ودر ۷۷۱ درگذشت برای شرح بیشتررك: روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات۲/۵-۲۷.
۵ـ انیس‌الطالبین/53b. رشحات/۵۵. الحدائق‌الوردیه/۱۳۶.
۶ـ نفحات/۴۹۹-۵۰۰
۷ـ انیس‌الطالبین(بترتیب نامها) ورق 7a، 6a، 9a، 12a، 13a، 23a، 40b- 41a، 50a-49a، 56b، 58، 74a-73b، 78a، 79b، 80b، 48b.
۸ـ در انیس‌الطالبین/2a بتردید «شب دوشنبه دوم یا سوم ربیع‌الاول» آمده است.
۹ـ رشحات/۵۷.
۱۰ـ در مادهٔ تاریخ وفاتش گفته‌اند:

ومزارش هنوز برجاست و زیارتگاه معتقدان است.

الوفسن مستشرق دانمارکی که در خلال سالهای ۱۸۹۶—۱۸۹۹ در بخارا بوده است، وضعیت مزار بهاءالدین را چنین توصیف می کند: قبر بهاءالدین درگوشهٔ باغی است پر از درختان کهن توت و زردآلو. و در دو سوی آن مسجد است. لوح قبر ۸ متردرازا دارد و ۱/۵ متر بلندی. درکنار آن «سنگ مراد»ی است سیاه رنگ و ساییده شده، که زائران آن را می بوسند و پیشانی بر آن می سایند. و در وسط مقبره «چراغ خانه»یی ساخته اند[1].

از دیگر کسانی که در قرن نوزدهم به بخارا سفر کرده اند و مزار بهاءالدین را دیده اند و وصفی دربارهٔ آن نوشته اند یکی آرمینیوس وامبری(A.Wambery، ۱۸۳۲—۱۹۱۳) مستشرق و سیاح مجارستانی است[2]، و دیگر محمد معصوم نایب الصدر شیرازی (۱۲۷۰—۱۳۴۴ ق) است از عرفای نعمة اللهی[3]. توصیف این دو تن نیز کمابیش مانندالوفسن است. و افزوده اند که خلقی بسیار از همهٔ بلاد حتی از اقصی نقاط چین بزیارت بهاءالدین می آیند. رسم بخاراییان آنست که عصرهر چهارشنبه بزیارت خواجهٔ نقشبند می روند، و جمعی در جوار مزار شب تا بصبح بذکر و عبادت می پردازند. قبرخواجه گنبدو پوششی ندارد. در جوار آن جزمسجد، مدرسه وخانقاه و مسافرخانه هم هست.

دربخارا خاندانی هستند که نسب خود را به بهاءالدین می رسانند. ودرآنجا

→ رفت شاه نقشبند آن خواجهٔ دنیا و دین
آنکه بودی شاهراه دین و دولت ملتش
مسکن و مأوای او چون بود قصر عارفان
«قصر عرفان» زین سبب آمد حساب رحلتش

(رشحات/۵۳). همین مادهٔ تاریخ در حبیب السیر۳/۵۴۴ با اختلاف بیت اول نقل شده است. غلام سرور لاهوری نیز در خزینة الاصفیاء ۱/۵۵۱ خود دو مادهٔ تاریخ سروده است.

1- O. Olufsen: *The Emir of Bokhara and his Country*. — *London*,1911. *p.* 419.

۲ـ سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. ترجمهٔ خواجه نوریان. (تهران ۱۳۳۷)/۲۶۱-۲۶۲.

۳ـ طرائق الحقائق. تصحیح محمدجعفرمحجوب (تهران ۱۳۴۵) ۳/۶۸۷.

به«خواجگان» معروفند. اینان از نسل دختر بهاءالدین‌اند[۱]. چه خواجهٔ نقشبند فرزند پسری نداشته است.

گذشته از رسالهٔ قدسیه که مجموعهٔ سخنان و کلمات بهاءالدین نقشبند است (و بعداً بتفصیل درباب آن سخن خواهیم گفت)، چند رساله به بهاءالدین نسبت داده‌اندکه از بعض آنها نسخی درکتبخانه‌ها موجود است[؟] واز برخی فقط نامی درکتابها هست. ازآنجمله است:

الاورادالبهائیه، که گفته‌اند این اوراد را بهاءالدین در رؤیا ازحضرت رسول آموخته است[۲]. و یکی از مریدان بهاءالدین بنام حمزة‌بن شمشاد مشکلات آن را شرح کرده و بترتیب حروف تهجی مدون ساخته است. جز این، شروح دیگری بر الاورادالبهائیه نوشته‌اند، که یکی از آن شرحها منبع‌الاسرار فی‌بیان خواص الاورادالبهائیه است[۲]. و دیگرالفیوضات الاحسانیة فی‌شرح الاورادالبهائیة است از عبدالقادربن محمدبن ابی‌النوربن ابی‌السعودالکیالی (تألیف ۱۲۶۸) که در اسکندریه بسال ۱۲۸۹ ق بطبع رسیده است[۳]. و دیگر شرح مأمون‌بن احمدبن ابراهیم الترونجی الطرنوی است[۴].

دیگر ازآثار بهاءالدین اوراد صغیر است[۴]. و دیگررسالهٔ الواردات است بفارسی که نسخه‌یی از آن درکتبخانهٔ ایاصوفیه موجود است[۵]. و دیگر کتاب دلیل العاشقین است در تصوف و حیات‌نامه در نصایح و مواعظ[۶].

کلمهٔ نقشبند. دربارهٔ معنی و وجه تسمیهٔ کلمهٔ «نقشبند» ــ لقب خواجه بهاءالدین ــ مؤلفان پیشین اغلب چنین نوشته‌اند که بهاءالدین ازکثرت ذکر به

۱ـ طرائق الحقائق ۶۸۷/۳.
۲ـ کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه (طهران ۱۹۶۷) ۲۰۰/۱.
۳ـ اکتفاءالقنوع بما هو مطبوع /۴۹۹. ایضاح‌المکنون فی‌الذیل علی کشف‌الظنون ۲۱۶/۲. معجم‌المطبوعات العربیه والمعربة۱۵۸۳/۲. و C BROCKELMANN: *Geschichte der Arabischen Litteratur. Leiden* 1949.*V.II.p.* 263.
4 - BROCKELMANN. *S. II,p.*282.
۵ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه (استانبول ۱۳۰۴ق) ۱۲۸/.
۶ـ ریحانة‌الادب ۲۹۴/۱.

درجه‌یی رسید که لفظ جلاله (الله) در دلش نقش بست؛ چنانکه شاعر نقشبندی هم گفته است:

ای برادر در طریق نقشبند   ذکرحق را دردل خودنقش بند

شیخ محمد امین کردی در بارهٔ این وجه تسمیه توضیح بیشتری می‌دهد: «نقشبند معناها ربط النقش. والنقش هوصورة الطابع اذا طبع به‌علی شمع ونحوه، و ربطه: بقاؤه من‌غیرمحوه. ای لان‌السید محمد بهاءالدین النقشبند کان‌یذکرالله بالقلب الی أن‌انتقش وظهر لفظ‌الجلالة علی‌ظاهر قلبه»[1].

محمدبن سلیمان‌البغدادی و محمدالخانی نیز همین وجه تسمیه را باتفاوتی اندك ذکر کرده‌اند[2]. وباتوجه به‌همین وجه تسمیه بوده است که شیخ‌احمد ضیاء‌الدین کمشخانوی گفته‌است: «ان‌لکل‌من‌الاولیاء خصوصیة وهمة فی‌الحیوة والمماة، کنقش‌الحقیقة والالقاء فی‌بحرالوحدة والفناء والاستغراق لشاه نقشبندی محمد بهاءالدین»[3].

زین‌العابدین شیروانی (متوفی ۱۲۵۳ق) از عرفای نعمة‌اللهی، «نقشبند» را نام جایی پنداشته است: «گویند نقشبند قریه‌یی است از قرای بخارا. چون شیخ ازآنجا بوده، لهذا بدین اسم مشهور شده، مانند سلسلهٔ چشتیه‌که مروج آن سلسله خواجه احمد بوده و از قریهٔ چشت برخاسته و آن طریقه بنام ایشان شهرت یافته»[4]. نایب‌الصدر شیرازی نیز همین قول را نقل‌کرده است[5].

این سخن سخت سست و بی‌پایه است. زیرا اولا بهاءالدین چنانکه گفتیم از دیه قصر عارفان است. ثانیاً قریه‌یی بنام «نقشبند» دربخارا (ونیز درماوراءالنهر) نبوده، و هیچ‌کس نامی از چنان جایی نبرده است. ثالثاً لقب بهاءالدین، «نقشبند»

۱- تنویرالقلوب فی‌معاملة علام‌الغیوب (قاهره ۱۳۷۲) /۵۳۹.
۲- «...فیصیر من ذکرهم کذلك فی‌قلب‌المرید تأثیر بلیغ فکان یقال لذلك‌التأثیرنقش، و ذلك الذکر بنداء ربط. والنقش هو صورة‌الطابع اذا طبع به علی شمع ونحوه. و ربطه بقاوه من غیر محو» (الحدیقة الندیة /۱۶. البهجة السنیة /۱۱) در کتابهای الحدایق‌الوردیة /۹ والانوارالقدسیة /۶ همین‌قول عیناً ازالبهجةالسنیة نقل‌شده است.
۳- جامع‌الاصول فی‌الاولیاء و انواعهم (استانبول ۱۲۷۶ ق) /۱۸-۱۹.
۴- بستان‌السیاحه (اصفهان ۱۳۴۲ق) /۵۹۳.
۵- طرائق‌الحقائق۲/۳۵۱.

است نه «نقشبندی» که منسوب باشد به‌نقشبند، و لذا قیاس آن با احمد چشتی قیاسی مع‌الفارق است.

و اما قول نخستین (گفتهٔ صاحب‌الحدیقه والبهجه وتنویرالقلوب و...) از گفته‌هایی است که غیر ایرانیان (و یا ایرانیان متأخر) ساخته‌اند، بسبب ندانستن معنی نقشبند. و ازین وجه تسمیه چنین برمی‌آید که بهاءالدین پس‌از درآمدن به طریقت و رسیدن به‌مقاماتی، بدان لقب ملقب شده است. وحال آنکه یقیناً «نقشبند» از آغاز لقب او (و شاید خاندانش) بوده است. در دوره‌های اخیر که معنی‌اصلی نقشبند فراموش شده بود، نویسندگان بناچار چنان وجه تسمیه‌یی یافته‌اند. حتی ممکن است برخی از معاصران بهاءالدین (و یا نزدیکان بعصرش) هم با علم بمعنی اصلی نقشبند، چنین وجه تسمیه‌یی را ـ بجهت مناسبت با مقامات او در تصوف و سلوك ـ ساخته باشند.

کلمهٔ «نقشبند» صفت مرکب فاعلی است از مصدر نقش بستن بمعنی تصویرکردن، نقاشی کردن، صورتگری و نگارگری؛ و نقشبند بمعنی نقاش و مصور و صورتگر است، که در اغلب متون نظم و نثر فارسی بکار رفته است[1].

گذشته از معنی لغوی، «نقشبندی» اصطلاحی هنری است. از استعمال این کلمه درمتنهای قرن ۸–۱۰ چنین برمی‌آید که نقشبندی هنر تصویرگری برپارچه بوده است:

نقشبندان پردهٔ جان را　　　نقش‌دیواراوست چهره‌گشای[2]

و این تصویرگری برپارچه از نوع باصمه‌یی و قالبی (قلمکار امروزی) نبوده است، ظاهراً نقشهایی چون‌گل‌وبوته وگیاه و شکارگاه و... برپارچه می‌کشیده‌اند و آن‌را گاه زردوزی و گلدوزی می‌کرده‌اند و گاه رنگ آمیزی. توصیف و شرح جامع مفیدی از کار غیاث‌الدین نقشبند یزدی نسبة توصیفی گویاست ازین هنر:

«عندلیب گلستان فصاحت و خوش الحانی وطوطی شکرستان بلاغت و شیرین زبانی خواجه غیاث‌الدین نقشبند یزدی... مشهور است که زربفت مشجری تمام‌کرده بودکه صورت خرسی نقش شده بود، به‌خدمت خاقان‌گیتی ستان‌برد....

۱ـ برای شواهد مختلف دربارهٔ نقش‌بستن ونقشبند بدین معنی، رك: لغت‌نامهٔ دهخدا.
۲ـ روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات ۵۰۵/۱.

وقتی قبای زربفتی تمام کرده در حاشیهٔ آن این رباعی راکه زادهٔ طبع اوست نقش نموده ... خواجه غیاث الدین علی در فن نقشبندی عدیل ونظیر نداشت و پیوسته به قلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می‌نگاشت، واقمشهٔ نفیسه با تمام می‌رسانید. ودرآن روزگار بمرتبه‌یی بلندآوازه گشت که پادشاهان عالیشان نافذ فرمان هند وترك وروم تحف وهدایا بجهت او ارسال فرموده، اقمشه‌یی که درکارخانهٔ طبیعت او باتمام رسیده بود طلب می‌نمودند...»[۱].

در زبان ترکی نیز کلمهٔ «نقشبند» بهمین صورت فارسی وارد شده است و ازآن مصدر «نقشبندلیق» ساخته‌اند. صادقی کتابدار (متولد ۹۴۰) دربارهٔ غیاث نقشبند می‌نویسد: «خواجه غیاث نقشبند شیراز لیغ دور ...کوپ حیثیات بیرله آراسته کیشی دور. اولا نقشبندلیق وشعر بافلیق فنیدا نادر دوران وفرید زماندیسانك بولور...» (= خواجه غیاث نقشبند از اهل شیراز است... هنرهای زیادی دارد. اولا در فن نقشبندی و شعربافی می‌توان نادر دوران وفرید زمانش خواند)[۲]. ونیز می‌نویسد: «خواجه عبدالعزیز نقاش... بی تکلف کیم ذوفنون کیشی ایردی، نقشبندلیق هم بیلورایردی» (= خواجه عبدالعزیز نقاش بدون مبالغه ذوفنون بود ونقشبندی نیز می‌دانست)[۳].

درکتب تواریخ وتراجم عهد تیموری وصفوی کسانی را می‌بینیم که پیشهٔ نقشبندی داشته‌اند از آنجمله یکی همان غیاث‌الدین یزدی است که نصرآبادی دربارهٔ او می‌نویسد: «تا بافندهٔ روزگار در لیل و نهار بتار شعاع وپود شهاب در بافندگی است، مثل آن نقشبندی و بافنده‌یی صورت نبسته»[۴]. و دیگر محمد طاهر کاشی متخلص به نقاش‌است: «محمد طاهر نقاش تخلص کاشی خامهٔ فکرش چهرهٔ عروسان معنی گشاید ودیبای زربفت سخن را بی تأمل نقشبندی نماید. طبعش نهایت

۱ـ جامع مفیدی: محمد مفید مستوفی یزدی. تصحیح ایرج افشار (تهران ۱۳۴۰) ج ۳ بخش ۱ ص۴۲۶ـ۴۲۹.

۲ـ مجمع‌الخواص. تصحیح وترجمهٔ عبدالرسول خیامپور (تبریز ۱۳۲۷) /۱۸۶ـ ۱۸۷.

۳ـ ایضاً /۲۵۴.

۴ـ تذکرهٔ نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی (تهران ۱۳۱۷) /۴۹.

لطف ودقت دارد. بامر نقشبندی درکاشان مشغولست»[۱]. دیگر از نقشبندان سعیدای یزدی[۲] است ومیرسعید فغانی[۳] وخواجه سیف‌الدین محمود نقشبند[۴] و قطب‌الدین نقشبند یزدی[۵].

۱- نصرآبادی /۳۷۰.
۲- ایضاً /۳۳۴.
۳- مجالس‌النفائس، امیرعلیشیرنوایی. تصحیح ع. حکمت (تهران ۱۳۲۳)/۸۰.
۴ - جامع مفیدی ۳ (۱) /۴۹۴.
۵- ایضاً ۳ (۱) /۴۹۹-۵۰۰.

اصول طریقهٔ نقشبندی

چون درین رسالهٔ قدسیه اشاراتی هست به‌بعضی مصطلحات طایفهٔ نقشبندیه واصول واساس این طریقه، بناچار ازبرای ایضاح مطلب باید شرحی دربارهٔ آن اصول نوشته شود. ودر اینجا پیش از توضیح اصول یازده‌گانه، به تعریف طریقهٔ نقشبندی وذکر مبانی آن می‌پردازیم:

۱) تعریف

در میان اقوال برخی از نقشبندیان به سخنانی برمی‌خوریم که تعریف‌ـ گونه‌یی است ازین طریقه. بعض از متـأخرین نقشبندیه نیز کوشیده‌اند براساس اقوال مشایخ واصول وسنن متبعه به‌تعریف این‌طریقه بپردازند.

بدیهی است که «تعریف» دراینجا ازنوع «تعاریف» دقیق‌علمی و«حدود» مصطلح منطقی نیست. این تعریفات در حقیقت بیـانی است از تجارب روحی و وصفی از مشاهدات و مکاشفات و تصویری از حیات درونی، و گاه ذکر غایت و غرض است، و گاهی شرح آنچه بر صوفی بـایسته است از عبـادات و مجاهدات وریاضات.

۱ــ بهاءالدین نقشبند گوید: «طریقهٔ ما از نوادر است. عروةالوثقی است. چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفیٰ (صلعم) زده‌ایم و اقتدا به آثار صحابهٔ کرام او (رض) نموده»[۱].

۲ــ خواجه علاءالدین عطار (متوفی ۸۰۲) گفته است: «طریق حضرت خواجه ما (قد) اختیار فقر بود، و ترك دنیا وقطع تعلقات وتجرد کلی و نفی ماسوی وهمواره انفاس قدسیهٔ ایشان در اثبات فقر ومحبت فقرا بود وفدا وایثار ایشان در حد کمال بود»[۲].

۳ــ عبدالرحمن جامی (۸۱۷ــ۸۹۸) گوید: «طریقهٔ ایشان (نقشبندیان) اعتقاد اهل سنت وجماعت است واطاعت احکام شریعت واتباع سنن سیدالمرسلین (ص)،ودوام عبودیت که‌عبارت‌است از دوام آگاهی به حق ــ سبحانه ــ بی‌مزاحمت شعور بوجود غیری»[۳].

۴ــ خواجه حسن‌عطار (متوفی ۸۲۶) می‌گوید که این طریقه «اعلی اطوار سلوك جمیع مشایخ است. واقرب سبیل است الی المطلب الاعلی و المقصدالاسنی، و هوالله ــ سبحانه و تعالی ــ فانه یرفع حجب التعینات من وجه‌الذات الاحدیة الساریة فی الکل بالمحو و الفناء فی‌الوحدة حتی تشرق سبحات جلاله فتحترق ماسواء[۴]».

۵ــ شیخ عبدالله دهلوی (ملقب به غلام علی. متوفی ۱۲۴۰ ق) گفته‌است: «حاصل این‌طریقهٔ شریفه، دوام حضور ودوام آگهی است به حضرت ذات الهی ــ سبحانه ــ باالتزام عقیدهٔ صحیحه موافق‌اهل سنت‌وجماعت واتباع‌سنت نبویه»[۵].

۶ــ محمدبن سلیمان بغدادی بنقل ازرسالهٔ شیخ محمد مراد ازیکی‌تعریفی جامع آورده است که: «انالطریقة النقشبندیة، طریقة الصحابة الکرام (رض) باقیة علی‌أصلها لم یزیدوا ولم ینقصوا. و هی عبارة عن دوام العبودیة ظاهراً و باطناً،

۱ـ انیس‌الطالبین ورق ۲۸a. نفحات/۳۷۸.
۲ـ انیس‌الطالبین /۲۴a.
۳ـ نفحات /۴۱۳.
۴ـ رسالهٔ خواجه حسن‌عطار. ازمجموعهٔ کتابخانهٔ ملی‌پاریس Suppl. Pers. 968. ورق ۳۳a.
۵ـ ایضاح‌الطریقه (نسخهٔ خطی) ورق ۳b.

بکمال الالتزام بالسنة والعزیمة، وتمام اجتناب البدعة والرخصة فیجمیع الحرکات و السکنات منعادات و معاملات مع دوام الحضور مع الله ـ تعالی ـ علی طریق الذهول والاستهلاك».[۱]

این تعریف که جامعترین تعریفات است در اکثر کتب متأخرین نقل شده است[۲].

شریعت وسنت ـ آنچه ازین تعریفات بر می‌آید این است که همهٔ مشایخ متفقاً گفته‌اند که: رکن رکین طریقهٔ نقشبندی التزام شریعت است و اتباع سنت. در کلمات بهاءالدین نقشبند ودیگر پیشوایاناین‌طریقه، جای جای‌بدین معنی اشاراتی می‌یابیم. از بهاءالدین پرسیدند «شما را بچه توان یافت؟ فرمودند به تشرع»[۳]. ونیزهموگفته است:«مسلمانیوانقیاد احکام ورعایت تقوی وعمل‌بعزیمت و دور بودن از رخصتها، بقدر قوت، همه نور وصفا ورحمت‌است، وواسطهٔوصول به‌درجات ولایت‌است»[۴]. ودر شبی که بهاءالدین را ازخود غیبتیافتاده‌بود، در واقعه خواجه عبدالخالق غجدوانی بدوگفته‌بود که: «درهمهٔ احوال قدم برجادهٔ شریعت و استقامت امر ونهی می‌باید نهاد، و عمل بعزیمت و سنت می‌باید کرد، و از رخصتها وبدعتها نیك دور می‌باید بود، و در همهٔ احوال وافعال و اقوال احادیث مصطفی را (ص) پیشوای خود می‌باید داشتن، ودایماً متفحص ومتجسس از اخبار رسول (ص) واز آثار صحابهٔ کرام او (رض) می‌باید بودن ودر عمل بموجب آن کوشیدن»[۵].

۱ـ الحدیقةالندیة /۱۴.
۲ـ عبدالمجیدالخانی در الحدایق الوردیة /۳ـ۴ والسنهوتی درالانوارالقدسیه/۳ این تعریف را با اندك تغییری نقل کرده‌اند. محمد امینالکردی در المواهبالسرمدیة با تغییراتی در آن تعریف، طریقهٔ نقشبندی را چنین می‌شناساند، «ان طریقالسادة النقشبندیة هوالتمسك بمعتقد اهلالسنة و الجماعة و دوام العبودیة ظاهراً و باطناً بالتزامالسنة والاخذ بالعزائم و تجنبالرخص مع دوامالحضور مع‌الله تعالی علی طریق الذهول و الاستهلاك» (خلاصة المواهبالسرمدیه/۶)
۳ـ انیس‌الطالبین /۲۸b.
۴ـ قدسیه (متن همین کتاب) /۸.
۵ـ انیس‌الطالبین /۱۱a.

ونیز خواجه بهاءالدین «می‌فرمودند: ما هرچه یافتیم بفضل به‌برکت عمل کردن به‌آیات قرآن واحادیث نبویه وطلب‌کردن نتیجه از آن عمل ورعایت تقوی وحدود شرعیه وقدم زدن در عزیمت وعمل کردن به سنت و جماعت واجتناب از از بدعت بود»[۱].

و خواجه عبدالخالق غجدوانی در وصایا می‌گوید: «بر تو باد برسنت و جماعت ملازمت نمایی وبرطریقت سنت قدم زنی. که هرچه نو بیرون آورده‌اند، آن مخالف سنت وجماعت است...»[۲].

و شاید بسبب پیوستگی استوار این طریقه باشریعت است‌که بهاءالدین روی‌گردانیدن ازین طریقه را خطری دینی پنداشته است: «هرکه از طریقهٔ ما روی گرداند، خطر دین دارد»[۳].

در گفتار اخلاف بهاءالدین نقشبند نیــز ازین دست سخنان بسیار هست، خاصه درکلمات شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی، کــه در تمسك به‌شریعت و اتباع سنت از اسلاف خود پیشتر رفته بود.

اکثر صوفیان در هر عصر و زمان به ضرورت التــزام شرع و دین معتقد بوده‌اند[۴]. ولی با دریافت و برداشتی‌که با نظر فقیهان تفاوت داشت.خود صوفیان نیز مشربهای مختلف داشته‌اند، و «شریعت» را بگونه‌گــون درمــی‌یافته‌اند. گاه تفریق «شریعت» و«حقیقت» برخی‌را بتساهل در واجبات و اباجیگری می کشانید. برخی از صوفیه به‌باطن شریعت و حکمت تشریع بیشتر می‌اندیشیدند تا اعمال و افعال ظاهری، که بنظر آنان وسیله‌یی‌است برای تصفیهٔ قلب و وصول بقرب حق. برخی نیز ملامتی می‌شدند و بظاهر خــلاف شرع می‌نمودند، و مذمت و ملامت

۱ـ رسالهٔ انسیه: یعقوب چرخی. نسخهٔ کتابخانه بودلیان شمارهٔ C 37 (میکروفیلم دانشگاه طهران) ورق ۴a.

۲ـ وصایای خواجه عبدالخالق غجدوانی. نسخهٔ خطی دارالکتب المصریه شمارهٔ ۲۰ تصوف فارسی. ورق ۱۳۱.

۳ـ انیس‌الطالبین /۲۹b. نفحات /۳۸۷.

۴ـ برای نمونه می‌توان رجوع کرد به اقوال مشایخ سلف در: الرسالةالقشیریه /۶۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳... وطبقات‌الصوفیهٔ سلمی/۵۲، ۱۰۱ ... و عوارف‌المعارف ۴۵-۵۱.

مردمان را می‌خریدند تا از ریا و سمعه دور باشند، چه بران بودند که دین‌رابطه‌یی است میانهٔ خدا و خلق و رازی است که کس بران نباید آگاه شود. برخی از صوفیان نیز ملازم اعمال شریعت می‌بودند و فرائض و سنن را بجا می‌آوردند، ولی برای هریك از آن اعمال و افعال باطنی و معنایی قایل بودند تقریباً همانند آنچه باطنیان می‌گفتند. اما بیشتر صوفیان بالتزام سنت و اتباع سلف گردن نهاده بودند، خاصه آنان که برمکتب قشیری و غزالی بودند.

و نقشبندیان از صوفیان گروه اخیراند و طریقتشان چون طریقهٔ سنتی و معتدل قشیری و مشایخ سلف است. ومی‌بینید که این گفتهٔ ابوالقاسم ابراهیم‌بن‌محمد نصرآبادی (متوفی ۳۶۹) که می‌گوید: «اصل التصوف ملازمة الکتاب والسنة، و ترك الاهواء والبدع، و تعظیم حرمات المشایخ، و رؤیة اعذار الخلق والمداومة علی الاوراد، و ترك ارتکاب الرخص والتأویلات»[۱]، تقریباً همانست که نقشبندیان در تعریف طریقهٔ خود گفته‌اند و در آغاز مقال (رك: تعریف شمارهٔ ۶) نقل کردیم.

چنانکه پیشتر اشاره کردیم، بسبب همین اعتدال و اتباع سنتها و اجتناب بدعتهاست که بسیاری از علمای دین بدین طریقه درآمده‌اند و یا آنکه آنرا ستوده‌اند. و کسی چون ابن‌حجر هیتمی (۹۰۹–۹۷۴) گفته است: «الطریقة العلیة السالمة من کدورات جهلة الصوفیة هی الطریقة النقشبندیه»[۲].

۲) اصول یازده‌گانه

بنای طریقهٔ نقشبندی بریازده کلمه است. این یازده کلمهٔ فارسی - که بهمین هیأت و صورت در متون عربی و ترکی نیز بکار رفته است - عبارتست از: هوش در دم، نظر برقدم، سفر در وطن، خلوت درانجمن، یادکرد، بازگشت، نگاهداشت، یادداشت، وقوف عددی، وقوف زمانی و وقوف قلبی.

هشت کلمهٔ نخستین نهادهٔ خواجه عبدالخالق غجدوانی است، و سه کلمهٔ آخرین (وقوف عددی و زمانی وقلبی) را خواجه بهاءالدین نقشبند افزوده است. و اینك بااستفاده از آثار نقشبندیه و اقوال مشایخ این طریقه، مختصراً به‌شرح آن

۱- الرسالة القشیریه ۲۲۳/۱.
۲- الحدیقةالندیة /۱۳.

کلمات می‌پردازیم[۱]:

۱. هوش در دم، عبارتست از «حفظ النفس عن الغفلة عنددخوله وخروجه وبینهما، لیکون قلبه حاضراً مع‌الله فی‌جمیع الانفاس»[۲]. یعنی که «هر نفسی که از درون بر آید، باید که از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت به‌آن راه نیابد»[۳]

از کلمات بهاءالدین است که «بنای کار سالك را برساعت کرده‌اند، تا دریابندهٔ نفس شود که بحضور می‌گذرد یا به غفلت». و نیز : « بنای کار را درین راه برنفس می‌باید کرد. چنانکه اشتغال بوظیفهٔ زمان حال از تذکر ماضی و تفکر درمستقبل مشغول گرداند و نفس را نگذارد تا ضایع گذرد»[۴].

سعدالدین کاشغری گفته است: «هوش در دم یعنی انتقال ازنفسی به‌نفسی می‌باید که از سر غفلت نباشد، و از سرحضور باشد. و هر نفسی که می‌زند از حق خالی و غافل نباشد».[۵]

علاءالدین آبیزی (متوفی ۸۹۲) ـ از اصحاب سعدالدین کاشغری و عبدالرحمن جامی ـ گوید: «در طریقهٔ خواجگان هوش در دم اصل اعظم است. اگر دمی بغفلت گذرد، آن راگناه بزرگ دانند؛ تاحدی که بعضی کفر شمرند»[۶].

۲. نظر برقدم. سعدالدین کاشغری درمعنی آن گفته است که «نظر برقدم یعنی که سالك در رفتن وآمدن نظر او برپشت‌پای او می‌باید، تا نظر او پراکنده نشود و به‌جایی که نمی‌باید نیفتد»[۷]. زیرا که مبتدی چون نظرش به‌نقوش و الوان اطراف خود افتد، حالش ازخود می‌گردد و تباه می‌شود و از رسیدن به‌مقصود باز

۱ـ در شرح و بیان این کلمات، از برای اختصار به‌نقل اقوال نقشبندیان بسنده کردیم. و از مقارنه و تطبیق این کلمات با اقوال مشایخ سلف ونقل سخنان آنان در این ابواب دیده پوشیدیم.

۲ـ تنویر القلوب فی‌معاملة علام‌الغیوب: محمدامین‌الکردی (قاهره ۱۳۷۲) /۵۰۶.

۳ـ رشحات /۲۱.

۴ـ انیس‌الطالبین /31b.

۵ـ رشحات /۲۱.

۶ـ رشحات/۱۸۲.

۷ـ اصول نقشبندیه: فخرالدین علی‌بن حسین کاشفی. (نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس ـ Suppl. Pers. 698) ورق 5a.

می‌ماند. چه سالك مبتدی توانایی حفظ قلب را ندارد، و چون نظرش برمبصرات افتد، دلش از جمعیت بیرون می‌شود و خاطرش را پراکندگی می‌رباید[۱].

و بگفتهٔ فخرالدین کاشفی «می‌شاید که نظر برقدم اشارت بهسرعت سیر سالك بود درقطع مقامات هستی، و طی عقبات خودپرستی»[۲].

و برخی گفته‌اند: نظر برقدم عبارت از معرفت مشرب خود است. سالك براحوال ولطائف‌خود نظرداشته باشد که برقدم کدام نبی از انبیا(ع) روان‌است[۳].

از میان این تعریفات و بیانات، تعریف نخست را مناسب حال مبتدیان دانسته‌اند، و دومین را شایستهٔ منتهیان، و سومین را درخور متوسطان[۳].

عبدالرحمن جامی در منقبت بهاءالدین نقشبند، به دو اصطلاح هوش دردم ونظر برقدم اشاره کرده است:

کم زده بی همدمی هوش دم در نگذشته نظرش از قدم
بس که‌زخود کرده بسرعت سفر باز نمانده قدمش از نظر[۴]

۳. سفر دروطن، «آنست که سالك در طبیعت بشری سفر کند. یعنی ازصفات بشری به صفات ملکی، وازصفات ذمیمه بهصفات حمیده انتقال‌فرماید»[۵].

وبعبارت دیگر: «سفر السالك من عالم الخلق الی جناب‌الحق، ومن‌حال الی‌حال أحسن منه، اومن مقام الی مقام اعلی‌منه»[۶].

شیخ احمد سرهندی گوید:این کلمهٔ مبارکه (سفر دروطن) عبارتست ازسیر انفسی. ومنشاء حصول اندراج نهایت در بدایت است که از خصایص طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است. واین سیر اگرچه در دیگر طرق نیز هست، ولیکن آنان را جز در نهایت وبعداز سیرآفاقی حاصل نشود. واما سالك این راه‌آغازش ازین سیراست ودر ضمن آن سیر آفاقی را نیزطی کند[۷].

۱- تنویرالقلوب /۵۰۶.
۲- رشحات /۲۲.
۳- مناهج‌السیر: ابوالحسن زید مجددی فاروقی (دهلی۱۹۵۷) /۳۴.
۴- تحفة‌الاحرار؛ هفت اورنگ/۳۸۳.
۵- رشحات /۲۲.
۶- الحدائق‌الوردیة /۱۱۴. الانوارالقدسیة /۱۱۵.
۷- الحدائق‌الوردیة /۱۱۵.

58

نقشبندیان به سیر آفاقی که راهی دور و دراز است نمی‌پردازند. بل‌که در ضمن سیر انفسی آن را قطع می‌نمایند[۱].

عبیدالله احرار گفته است: «در سفر مبتدی را جز پریشانی دل هیچ حاصل نیست... سفر وقتی مبارك است که صفت تمکین حاصل شده باشد... مبتدی‌راسفر مناسب نیست. وی‌را درگوشه‌یی می‌باید نشست وصفت تمکین حاصل کرد. کسی راکه بدین طریقه مشغول است هم درشهر وولایت خود بودن اولی‌است. زیرا که تشنیع وملامت خویشان وآشنایان و ناموس از مردمان وی را مانع آید از آنکه بخلاف شریعت کاری کند ومرتکب فعلی نامرضی شود. بعضی از مشایخ برخلاف این رفته‌اند وگفته‌که مبتدی را سفر می‌بایدکرد تا بسبب مهاجرت اوطان‌ومفارقت اخوان از عادات رسمی ومألوفات طبیعی خـلاص شود، و بـواسطهٔ ریاضات و مجاهدات که از لوازم سفرست وی را فی‌الجمله تصفیه و تزکیه حاصل گردد. اما آنچه معتقد خانوادهٔ خواجگان است (قد) درباب سفرواقامت، آنست که مبتدی‌را چندان سفر می‌بایدکرد که خودرا به صحبت عزیزی ازین طایفه رساند. بعد ازآن ترك سفر کرده، خدمت وملازمت وی را لازم‌گیرد و برکار پیچد تا وقتی که ملکهٔ نسبت این عزیزان حاصل کند واین نسبت ملك وی شود»[۲].

۴ـ **خلوت در انجمن.** خلوت بر دو نوع است: یکی خلوت ظـاهری، که سالك دور از مردم در زاویه‌یی خلوت بتنها می‌نشیند، تا او را اطلاع بر عالم ملکوت حاصل شود. زیرا حواس ظاهره ازکار بازداشته‌شود وحواس باطنه بمطالعهٔ آیات ملکوت می‌پردازد. نوع دوم‌خلوت باطنی است، یعنی‌آنکه باطن سالك در مشاهدهٔ اسرار حق باشد وخود بظاهر با خلق باشد[۳].

وخلوت در انجمن یا خلوت درجلوت، همین نوع دوم از خلوت است. و در معنی آن گفته‌اند: «ان یکون قلب السالك حـاضراً مع‌الحق فی الاحوال کلها، غائباً عن‌الخلق مع کونه بین‌الناس»[۴] یعنی که «در محـل تفرقه ودر بزم وانجمن،

۱ـ مناهج‌السیر/۳۴.
۲ـ رشحات/۲۷۴.
۳ـ الحدائق‌الوردیة/۱۱۵. الانوارالقدسیة/۱۱۶. البهجةالسنیة/۵۳
۴ـ تنویرالقلوب/۵۰۶.

غفلت وپراکندگی به‌خلوتخانهٔ دل راه نیابد. بظاهر با خلق و بباطن با حق باشد، که مضمون‌الصوفی هوالکائن‌البائن‌است»[1].

خواجه اولیای کبیر– ازخلفای عبدالخالق غجدوانی – در شرح خلوت در انجمن گفته است: «خلوت درانجمن آنست که اشتغال واستغراق وذکر به‌مرتبه‌یی رسد که اگر به بازار درآید، هیچ سخن وآواز نشنود؛ بسبب استیلاء ذکر برحقیقت دل»[2].

این سخن معروف از خواجه عبدالخالق غجدوانی است که «در شیخی دربند ودر یاری گشای، در خلوت را دربند ودر صحبت راگشای»[3].

وخواجه بهاءالدین گفته است: «طریقهٔ ما صحبت است. در خلوت شهرت است، ودر شهرت آفت. خیریت در جمعیت است وجمعیت درصحبت؛ بشرط نفی بودن دریك دیگر»[4].

بهنگامی که بهاءالدین درراه سفرحج به هرات رسید وامیرمعزالدین‌حسین مجلسی ازبرای او آراست، در آن مجلس امیر از خواجه پرسید: «چون حضرت شما را ذکر جهر و خلوت و سماع نیست، طریقهٔ شما چیست؟ فرمودند: سخن خانوادهٔ خواجه عبدالخالق غجدوانی است قدس سره که خلوت در انجمن؛ وما متابع ایشانیم. پرسیدند: خلوت در انجمن چه باشد؟ فرمودند: بظاهر باخلق‌بودن وبباطن با حق بودن. ملك تعجب کرد وگفت: این‌معنی میسر شود؟! حضرت‌خواجه (قد) فرمودند: حق تبارك و تعالی‌درکلام مجید می‌فرماید: رجال لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکرالله»[5].

مجددالف ثانی‌گوید: خلوت در انجمن متفرع از سفر در وطن است. چه اگر سفردر وطن میسر شد، خلوت در جلوت نیز راست آید. و سالك در تفرقهٔ جلوت، دروطن خلوت سفر می‌کند. وتفرقهٔ آفاق را درحجرهٔ انفس راهی‌نیست[6].

۱ـ مناهج‌السیر/۳۵.
۲ـ رشحات /۲۳، ۲۹.
۳ـ قدسیه /۵۴. رشحات /۱۴۴، ۲۵۲.
۴ـ نفحات /۳۸۷.
۵ـ انیس‌الطالبین /۵۳a–۵۴a.
۶ـ الحدائق‌الوردیه /۱۱۶. الانوارالقدسیه /۱۱۶.

«واین دولت در ابتدا بتکلف حاصل می‌شود، و درانتها بی‌تکلف. ودرین طریقه نصیب مبتدیان است ودرطرق دیگر نصیب منتهیان. چه این دولت در سیر انفسی دست می‌دهدکه ابتدای این طریق ازآن است. و سیر آفاقی در ضمن آن طی می‌شود. بخلاف‌دیگر سلاسل که ابتدا به سیر آفاقی کنند وانتها به‌سیرانفسی»[۱].

۵. **یادکرد** . یادکرد بمعنی ذکر است. و ذکر در طرائق مختلف تصوف مهمترین اعمال است. وغرض ازآن حصول ملکهٔ جمعیت است.

ذکر بردو نوع است: لسانی و قلبی. ذکـر لسانی بلفظ است، و مرکب است از اصوات و حروف، و ذاکر فقط در برخی اوقات می‌تواند بدان پردازد. ولی ذکر قلبی بملاحظهٔ مسمای لفظ است مجرد از حرف وصوت، و در همه وقت می‌تواند تحقق یابد.

در بعضی طرائق صوفیه، ذکر جهر (لسانی) رسم است، و در بعض دیگر ذکر قلبی. در طریقهٔ نقشبندی ذکر جهر نیست. ذکر، ذکر قلبی‌است. و نقشبندیان در اثبات افضلیت ذکر قلبی، ادلهٔ چندی ازکتاب وسنت‌آورده‌اند.

در طریقهٔ خواجگان از زمان عبدالخالق غجدوانی، ذکر خفیه رسم شد. ولی پس ازعبدالخالق ـ از عهد خواجه محمود انجیر فغنوی ـ ذکرجهر نیز شایع‌گشت[۲]. وصوفیان خواجگانی تا زمان بهاءالدین نقشبند ذکرجهرهم می‌گفتند. بهاءالدین این روش را نسخ‌کرد، و ذکر را ذکر خفیه دانست. وتاامروزنقشبندیان همچنان معتقد به ذکر قلبی‌اند، وذکر جهر را منکرند.

ذکر قلبی در نزد نقشبندیان دوگونه است: ذکر به اسم ذات، وذکر به‌نفی واثبات. اسم ذات همان اسم جلالهٔ «الله» است، ونفی و اثبات کلمهٔ «لااله الاالله» است.

طریقه‌وکیفیت ذکر وتلقین‌آن، آداب وشرایط خاصی دارد که بیانش در این مختصر نمی‌گنجد. درکتب نقشبندیه ابواب مفصل در باب ذکر هست، وحتی رسالاتی مفرد دربارهٔ آن نوشته شده است. و برای اطلاع بیشتر می‌توان بدانها رجوع کرد[۳].

۱ـ مناهج‌السیر / ۳۵.
۲ـ رشحات/۳۳، ۳۵.
۳ـ اصول‌نقشبندیه ورق 64a-68b، رسالهٔ خواجه‌حسن عطار ورق 34b-35a.←

۶. **بازگشت**، یعنی اینکه سالك پس از هرذکر، این عبارت را بر زبان آرد یا بردل گذراندکه: «خداوندا مقصود من تویی و رضای تو» (وبعربی: الهی انت مقصودی ورضاك مطلوبی).

و این کلمــه برای نفی‌کردن هر خاطر نیك و بدی است از درون سالك، تا آنکه ذکرش از شائبهٔ غیر خالص ماندو دلش از ماسوی فارغ شود، وبجز او به چیزی و به‌کسی نیندیشد[1].

اگر سالك ذکر لسانی می‌گوید، باید این‌کلمه را نیز بزبان گوید، واگر ذکر قلبی می‌گوید، باید این‌کلمه را بردل‌گذراندو بزبان دل‌گوید[2].

وگفته‌اندکه بازگشت کنایه است از رجوع ذاکر به سوی خداوندبه‌هنگام ذکر، برای اظهار عجز وتقصیر. چه توفیق ذکر و حضور در آن وکشف اسرار ذکر و... همه بیاری حق‌است[3].

۷. **نگاه‌داشت**. تعریفاتی‌که از نگــاه‌داشت درآثار نقشبندیه دیده می‌شود، برخی مطلق است و نگـاه‌داشت را فقط حفظ قلب از دخـول خـواطر دانسته‌اند[4]. چنانکه سعدالدین کاشغری‌گفته است‌که: سالك «باید یك‌ساعت و دوساعت و زیاده از دوساعت آن مقدارکـه میسر شود، خـاطر خـود را نگاه داردکه غیری به‌خاطر وی نگذرد»[5]. و یا این تعریف کــه در مناهج‌السیر آمـده است: «محافظت کیفیت

←رسالهٔ انسیه ورق ١٣a-٨b. رسالهٔ نوریهٔ جامی ورق ١٩a-١٨b. رسالهٔراهنمای عقده‌گشای (جلال هروی، تصحیح موله. فرهنگ ایران‌زمین ج ۶، ١٣٣٧)/٢٨۶. تنویرالقلوب /۵١۰ــ۵١۶. نورالهدایة والعرفــان فی سرالرابطة و التوجــه وختم الخواجکان : محمد اسعد صاحب‌زاده. (قاهره ١٣١١ ق) /٧۶-٨١. الفیوضــات الخالدیه/۴-١٧. قدسیه (متن همین کتاب) /٢٨-۴۴. الحدائق‌الوردیه/٢٩۰-٢٩۵. هدایةالطالبین (: شیخ ابوسعید دهلـوی. نسخهٔ خطی راقم) ۵b-۴a. الحدیقةالندیة فی‌آداب‌الطریقةالنقشبندیه /٨٨-٩۰. البهجةالسنیه /٣٨-٣٩،۵٣.

١- اصول نقشبندیه /۵٩b. رشحات/٢۴. تنویرالقلوب /۵۰٧.
٢- مناهج‌السیر/٣۶.
٣- الحدائق‌الوردیه/١١٧. الانوارالقدسیه/١١٧.
۴- تنویرالقلوب/۵۰٧: ان‌یحفظ‌المرید قلبه من دخول‌الخواطر ولولحظة.
۵- رشحات /٢۵.

62

آگاهی و حضور که به ذکر شریف حاصل شده است بنوعی که خطره‌یی از غیر حق به‌دل راه نیابد»[۱].

ولی برخی دیگر، «نگاه‌داشت» را مقید بوقت اشتغال به‌ذکر دانسته‌اند و گفته‌اند: نگاه‌داشت آنست که سالك بهنگام ذکر دل خود را برملاحظهٔ معنی نفی و اثبات (لااله‌الاالله) نگاه دارد تا خاطری به‌قلب درنیاید، چه اگر خاطری خطور کند نتیجهٔ ذکر که عبارت از حضور قلب است حاصل نمی‌شود[۲]. و نیز گفته‌اند: «نگاه‌داشت عبارت از محافظت‌خطور خواطر است در وقت‌اشتغال بکلمهٔ طیبه»[۳].

حضور و جمعیت و حفظ قلب از دخول خواطر[۴]، از اهم اموری است که همواره صوفیان بدان توجه داشته‌اند و یکی از ارکان تصوف است. و در آثار عرفانی، اقوال بسیاری از مشایخ درین باب می‌توان یافت.

باآنکه حفظ قلب از خطور خواطر و تخیلات امری بغایت دشوار است، برخی از صوفیان در اثر ممارست و ریاضات می‌توانستند زمانی دراز دل را از خاطره‌ها نگهدارند و قوهٔ متخیله را بی‌اثرگردانند.

عبدالمجید الخانی می‌گوید مراد از حفظ قلب ازخواطر عدم ثبات آنهاست (المراد من‌حفظ‌القلب من‌الخواطر عدم ثباتها عندمرورهاعنه)[۵]. و در همین معنی عبیدالله احرار می‌گوید: معنی حفظ خاطر آن نیست‌که اصلا سالك را خاطری به دل نیاید؛ بل که مرادآنست که خاطر، حضور را مانع و مزاحم نباشد. آن‌سان‌که

۱ـ مناهج‌السیر/۳۷.
۲ـ الحدائق‌الوردیه/۱۱۷.
۳ـ مناهج‌السیر/۳۷.
۴ـ «خاطر» در اصطلاح تصوف عبارتست از «واردی که بردل گذرد». خواطر را به‌انواعی تقسیم کرده‌اندکه مشهور چهار قسم است: ربانی، ملکی، نفسانی و شیطانی. شرح هر یك ازین خواطر را و کیفیت تمییز بین خواطر حقانی و هواجس شیطانی را در منابع و مصادر تصوف می‌توان یافت: الرسالة القشیریه/۲۹۸ـ۳۰۰. عوارف المعارف/۴۵۹ـ۴۶۷. مصباح‌الهدایه/۱۰۳ـ۱۰۷.
در اینجا مراد از خواطر که سالك موظف است دل را از آنها نگاه دارد، سه خاطر ملکی و نفسانی و شیطانی است.
۵ـ الحدائق‌الوردیه /۱۱۷.

خسی بر آبی جاری افتاده است و آب را از جریان بازنمی‌دارد. و نیز علاءالدین غجدوانی (از اصحاب و خلفای بهاءالدین نقشبند) گفته است که: چنان نیست که هرگز خاطری بردل نگذرد؛ بل که گاه می‌آید و گاه نمی‌آید. و مؤید این سخن، کلام علاءالدین عطار است که می‌گوید: انتفاء خواطر متعسر بل‌متعذر است، و من بیست سال قلبم را از خواطر حفظ کردم، ولی سپس خواطر بدان درآمد، اما قراری نیافت[۱].

۸. **یادداشت**، عبارتست از دوام آگاهی به حق برسبیل ذوق[۲]. و بعبارت دیگر: «التوجه الصرف المجرد عن‌الالفاظ الی مشاهدة انوار الذات الاحدیة[۳]». «مشاهده» راکه استیلاء شهود حق است بر دل بتوسط حب ذاتی، کنایه از حصول «یادداشت» دانسته‌اند[۴].

عبیدالله احرار دربارهٔ «یادداشت» چند تعریف دارد، می‌گوید: «یادداشت عبارت از دوام آگاهی است به‌جناب حق سبحانه» و «یادداشت عبارت از استیلاء شهود حق است سبحانه بتوسط حب ذاتی» و نیز «یادداشت عبارت از حضور بی‌غیب»[۵].

برخی یادداشت را مقید به‌هنگام ذکر دانسته‌اند وگفته‌اند: «یادداشت آنست که ذاکر بهنگام ذکر نفی و اثبات دل را درحضور مذکور نگاه دارد»[۶].

در تعریفی دیگر، عبیدالله احرار یادداشت را رسوخ بازگشت و نگاه‌داشت دانسته است: «یادکرد عبارت از تکلف است درذکر. و بازگشت عبارت از رجوع است به‌حق سبحانه براین وجه‌که هربارکلمهٔ طیبه را گویند از عقب آن به دل اندیشدکه خداوندا مقصود من تویی. و نگاه‌داشت عبارت از محافظت این رجوع است بی‌گفت‌زبان. و یادداشت عبارت از رسوخ است درنگاهداشت»[۷].

۱ـ الحدائق‌الوردیه/۱۱۷.
۲ـ رشحات /۲۵.
۳ـ تنویرالقلوب /۵۰۷.
۴ـ رشحات /۲۵.
۵ـ اصول نقشبندیه ۶۰a.
۶ـ الحدائق‌الوردیه/۱۱۷. الانوارالقدسیه/۱۱۸.
۷ـ رشحات /۲۵. مناهج‌السیر/۳۷.

۹. **وقوف زمانی**، یعنی آنکه سالك همه‌وقت براحوال خودوقوف و آگاهی داشته باشد. بهاءالدین نقشبند درشرح این‌کلمه‌گفته است: «وقوف زمانی که‌کارگزارندهٔ روندهٔ راه است، آنست‌که بنده واقف احوال خود باشدکه در هر زمانی صفت و حال او چیست، موجب شکر است یا موجب عذر[1]». و نیز گفته است: «بنای کار سالك را در وقوف زمانی برساعت نهاده‌اند، که دریابندهٔ نفس شودکه برحضور می‌گذرد یا به‌غفلت»[1].

مولانا یعقوب چرخی در شرح اسماءالله گوید: « حضرت خواجه قدس‌الله سره در قبض استغفار امر می‌کردند، و دربسط بشکر می‌فرمودند؛ که رعایت این دوحال وقوف زمانی است»[2].

وقوف زمانی در طریقهٔ نقشندیه معادل است با اصطلاح «محاسبه» نزد صوفیان دیگر. جامی دررسالهٔ نوریه می‌گوید: «وقوف زمانی عبارت از محاسبهٔ اوقاتست‌که بتفرقه می‌گذرد یا بجمعیت»[3].

۱۰. **وقوف عددی**، عبارتست از رعایت عدد فرد در ذکر. یعنی ذاکر در یك نفس سه یاپنج یاهفت یا بیست‌ویك بار ذکرگوید. و بتعریف جامی وقوف عددی «ملاحظهٔ عدد ذکر است‌که نتیجه می‌دهد یانه»[4].

بگفتهٔ بهاءالدین نقشبند «رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه است»[5].

علاءالدین عطار می‌گوید: «در ذکر بسیارگفتن شرط نیست، باید که هرچه گوید از سر وقوف و حضور باشد تا فایده برآن مترتب شود»[6].

«و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یك بگذرد و اثر ظاهرنشود، دلیل باشد بر بی‌حاصل آن عمل. و اثرآن ذکرآن بودکه: در زمان نفی، وجود بشریت

۱ـ رشحات /۲۶.
۲ـ اصول نقشبندیه/b۶۰.
۳ـ رسالهٔ نوریه. نسخهٔ دارالکتب المصریه بنشانهٔ «۱۴ مجامیع فارسی طلعت» ورق 119b.
۴ـ ایضاً /119b.
۵ـ قدسیه/۲۹.
۶ـ رشحات/۲۶.

65

منفی شود؛ و در زمان اثبات، اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد»[1].

۱۱. **وقوف قلبی** . وقوف قلبی را به‌دو معنی گرفته‌اند: یکی آنکه دل ذاکر در عین ذکر واقف و آگاه باشد به حق. و درین معنی عبیدالله احرار گفته است: «وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است به جناب حق سبحانه بآن وجه که دل را هیچ بایستی غیر از حق سبحانه نباشد»[2]. این معنی از مقولهٔ «یادداشت» است.

معنی دیگر آنست که از دل واقف باشند. یعنی اینکه: ذاکر بهنگام ذکر متوجه باشد به قلب صنوبری که «حقیقت جامعه و مقر لطیفهٔ قلب» است؛ ونگذارد که قلب از ذکر غافل گردد و آن‌را گویا به ذکر گرداند[3].

خواجه بهاءالدین نقشبند در ذکر، بازداشتن نفس (: حبس نفس) را ـ آنچنان که در طرایق دیگر رسم است ـ لازم نمی‌شمردند، اگر چه آن‌را مفید می‌دانستند[4]. همچنین وقوف زمانی و عددی را ضروری نمی‌دانستند، ولی «رعایت وقوف قلبی را مهم‌تر می‌داشتند و لازم می‌شمردند. زیرا که خلاصهٔ آنچه مقصود است از ذکر، وقوف قلبی است»[5].

۱ـ قدسیه/ ۲۹.
۲ـ رشحات/ ۲۷. اصول نقشبندیه /b۶۰.
۳ـ اصول نقشبندیه /b۶۰ـa۶۱. مناهج‌السیر /۳۹. و نیز رك، ص ۱۵۵ رشحات دربارهٔ تعلیم جامی وقوف قلبی را بیکی از طالبان.
۴ـ قدسیه/ ۳۴.
۵ـ قدسیه/ ۳۵. رسالهٔ نوریه /b۱۱۹.

خواجه محمد پارسا

نام ونسبش بضبط جمیع کتب تاریخ و ترجمه و نیز آنچنانکه خود او در آغاز آثارش و پایان مکاتیب و اجازاتش[1] نوشته، محمدبن محمدبن محمودالحافظی البخاری است، و کینه‌اش ابوالفتح[2].

برخی نوشته‌اند نسبش به عبدالله‌بن جعفرطیار می‌رسد[3]. جد اعلایش مولانا

۱ـ از جمله مقدمهٔ رسالهٔ قدسیه و کتاب فصل‌الخطاب. ونیز اجازه‌نامهٔ خواجهٔ پارسا به سلیمان‌بن‌احمد فرکتی منقول در رشحات ۳۵۷/۱. ولی در پایان فتوائیه‌یی ـ که ازو در روضات‌الجنان نقل شده ـ چنین رقم زده است: «العبد محمدبن محمودالحافظی البخاری» (روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ۳۸۰/۱). و نام پدر را از میانه افکنده است. حاجی خلیفه نیز در جایی از کشف‌الظنون ۴۴۷/۱ نام و نسب خواجه را «محمدبن محمود» ضبط کرده است. و این را نباید از سهو و خطا دانست، از آنکه افکندن نام پدر وانتساب به جد، ـ و بعبارت دیگر، حذف وسائط ـ در قدیم معمول بوده است. ونظایر و امثال آن در کتب تراجم و طبقات بسیار هست.

۲ـ کنیهٔ «ابوالفتح» را در مقدمهٔ تفسیرش ذکرکرده است: «همی گوید بندهٔ ضعیف... ابوالفتح محمدبن محمدبن محمودالحافظی البخاری» (ترجمه و تفسیرفاتحةالکتاب. نسخهٔ کتابخانهٔ ملك. ورق 2b)

۳ـ حبیب‌السیر ۴/۴.

حـافظالـدین بخـاری است از علمـای بخـارا و از معاصران خواجه محمود انجیرفغنوی (متوفی ۷۱۰ یا ۷۱۵) و شمس‌الائمهٔ حلوائی[1]. و نسبت «حافظی» مأخوذ از همین حافظالدین است.

عم خواجهٔ پارسا، خواجه حسام‌الـدین یوسف حافظی بخاری نیز از علما و مدرسان بود؛ که سرانجام به سلك مریدان بهاءالدین نقشبند پیوست[2]. درمقامات نقشبند دربارهٔ این خواجه حسام‌الدین حکایاتی نقل شده است[3]. و ظاهراً این همان خواجه حسام‌الدین یوسفی است که در زمان خواجهٔ نقشبند قصد داشته است کتابی در مقامات نقشبند بنویسد، و «حضرت خواجه ایشان را فرمودند: این زمان اجازت نیست بعد ازین اختیار تراست»[4].

خواجه محمد پارسا حدود سال ۷۴۹ دربخارا متولد شد[5]. ازمبادی احوال او اطلاع بسیاری نداریم. ولی پیداست آغاز عمر را به طالب علمی گذرانیده و از علوم شرعی خاصه تفسیر وحدیث و عرفان مایهٔ بسیار اندوخته بوده است.

در وجه تسمیهٔ او به «پارسا» فخرالدین کاشفی چنین نوشته است: «در مبادی احوال که حضرت خواجه محمد پارسا آغـاز ملازمت حضرت خواجه (نقشبند) کرده‌اند، روزی در اثنای مجاهدات و ریاضات به در خانهٔ حضرت خواجه آمده بوده‌اند. و بیرون منتظر ایستاده. اتفاقاً کنیزی از خادمان حضرت خواجه از بیرون درآمده. حضرت خواجه ازوی پرسیده‌اند که بر بیرون کیست؟. وی گفته: جوانی است پارسا که بر در منتظر ایستاده. حضرت خواجه بیرون آمده‌اند و خواجه محمد را دیده‌اند، فرموده‌اند که شما «پارسا» بوده‌اید؟. ازان روز بازکه این لفظ بر زبان

۱ـ رشحات/۳۳. این شمس‌الائمهٔ حلوائی (یا، حلوانی) در اواخرقرن هفتم می‌زیسته است. اورا نباید با آن شمس‌الائمهٔ حلوانی بخاری متوفای ۴۴۹ (که ذکرش دراللباب فی‌تحریرالانساب ۱/۳۸۰ آمده) اشتباه کرد.

۲ـ رشحات /۷۵ـ۷۶.

۳ـ انیس‌الطالبین /۳۹a، ۴۵b، ۴۶b، ۷۸a.

۴ـ ایضاً /۱b.

۵ـ تاریخ دقیق تولداورا کسی ضبط نکرده است. ولی چون بهنگام فوت (سال۸۲۲) بنوشتهٔ رشحات /۶۲ «سن مبارك ایشان ۷۳ سال بـوده است کمابیش»، لـذا باید تولدش «کمابیش» حدود ۷۴۹ بوده باشد.

مبارك ایشان گذشته، در السنه و افواه افتاده؛ و خدمت خواجه محمد بدین لقب مشهور شده‌اند»[۱].

بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب نام و نسب و لقب خواجهٔ پارسا را «محمدبن محمدبن محمودالحافظی البخاری خواجه پاشا محمد پارساالنقشبندی» ضبط کرده است[۲]. ظاهراً بروکلمان در اینجا نام اورا با دیگری خلط کرده است، چه در هیچ مأخذی «خواجه پاشا» بعنوان لقب محمد پارسا ذکرنشده است. سالها پیش بابینگر متوجه این خطا شده بوده و مقاله‌یی در توضیح وتصحیح آن نوشته است[۳].

خواجهٔ پارسا در زمان بهاءالدین نقشبند از اصحاب نزدیك او بود. در سفر دومین خواجه بهاءالدین به مکه، محمد پارسا با جمعی دیگر از یاران همراه و یار بهاءالدین بود[۱].

از وقایع حیات خواجهٔ پارسا بحث اوست با محدث معروف شمس‌الدین محمدبن محمدبن محمد الجزری (۷۵۱–۸۳۳). و شرح قصه (که قبلاً باجمال اشاره‌یی بدان کردیم) چنانست که بعهد میرزا الغ بیك تیموری (۸۵۰–۸۵۳) شمس‌الدین جزری به سمرقند می‌آید. حافظان و محدثان ماوراءالنهر در نزد او به تحقیق وتصحیح سندهای خود می‌پردازند. برخی «ارباب حسد وغرض» می‌گویند که خواجهٔ پارسا احادیث بسیار نقل‌میکندکه صحت سندآنها معلوم نیست، والغ بیك‌را بر آن می‌دارند تا قاصدی به‌بخارا فرستد و خواجه را به سمرقند بخواند. خواجه به سمرقند می‌آید. مجلسی‌می‌آرایند با حضور جزری وخواجه عصام‌الدین شیخ‌الاسلام سمرقند وجمعی از اکابر و علما. و خواجهٔ پارسا حدیثی چند باسناد خود روایت می‌کند. اسانید برای جزری نامعلوم و نامعروف بود، مرجع و مأخذ آنها را می‌خواهد. خواجهٔ پارسا کتاب مسندی آورد، که نیز بر جزری ناشناخته

۱ـ رشحات /۵۷.

2- Brockelmann. *S. II*, *P.*283.

3- Franz Babinger: *Der Islam*, 14 (1925), *P.P.* 112-114.

این مقالهٔ بابینگررا و دو مقالهٔ دیگر را از مجلهٔ اسلام‌دوست ارجمند سیدجلال‌الدین مساوات برای بنده ازآلمانی بفارسی‌ترجمه کردند.

بود. ولی آن احادیث را بآن اسناد دران یافتند. و شهرت وضع حدیث وضعف سلسلهٔ اسناد پارسا از میان رفت[۱].

شاهرخ تیموری به خواجهٔ پارسا توجهی داشت و ارادتی می‌نمود. وخواجه با او روابط ومکاتبات داشت. و همین روابط سبب کدورت و نقار میرزا خلیل تیموری از خواجه شد[۲].

در محرم سال ۸۲۲ خواجهٔ پارسا با تنی چند از جمله فرزندش ابونصر پارسا از بخارا بیرون آمدند بقصد زیارت حرمین از راه نسف و چغانیان و بلخ و ترمذ و هرات. در اواخر جمادی الاولی به شهر جام رسیدند. عبدالرحمن جامی می‌گوید: «پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان ومخلصان بقصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند. وهنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود. پدر من یکی از متعلقان راگفت که مرا بردوش گرفته پیش محفهٔ محفوف بانوار ایشان داشت. ایشان التفات نمودند، ویك سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند. وامروز که از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است و لذت دیدار مبارك ایشان در دل من»[۳].

بنوشتهٔ جامی وقتی به نیشابور رسیدند، بسبب شدت گرمای هوا فتوری در عزم بعض همراهان افتاد. دیوان مولانا جلال الدین را بتفأل گشودند این ابیات آمد:

روید ای عاشقان حق باقبال ابد ملحق
روان باشید همچون مه بسوی برج مسعودی
مبارك بادتان این ره بتوفیق و امان الله
بهر شهری و هر جایی بهر دشتی که پیمودی

سرانجام به مکه رسیدند و مناسك حج را بتمام بگزاردند. در انجام بر خواجهٔ پارسا مرضی عارض شده بود. بروزچهارشنبه ۲۳ ذیحجه خواجه واصحاب به مدینه رسیدند. وبیماری خواجه فزونتر شده بود. وسرانجام بروز پنجشنبه ۲۴ ذیحجهٔ ۸۲۲ (مطابق ۱۱ ژانویهٔ ۱۴۲۰ میلادی) خرقه تهی کرد. وشمس الدین

۱ـ رشحات/ ۶۰ـ۶۱.
۲ـ رك همین مقدمه.
۱ـ نفحات/ ۳۹۳

محمد فنـاری رومی (۷۵۱-۸۳۴) و اهل قافله و جمعی از مردم مدینه برو نماز گزاردند. ودر جوار قبهٔ عباس (رض) بخاکش سپردند. و شیخ زین‌الدین خوافی (متوفی ۸۳۸) از مصر سنگی سفید وتراشیده آورد ولوح قبر او ساخت[۱]. تاریخ فوت او را در عبارت «فصل خطابی» (=۸۲۲) یافته‌اند که تلمیحی داردباکتاب معروفش فصل‌الخطاب[۲].

*

خواجهٔ پارسا درطریقهٔ نقشبندی مقامی شامخ دارد. دومین[۳] خلیفهٔ بهاءالدین نقشبند است، و از سابقین و مقربین اصحاب اوست. خواجه بهاءالدین بدو عنایت بسیار داشته است. وازگفته‌های اودر حق خواجهٔ پارسا این معنی نیك آشکارمی گردد. وقتی در سفر حجاز بهاءالدین بیمار می‌شود، یاران را وصیتها می کند، ودر جمع اصحاب به خواجهٔ پارسا می گوید: «حقی وامانتی که از خلفای خاندان خواجگان باین فقیر رسیده است وآنچه درین راه کسب کرده است، آن امـانت را به شما سپرده‌ایم. چنانکه برادر دینی مولانا عارف بما سپرد. قبول می‌باید کرد. و آن امانت را بخلق حق سبحانه می‌باید رسانید»[۴].

۱ـ نفحات/۳۹۳-۳۹۵. رشحات/۶۲ـ۶۳.

۲ـ قطعه‌ای در رشحات /۶۳ نقل شده است که،

اذا سألت لتاریـخ فـوته منه   فقال: «فصل خطـابی» اشارة فیه

وشیخ عبدالمجیدالخانی (۱۲۶۳-۱۳۱۸ ق) همان عبارت را در قطعه‌یی بدین‌گونه بنظم آورده است،

ایهـا الراجـی جوابی   حینما زاد الجوی بـی

عند طـه المستطـاب   أرخو « فصل خطابی »

و هو بالحب شوی بی   فـی عـلا دارالثواب

(الحدائق‌الوردیه/۱۴۳. ونیز الانوارالقدسیه/۱۴۴). صاحب خزینةالاصفیاء۱/۵۱۲ بنقل از روضةالسلام شرف‌الدین کشمیری وفات خواجهٔ پارسا را چهارشنبه ۲۳ذیحجهٔ ۸۲۲ ضبط کرده. و این مادهٔ تاریخ را از همان مأخذ نقل کرده است:

چون محمد رفت هاتف گفته است   سال وصلش « بدر برج عارفین »

۳ـ نخستین خلیفهٔ بهاءالدین، خواجه علاءالدین عطار بخاری بوده است.

۴ـ نفحات /۳۹۲. رشحات/۵۲.

ونیز خواجهٔ نقشبند درآخر حیات در حق اوگفته بوده است که «مقصود از ظهورما وجود اوست. او رابهر دو طریق جذبه و سلوك تربیت کرده‌ایم؛ اگرمشغول می‌شود جهانی ازو منور می‌گردد»[1]. ودر همان‌حال بیکی از مریدان گفته‌بود: «هر که راآرزوی ما آید، درخواجه محمد پارسا نظر کند»[2].

خواجهٔ پارسا نزد عارف دیگ‌گرانی (از مشایخ بهاءالدین نقشبند که‌قبلاً ذکرش‌گذشت) نیز تعلیم و تربیت یافته‌بود. وآن‌شیخ درحق پارسا اعتقادی استوار داشت. درمرض موت، بهاءالدین نقشبند را طلبید و بدوگفت: «در اصحاب خود و اصحاب شما نظر کردم، قابلیت این‌راه وصفت نیستی در خدمت خواجه محمدپارسا بیشتر از دیگران می‌بینم. هر نظری‌که درین راه یافته بودم و هر معنی‌که به کسب حاصل کرده‌ام، همه‌را نثار وقت اوکردم وباو سپردم و اصحاب خود را بمتابعت او امر می‌کنم. شما نیز درباب او هرآینه درین‌معنی تقصیر نخواهید کرد؛ که او از اصحاب شماست»[3].

خواجهٔ پارسا تألیفات بسیار دارد. وخوشبختانه از اغلب‌آنها نسخی خطی در کتبخانه‌های عالم موجود است. پاره‌یی از آنها هم بطبع رسیده است. و اینك شمارآنها ومعرفیی باجمال:

۱. فصل‌الخطاب ـ مهمترین ومعروفترین اثر خواجهٔ پارسا «فصل‌الخطاب لوصل الاحباب فی‌المحاضرات» است، درتصوف. درین‌کتاب گذشته از احادیث و آثار وشرح مقامات واحوال عرفانی ودقایق ورموز تصوف، مناقب‌وکلمات بسیاری از اولیا از جمله ائمهٔ اثنا عشر را نیز می‌توان یافت. خواندمیر می‌نویسد: «دران نسخه (فصل‌الخطاب) بسیاری از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنا عشر... اندراج یافته. اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب‌گشته، علمای شیعه‌آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده‌اند»[4].

در فصل‌الخطاب، منابع ومآخذ اغلب ذکر شده است. گذشته ازصحاح سته،

۱ـ نفحات/۳۹۲. رشحات/۵۹.
۲ـ رشحات/۵۶.
۳ـ ایضاً /۵۰
۴ـ حبیب‌السیر ۵/۴.

نام آثاری از حکیم ترمذی چــون نوادرالاصول وختم الولایه بسیار دیده می‌شود ونیز نام کتابهایی‌چون: المنقذمن الضلال غزالی، شرح التأویلات نجم‌الدین عمر نسفی، حقایق التفسیر سلمی، معالم التنزیل بغوی، انوارالتنزیل بیضاوی، عوارف‌ـ المعارف سهروردی و تـرجمهٔ آن، الجام العـوام فی علم الکلام غزالی، المقصد الاسنی غزالی، کشف المحجوب هجویری، حدائق الحقائق تاج‌الدین صدر رازی، کشاف زمخشری و شرح کشاف طیبی[۱]....

فصل الخطاب بزبانهای ترکی و عـربی ترجمه شده است. مترجم ترکی آن ابوالفضل موسی‌بن الحاج حسین الازنیقی است‌که بـاشارهٔ اموربك‌بن تیمور تاش پاشا بترجمهٔ کتاب پرداخته است. و مترجم عربی محمد امین‌بن محمود امیر پادشاه بخارایی است که ترجمهٔ آن را در ۷ رجب ۹۸۷ در مکه بانجام رسانیده است[۲].

از فصل الخطاب نسخ بسیاری کتابخانه‌های عالم موجود است و یکبار نیز بطبع رسیده است در تاشکند بسال ۱۳۳۱ق.

۲. تفسیرـ این تفسیر فارسی بگفتهٔ حاجی خلیفه تفسیری است‌برسوره‌های دو جزء ملك ونباء. درکتبخانه‌های محمد مراد واسعد افندی نسخی ازآن موجود است. نسخهٔ کتابخانهٔ محمد مراد (رقم ۷۲) بخط مولانا عبدالرحمن جامی است مکتوب بسال ۸۴۸[۳].

۳. تفسیر ثمانیه ـ این کتاب تفسیر هشت سوره از قرآن است. استوری حدس زده است‌که این‌کتاب قسمتی از تفسیر فوق الذکر بـاشد ولی برخی آن را اثری علی‌حده شمرده‌اند[۴].

۱ـ نسخهٔ مورد مراجعه و استفادهٔ این بنده، عکس نسخهٔ کتبخانهٔ سلیم‌آغا بوده است رقم ۲۸۱ مکتوب بسال ۹۷۲ در ۲۸۶ ورق؛ که میکروفیلم آن بشمارهٔ ۲۵۸ و عکسش بشمارهٔ ۷۱ـ۲۷۶۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران محفوظ است.
۲ـ رك: کشف الظنون ۲/۱۲۶۰. وBrockelmann. S. II, P. 283. ومقالهٔ بابینگر: Der Islam 14, p.p 112 - 114.
۳ـ کشف‌الظنون ۱/۴۴۷. احمد منزوی ۱/۱۹.
Storey: Persian Literature (London 1927) Vol. II, P. 8.
4- Storey II: 8.

۴. ترجمه و تفسیر فاتحة الکتاب ـ رساله‌یی در کتابخانهٔ ملی ملك هست بشمارهٔ ۱۸۲ در ۱۵ ورق با نام «ترجمه و تفسیر فاتحة الکتاب». در مقدمه چنین آمده: «... همی‌گوید بندهٔ ضعیف... ابوالفتح محمدبن محمدبن محمود الحافظی البخاری... که این ترجمه و تفسیر قرآن کریم وفرقان عظیم است ومستنبط ازمشارب صافیه است ومقتبس از مشکوة کلمات قدسیهٔ علما وعظماء دین و حکما وکبرای اهل یقین است» (ورق ۲b). کاتب نسخه اشرف‌بن محمد کرمانی است و کتابت آنرا در ۸ ربیع‌الثانی ۹۰۷ درجوار مزارشیخ‌احمد ژنده‌پیل بپایان رسانیده‌است.

در منابع سرگذشت خواجهٔ پارسا و کتابشناسیها، نامی ازین رساله نیست. آیا ممکن است که این رساله جزیی از تفسیر خواجهٔ پارسا باشد؟ کاتب نسخه در پایان‌رساله بدین معنی اشاره‌یی نکرده است، وآن را اثری مستقل شمرده، ونام‌کتاب را «تفسیرسورهٔ فاتحة الکتاب» نوشته‌است. ولی آن عبارت خطبهٔ کتاب که می‌گوید: «این ترجمه و تفسیر قرآن کریم وفرقان عظیم است»، حدس ما را تقویت می‌کند؛ چه اگر قصد مؤلف فقط تفسیر سورهٔ فاتحه بود، باید کلامش را تخصیص می‌داد مثلا می‌نوشت «این ترجمه وتفسیر سورهٔ فاتحةالکتاب‌است».

۵. شرح فصوص‌الحکم ـ فصوص‌الحکم شیخ‌اکبر محیی‌الدین ابن‌العربی (متوفی ۶۳۸) درافکار عرفای قرن هشتم و نهم بـالاخص، تأثیری شگرف داشته است. مشـایخ نقشبندی نیز از افکار ابن‌العربی متـأثر بوده‌اند، و فصوص را ارج می‌نهاده‌اند. از سخنان خواجهٔ پارساست که «فصوص جانست و فتوحات دل» ونیز گفته بوده‌است: «هرکه فصوص‌الحکم رانیك می‌داند وی را داعیهٔ متابعت‌حضرت صلی‌الله علیه وسلم قوی می‌گردد»[1].

فصوص‌الحکم ازکتب بسیار شرح و حاشیه است. و در میان آثار عرفانی از نظر کثرت شروح و حواشی و تعلیقـات بی‌مانند است. از شروح معروفی کـه نقشبندیان برین کتاب نوشته‌اند، یکی شرح جامی است بنام «نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص» (نقش‌الفصوص مختصری است ازفصوص)، ودیگر شرحی است بفـارسی از خواجه محمد پارسا[2].

۱ـ نفحات/۳۹۶.

۲ـ ایضاح المکنون‌فی‌الذیل‌علی کشف‌الظنون، اسماعیل‌پاشا(طهران۱۹۶۷)۱۹۲/۲.

خواجهٔ پارسا در دیباچهٔ این کتاب گفته است که کسانی بسیار فصوص را شرح کرده‌اند، ولی نیك از عهده برنیامده‌اند، و بیهوده سخن را بدرازا کشانیده‌اند. من اگر چه باختصار و ایجاز گراییده‌ام، ولی مفتاح راز را بدست داده‌ام. شارح پس از دیباچه، مقدمه‌یی در بیان سلسلهٔ موجودات نوشته و سپس برسرشرح متن فصوص شده‌است. از شرح فصوص دونسخه می‌شناسیم: یکی درکتابخانهٔمرکزی دانشگاه طهران و دیگر درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار[۱].

۶. الاربعون حدیثا[۲].

۷. مناسك‌الحج[۳].

۸. رمزالاقطاب[۴].

۹. محبوبیه ــ رساله‌یی است بفارسی در ۸ صفحه در مباحث عرفانی[۵].

۱۰. الفصول‌الستة ــ درحدیث. نسخی ازان درکتبخانهٔ شهید علی و قاهره و رامپور موجود است[۶].

۱۱. تحقیقات ــ بفارسی درتصوف[۷]. دو نسخه ازین رساله موجود است یکی در دارالکتب‌المصریه و یکی درکتابخانهٔ مشهد رضوی. نسخهٔ مصر رساله‌یی خرد است در ۵ ورق، ولی نسخهٔ مشهد بسیار افزونتر ازآنست (۱۵۶ ورق). و درآن نسخه نوشته شده است که کتاب ابواب و فصول وعناوین نداشت، وخواجه محمد زاهدکابلی در ۱۰۹۷ آنرا مبوب ساخت[۸].

۱ـ فهرست کتابخانهٔ اهدائی سیدمحمد مشکوة به‌دانشگاه طهران؛ محمدتقی‌دانش‌پژوه (تهران ۱۳۳۲) ج ۳ بخش ۱ ص ۴۶۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی: احمد منزوی (تهران ۱۳۴۹) ج۲ بخش۱ ص۱۲۴۰.

2- Brockelmann, S.II, P.283.

۳ـ کشف‌الظنون ۱۸۳۱/۲.

۴ـ احمد منزوی ۲(۱) /۱۱۷۸.

۵ـ فهرست چند مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی: احمدگلچین معانی؛ نسخه‌های خطی ۱۷۷/۵.

6- Brockelmann, S.II, P.283.

۷ـ ایضاح‌المکنون ۲۶۳/۱. هدیةالعارفین ۱۸۲/۲.

۸ـ فهرس‌المخطوطات الفارسیة: نصرالله الطرازی (قاهره ۱۹۶۶) ۷۰/۱. فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (مشهد ۱۳۴۴) ۳۹۸/۶.

رساله‌یی دیگر با همین نام درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی هست که احمد منزوی آنرا فهرست کرده و رساله‌یی علی‌حده ـ جز آن دو نسخهٔ مصر و مشهد ـ شمرده است[۱].

۱۲. مسألة خلق‌الافعال[۲].

۱۳. رساله در تحقیق زمان و مکان ـ مقالتی است برگرفته از فصل‌الخطاب. ونسخه‌یی ازان در دارالکتب‌المصریه است (بشمارهٔ ۷۰۷ مجامیع تصوف) در ۶ ورق، که نسخه‌یی است مذهب و مزین[۳].

۱۴. سخن راست ـ در تصوف. بمانند رسالهٔ پیشین برگزیده از فصل الخطاب است[۴].

۱۵. عقاید ـ این کتاب تحریری است تازه از السوادالاعظم تألیف حکیم ابوالقاسم سمرقندی (متوفی ۳۴۲)[۵].

۱۶. رسالهٔ کشفیه ـ در تصوف بفارسی، نسخه‌یی ازان درکتابخانهٔ ملك است بشمارهٔ ۱۸۲. ونسخه‌یی کهن‌تر ازان در جزء مخطوطات محمود شیرانی است محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه پنجاب[۶].

۱۷. انیس‌الطالبین وعدة‌السالکین ـ در مقامات بهاءالدین نقشبند[۷]. در چند نسخه از انیس‌الطالبین نام مؤلف، خواجه محمد پارسا نوشته شده است[۸]، و در

۱ـ احمد منزوی ۲ (۱)/۱۰۷۷.

2- Brockelmann, S.II, P.283.

۳ـ الطرازی ۱/۲۶۶.

۴ـ احمد منزوی ۲(۱)/۱۱۸۹.

۵ـ برای شرح بیشتردربارهٔ این کتاب رك: مقالهٔ راقم این سطور در مجلهٔ راهنمای کتاب سال ۱۴ (۱۳۵۰) شمارهٔ ۴ـ۶/ ۳۷۴ـ۳۸۸.

۶ـ فهرست مخطوطات شیرانی: محمد بشیرحسین (لاهور ۱۹۶۹) ۲/۲۲۵. این نسخه جزء مجموعه‌یی است از رسایل عرفانی. میکروفیلم این رساله و رسالهٔ قدسیه را آقای دکتر بشیرحسین برای بنده ارسال فرمودند.

۷ـ درآثار نقشبندیه کتاب دیگری بنام انیس‌الطالبین هست که تألیف قاسم‌بن محمد شهرصفایی (مشهور به‌کاتب) است، وموضوعش تصوف وآداب سلوك نقشبندی.

۸ـ مانند نسخهٔ کتابخانهٔ شیرانی (فهرست ۲/۲۰۳) ونسخهٔ آرشیو ملی هند که عکس آن مورد استفادهٔ من بود.

چند نسخهٔدیگرصلاح بن مبارك بخاری[۱]. و ازین کتاب دو تحریردر دست‌است یکی تحریر مفصل و دیگری موجز[۲]. ولی مسلماً خواجهٔ پارسا مؤلف کتابی در مقامات نقشبند بوده است، زیرا فخرالدین کاشفی درضمن سرگذشت علاءالدین عطار بخاری خلیفهٔ خواجه بهاءالدین نوشته است: «بعضی ازکلمات قدسیهٔ حضرت خواجه علاءالدین قدس‌سره که در مجالس صحبت می‌فرموده‌اند، خدمت خواجه محمد پارسا قدس‌سره در قیدکتابت آورده بودند و می‌خواسته که به مقامات حضرت خواجهٔ بزرگ الحاق‌کنند، لیکن میسر نشده است و بعضی ازان اینست‌که از خط مبارك خواجه محمد پارسا قدس‌سره نقل افتاده برسم تیمن و تبرك...»[۳]. وهمین مطلب ــ یعنی قصدگردآوری کلمات خواجه علاءالدین والحاق‌آن به مقامات ــ در مقدمهٔ انیس‌الطالبین آمده است: «امید واثق است که آثاری و احوالی که از حضرت مطلع انوار خلافت [= علاءالدین عطار] نیز بظهور آمده است، از برکات نظری و لطفی که حضرت خواجهٔ ما قدس‌الله تعالی روحه ـ بحکم ماصب‌الله فی‌صدری الاوقدصببته فی‌صدر ابی‌بکر ــ بایشان فرموده‌اند آن مقدار که بنقل صحیح رسیده است و بتخصیص خود مشاهده افتاده است در ذیل مقامات حضرت خواجه ثبت کرده آید ان‌شاءالله عزوجل»[۴]. ولهذا در انتساب انیس‌الطالبین به خواجهٔ پارسا نباید شك‌کرد.

۱۸. کلمات خواجهٔ پارسا ــ کلمات رساله‌یی است بفارسی در موضوعات مختلفه از عرفان و تصوف وحدیث وتفسیر. دو نسخه، ازان موجود است یکی در کتابخانهٔ ملك و یکی در کتابخانهٔ موزهٔ بریطانیا[۵]. ازین دونسخه، نسخهٔ کتابخانهٔ ملك (مجموعهٔ شمارهٔ ۱۸۲) مورد مراجعهٔ من بود. درنسخهٔ ملك رساله خود

۱ـ مانند نسخهٔ کتابخانهٔ بودلیان (عکس شمارهٔ ۲۸۶۷ دانشگاه تهران) و نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال (فهرست ایوانف ۸۷/۱، ونیز فهرست مجموعهٔ کرزن ۷۱/) ونسخهٔ ایندیا آفیس (شمارهٔ ۱۸۵۱).
۲ـ برای توضیح بیشتر در باب دو تحریر رك: مقالهٔ موله در مجلهٔ مطالعات اسلامی (پاریس ۱۹۵۹) ص۴۰ـ۴۱.
۳ـ رشحات /۸۱.
۴ـ نسخهٔ آرشیو ملی هند رقم ۳۴۲۹۱ (B13A) ورق۲.
۵ـ احمد منزوی ۲(۱)/۱۳۲۱.

عنوانی ندارد، ولی مالك آن بخط جدیدی نام رساله را «کلمات مختلفه» نوشته است. این کتاب را که مجموعهٔ یادداشتهای مختلف خواجهٔ پارساست ظاهراً یکی از اصحاب و شاگردانش گردآوری کرده است. ولی نامی از گردآورنده در میان نیست. مقدمهٔ رساله چنین است: «باسمه سبحانه... نموده می‌شود که این کلمه‌یی چندست از انفاس قدسیهٔ امناء طریقت و کبراء حقیقت که برحواشی بعضی از کتب قدوة‌العلماء‌المحققین و اسوة‌الکملاء‌العارفین... خواجه محمد پارسا البخاری... در مواضع متفرقه ثبت افتاده بود و مرقوم خامهٔ حقایق‌نگار معارف آثار ایشان گشته. بنا برخلوص اعتقاد و وفور اعتماد در قید کتابت آورده شد و درین صحیفهٔ شریفه جمع کرده شد...» (ورق b ۱۵).

قسمتی از کلمات خواجه علاء‌الدین عطار که محمد پارسا آنها را در مجالس صحبت نوشته بوده، درین رساله نقل شده است (ورق a ۱۹).

۱۹. رساله در ذکر ۷۲ فرقهٔ اسلام ــ بدین‌نام رساله‌یی در کتابخانهٔ محمود شیرانی است[1] بشمارهٔ ۴۲۰۹/۱۱۵۷.

باب اخیر کتاب عقایدحکیم سمرقندی که ذکرش گذشت(شمارهٔ ۱۵)دربارهٔ فرق اسلامی است. بگمان من ممکن است این رسالهٔ ۷۲ فرقهٔ اسلام باب آخرین همان‌کتاب عقاید باشدکه بصورتی مفرد نوشته شده است. خصوصاً که در منابع مربوط به خواجهٔ پارسا نامی از چنین رساله‌یی نیست.

۲۰. قدسیه ــ که درفصل آینده بتفصیل ازان سخن خواهیم‌گفت.

ابو نصر پارسا

خواجه محمد پارسا را فرزندی بوده است بنام برهان‌الدین (یا: حافظ ــ الدین) ابونصر پارسا، که او نیز از مشایخ نقشبندی است، و از علمای نامی ماوراءالنهر؛ مجلس درس داشته و حدیث می‌گفته و محدثان را اجازت روایت حدیث می‌داده است[2].

۱ـ فهرست مخطوطات شیرانی ۲۸۵/۲.

۲ـ مولانا شهاب‌الدین‌بیرجندی «درمجلس حضرت خواجه برهان‌الدین ابونصرپارسا قدس‌سره حاضر می‌شده‌اند و استماع کتب احادیث مثل مصابیح ومشارق وصحیح ←

چنانکه گفتیم درسال ۸۲۲ ابو نصر بهمراه پدر به‌سفر حج رفت. نایب الصدر شیرازی می‌نویسد: «ابونصر پارسا درمدینهٔ طیبه بخدمت شاه‌نعمة‌الله ولی رسیده وصحبت نموده»[۱]. اگر این قول صحت داشته باشد، باید این ملاقات در همان سال ۸۲۲ اتفاق افتاده باشد. و ظاهراً درآن سال (۸۲۲) سیدنعمة‌الله ولی هم درمدینه بوده است، چه جامی می‌نویسد: «چون خبر ایشان (خبر مرگ محمد پارسا) که درمدینهٔ رسول‌الله نقل کردند، به‌بعضی از اکابر عجم رسید، این عبارت فرمودند که: آنجا بازید که ازآنجا تازید»[۲]، و عبدالغفور لاری در مشکلات نفحات الانس[۳] نوشته است: مراد ازبعضی ازاکابر عجم، سیدنعمة‌الله است. بنابرین شاه نعمة‌الله درسال ۸۲۲ درمدینه بوده و ابونصرهم ممکن است دربن‌سال با او ملاقات کرده باشد.

وفات خواجه ابونصر پارسا در ۸۶۵ اتفاق افتاده است و خاکش در بلخ است[۴]. و «سرخدا» راماده تاریخ وفاتش یافته‌اند[۵]. در مرثیهٔ اوسید کمال گچکولی (یا: کجعل) ازشعرای بلخ قصیده‌یی گفته بوده که از بسیاری مصراعها تاریخ فوت ابونصر استخراج می‌شده است[۶].

قدسیه

۱) بررسی

رسالهٔ قدسیه مجموعه‌یی است از سخنان خواجه بهاءالدین نقشبند که «در مجالس صحبت» از زبان او می‌گذشته است، یا بقول محمد پارسا «بر زبان مبارک

← بخاری ومسلم می‌نموده وحضرت خواجه بجهت ایشان اجازت روایت حدیث نوشته اند» (رشحات/۱۷۴)

۱- طرائق‌الحقائق ۶۸/۳.
۲- نفحات/۳۹۵.
۳- نسخهٔ قونیه شمارهٔ ۵۶۱۱ (میکروفیلم دانشگاه تهران ۱۴) ورق ۴۰a.
۴- نفحات/۳۹۷
۵- رشحات/۶۴. حبیب‌السیر ۵/۴.
۶- مجالس‌النفائس/۳۵، ۲۰۷.

ایشان می‌گذرانیدند»[۱]؛ و خـواجه محمد پارسا ـ مرید و یار بهاءالـدین ـ آن «کلمات قدسیه» را تحریر می‌کرد. و بعدها پس‌از مرگ بهاءالدین «به‌امر و اشارت اعزهٔ دوستان» آن یادداشتها را گردآورد و تألیف و تدوین کرد. و چون آن کلمات دربرخی جایها نیاز به‌توضیح داشت، خـواجهٔ پارسا بااستفاده ازکتب و رسائل عرفانی، خود شرح و توضیحی بدانها درافـزود. و مشوق او درین کار خـواجه علاءالدین عطار ـ جانشین و خلیفهٔ بهاءالدین نقشبند[۲] ـ بود.

نام این رساله، قدسیه است. و این‌نام مأخوذ است از ترکیب«کلمات‌قدسیهٔ» بهاءالدین. جامی در یکی از حواشی نوشته است: «توصیف «کلمات» به«قدسیه» بواسطهٔ آنست که از عالم قدس وارد شده ووجود بشریت را درآن مدخل نیست»[۳].

در برخی از نسخ، کاتبان نامهای دیگری نیز بدین رساله داده‌اند، چون: «انفاس قدسیه»، «رسالة [کذا] القدسیة النقشبندیه»، «مقـالات خواجه بهاءالدین»،

۱ـ متن کتاب ص۲.

۲ـ خواجه علاءالـدین محمدبن محمد عطار بخـاری، اصلش از خوارزم است. و در یکی از مدارس بخـارا بتحصیل علوم مشغول بود، تـا آنکه به بهاءالـدین نقشبند پیوست، و روی از علوم رسمی برتافت و به سلوك پرداخت.
علاءالدین دختر خواجه بهاءالدین را بزنی گرفت، و ثمرهٔ این پیوند خواجه حسن عطار شد، که او هم از مشایخ نقشبندی است.
چون بهاءالدین نقشبند در گذشت، علاءالـدین عطار بجایش نشست؛ و همهٔ اصحاب از جمله خواجه محمد پارسا با او بیعت کردند. از معاریف مریدان علاءالدین، یکی میرسید شریف جرجانی (متوفی ۸۲۵) است ادیب و عالم معروف.
علاءالدین در چغانیان می‌زیست و همانجـا در گذشت در شب چهارشنبه ۲۰ رجب ۸۰۲. کلمات اورا محمد پارسا گرد آورده بود و می‌خواسته است بدنبال مقامـات نقشبند بیفزاید، ولی توفیق نیافت وفخرالدین کاشفی قسمتی ازان کلمات را نقل‌کرده است. از خواجه حسن عطار (متوفی ۸۲۶) فرزند علاءالـدین رساله‌یی موجز باقی است در سلوك طریقهٔ نقشبندی؛ که این بنده آن‌را تصحیح کرده است و امید است در آینده چاپ شود. (نفحات /۳۸۹ـ۳۹۲. رشحات /۸۰ـ۹۰. الحدائق الـوردیه /۱۴۴ـ۱۴۸. خـزینةالأصفیاء ۱/۵۵۱ـ۵۵۳. الانـوار القدسیه /۱۴۵ـ۱۴۸. خلاصةالمواهب‌السرمدیه/۶۱ـ۶۶).

۳ـ همین کتاب /۷۴.

«کلمات بهاءالدین نقشبند». خود خواجهٔ پارسا در جایی از فصل الخطاب از این رساله بعنوان «الرسالة القدسية البهائية» نام برده‌است[1].

قدسیه، مقدمه‌یی دارد در سبب و کیفیت تألیف کتاب، وشرح اهمیت جمع و نشر سخنان اولیاء وارج واجر آن، ونقل چند آیت و حدیث واثر و شعر وخبر درین باب. پس‌ازین مقدمه، سخنان بهاءالدین وشرح آن آغاز می‌شود در ۱۲ فصل.

فصول کتاب برابر ویکسان نیست. برخی مفصل‌است وپاره‌یی کوتاه. خود سخنان بهاءالدین اغلب کوتاه است، وگاه ازچند جمله افزون نیست، ولیکن شرحی که خواجهٔ پارسا بدنبال افزوده است، سبب درازی برخی فصول شده است. فصلها پیوند موضوعی نیز ندارد، هرفصل درباب موضوعی خاص است.

درگفته‌های خواجهٔ پارسا آیات و احادیث نبوی وآثار و اقوال اولیاء و مشایخ بسیارآمده وگاه اشعاری نیز بمناسبت نقل شده است.

محمد پارسا در نوشتن شرح و توضیحات ازکتب عرفانی بسیارمددگرفته است. خود او نیز درمقدمه بدین معنی اشاره کرده است: «واگر این کلمات قدسیه را در بعض از مواضع احتیاج به اندك شرحی افتد، اولی آن بود که آن شرح به استعانت واستمداد ازکلمات مشایخ وانفاس نفیسهٔ اهل‌الله باشد، فان‌کلام المشایخ یفسر بعضه بعضاً»[2].

منابع خواجهٔ پارساگذشته از قرآن و صحاح احادیث، کتبی بوده است چون: طبقات الصوفیهٔ ابوعبدالرحمن سلمی، قوت القلوب ابوطالب مکی، ختم الاولیاء حکیم ترمذی، تذکرة الاولیاء عطار، مرصاد العباد نجم‌رازی، عوارف المعارف سهروردی، مصباح الهدایهٔ عزالدین‌کاشانی...

نام برخی ازین کتب (ویا نام مؤلفین آنها) در رسالهٔ قدسیه آمده است، ولی نام بعض دیگر نه. از میان این منابع، ظاهراً بیش از همه از مصباح‌الهدایه استفاده شده‌است؛ اگرچه نامی هم ازان در میان نیست. ولی عبارات چندی درین رسالهٔ قدسیه هست‌که عیناً از مصباح‌الهدایه نقل شده است. بهمین گونه چند فقره

۱ـ فصل‌الخطاب، نسخهٔ کتبخانهٔ سلیم آغا‌رقم ۲۸۱ (نسخهٔ عکسی دانشگاه طهران) ورق ۲۷۹a.

۲ـ قدسیه (متن کتاب) /۶.

نیز منقولست از مرصاد العباد[۱] بعین عبارت با اندك تغییر. وما در تعلیقات منبع و مأخذ بسیاری از اقوال وعبارات قدسیه را ذکر کرده‌ایم. و اختصار را در اینجا از ذکر آن مواضع ومقارنهٔ آن عبارات با متون اصلی دیده می‌پوشیم.

قدسیه در میان آثار نقشبندیه شأنی گران دارد، واز کتب بنیادی این طریقت است؛ ازآنکه مجموعهٔ سخنان بهاء الدین نقشبند است پیشوای این طایفه، ومؤلف وشارحش هم خواجهٔ پارساست ازکبار مشایخ این طریقه. لهذا ازگاه تألیف باز مورد توجه همهٔ نقشبندیان بوده است. کثرت نسخ خطی این کتاب درکتابخانه‌های بلاد مختلف عالم خود دلیلی است آشکار بر اقبال صوفیان نقشبندی بدین رساله و رواج آن در حوزه‌های تصوف. و بهمین سبب است که آن را به ترکی ترجمه کرده‌اند[۲]. ونیز از دلایل اهمیت وارجمندی این رساله آنکه عبدالرحمن جامی بر آن حاشیه نوشته است.

ذکر رسالهٔ قدسیه دربسیاری ازکتب نقشبندیه آمده است. وپاره پاره مطالبی ازآن نقل شده است و مؤلفان بدان استناد جسته‌اند[۳].

۲) برخی از خصایص دستوری ولغوی

سبك کتاب مانندهٔ بیشتر آثار عرفانی قرن هشتم ونهم است. اشعار فارسی وعربی وآیات واحادیث باستشهاد ومناسبت بسیار نقل شده است. جملات طولانی وعبارات معترضه (مانند ص ۵۷ س ۶-۹) درآن بسیار اندك است. به تعبیرات تشبیهی واستعاری کمتر برمی‌خوریم وآنچه هست از تشبیهات متداول ورایج است. شمار لغات و ترکیبات عربی بنسبت آثار صوفیانهٔ ادوار قبل افزونترست. والبته قسم اعظم آنها اصطلاحات عرفانی است. لغات مهجور درآن نیست. افعال مرکب

۱- از جمله مقایسه کنید ص ۳۴-۳۷ قدسیه را با ص۲۶۷-۲۶۹ مرصادالعباد.

۲- متأسفانه‌من - باهمه‌جست‌وجو- ازترجمهٔ‌ترکی قدسیه نسخه‌یی نیافتم ونیز نه‌اطلاعی ازمترجم‌آن وزمان ترجمه‌اش. فقط مقالهٔ بابینگر (Der Islam, 14, P.114) را دیده‌ام که بدین ترجمه اشاره‌یی مجمل وگذراکرده است.

۳- از جمله: انیس‌الطالبین /۲۷a و ۷۷a، فصل‌الخطاب /۲۸۹a، الحدیقة الندیة فی آداب الطریقة لنقشبندیة /۷. الفیوضات‌الخالدیة والمناقب الصاحبیة/۴۲، رشحات /۲۳، ۲۶، ۲۵۰... نفحات /۲۰...

وعبارات فعلی افزونتر از افعال بسیط و پیشوندی است. صیغهٔ وجه وصفی در آن دیده نمی‌شود. برای وجه استمراری افعال همه جا از «می» استفاده شده است. افعال مجهول بیشتر با «شدن» ساخته شده است. تکرار روابط و افعال کم دیده می‌شود و اغلب بقرینه، یکی حذف شده است؛ وحذف، بیشتر در جمله‌های دومین است.

اینك می‌پردازیم به شرح موارد ومثالها:

ا) تشبیهات. تعبیرات مجازی بیشتر بصورت اضافهٔ تشبیهی و استعاری بیان شده است: بادیهٔ هستی (۶۴) بحرنامتناهی اذکرکم (۳۵) تخم ذکر (۳۲) حجر عنایت (۱۵) دریای فنا (۶۶) زمین دل (۳۲) ساحل تفرقه (۶۰) قدم صدق (۶۴) کعبهٔ وصال (۶۴) لباس حرف وصوت (۳۵) لجهٔ فنا (۶۵) لوح‌دل (۵۳) ماهی فنا (۶۰).

ب) سجع. سجع وموازنه بیشتر در مقدمهٔ کتاب بکار رفته است:

«صدر مسند ارشاد وهدایت جامع نعوت وخصایص ولایت ملاذ زمان‌قطب اهل حقیقت وعرفان مظهر صفات ربانی مورد اخلاق سبحانی» (۲)

«حرفی چند ازان انفاس برای تبرك واستیناس» (۲)

«طالبان صادق ومخلصان محق» (۲)

«از ذوق وحال است نه از حفظ وقال» (۳)

«از عالم وراثت وعیان است نه از علم دراست وبیان» (۴)

«کبرای دین ومقتدایان اهل یقین» (۱۰)

ج) صفت. تطابق صفت وموصوف از نظر تأنیث در همهٔ کتاب‌دیده می‌شود: آثار عجیبه (۳) احوال عجیبه (۲،۹) احوال مخفیه (۲۰) ارواح طیبه (۲۵) اشغال ظاهره (۵۹) اعمال باطنه (۵۹) اعمال صالحه (۲۹) افعال حسنه (۲۹) الفاظ متبرکه (۱) انفاس طیبه(۵) انفاس نفیسه(۱،۶) اوضاع بدنیه (۲۰) انوار حقیقیه (۲۵) حضرت علیه (۲) حیات حسیه (۲۰) حلاوت عظیمه (۳۵) دعوات صالحه (۷) سعادت عظمی (۳۰) صفت ذاتیه (۲۰) صفات متقابله (۱۹) کرامات غریبه (۹) کلمات قدسیه (۲،۶) معانی حقیقیه (۴) معانی ظاهره (۴) مقامات شریفه (۲،۸).

د) افعال.

۱. استعمال یاء شرطی: «هرگاه توجه به روحانیت... حکیم ترمذی نموده شدی، اثر آن توجه بی‌صفتی محض بودی» (۲۵).

۲. جمع آوردن صیغهٔ فعل برای احترام و تفخیم: «بعداز واقعه‌یی که‌خواجهٔ امام... در ترمذ باو نموده بودند» (۴۶)

۳. استعمال فعل شروعی «گرفتن»: «ظاهر شدن‌گرفت» (۱۸)، «تخم‌ذکر درو پاشیدن‌گیرد» (۳۲)، «صورتهای نیکو نمودن‌گیرد» (۴۰).

۴. استعمال متمم بصورت مصدری: «نفی باید کردن» (۲۹)، «تواند روی گردانیدن» (۳۱)، «باید کوشیدن» (۳۲)، «نباید مشغول شدن» (۳۲)، «خواهی رسیدن» (۴۶)، «تن در می‌باید دادن» (۵۶)، «می باید ... تسلیم تصرفات غیب بودن» (۵۶).

۵. فاصله افکندن در میانهٔ اجزاء فعل مرکب: «هر گاه توجه به‌روحانیت قدوة الاولیاء خواجه محمدعلی حکیم ترمذی قدس‌الله‌روحه نموده شدی» (۲۵).

۶. بکار بردن «نمودن» در معنی «کردن» بصورت فعل‌معین: اقدام نمودن (۷)، اجتناب نمودن (۹)، مشاهده نمودن (۹،۳۴)، قصد نمودن (۹)، توجه نمودن (۱۷)، ترقی نمودن (۲۲)، انتقال نمودن (۲۷)، سعی نمودن (۲۸)، التفات نمودن (۲۰)، تجلی نمودن (۳۵)، اقتصار نمودن (۴۲)، اعتماد نمودن (۴۵)....

۷. «فرمودن» بمعنی گفتن بسیار بکار رفته است، از جمله ص ۵، ۹، ۱۱ ۲۱، ۲۵، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۶۸...

گاه نیز «فرمودن» بصورت فعل معین استعمال شده است: رجوع فرمودن (۶۵)...

۸. «بود» (بضم اول وفتح ثانی) کمتر بکار رفته است (از جمله ص ۴، ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۱)، وبجای‌آن اکثراً «باشد» استعمال شده. افعال التزامی نیز همه جا با «باشد» ساخته شده است.

۹. جز چند مورد که «آمدن» درساخت افعال دیده می‌شود (چون:حاصل آمدن ۳۱، ۳۲،۳۴) در همه جا (چه در افعال مرکب وچه در صیغه‌های مجهول) «شدن» بکار رفته است: نموده شدی (۲۵)، دیده شد (۲۹، ۴۶)، دانسته شد (۲۹)...

84

۱۰. استعمال باء زاید: بحاصل آمدن (۳۶)

۱۱. در جملهٔ «وضوی باطن را با وضوی ظاهر جمع کنید» (۲۸)، فعل «جمع کنید» در نسخهٔ B ورق a ۱۴ بصورت «جمع کنیت» نوشته شده است. و اگر این یك مورد خطای کاتب نباشد، از نوع تطابق صورت مکتوب با ملفوظ است بتبع زبان محاوره، که نمونه‌هایی ازان در برخی متون کهن دیده می‌شود.

ه) جمع. گاه کلمات عربی با نشانه‌های فارسی جمع بسته شده است مانند: عهدها (۱۰)، دوره‌ها (۱۰)، ذکرها (۴۲) تسبیحها (۴۴) و جز این موارد همه‌جا جمعهای مکسر همان‌گونه بکار رفته است که درعربی.

و) ضمیر «او» در یك جای برای غیر ذوی العقول استعمال شده است: «فی‌الجمله هم امیدی هست که دیگر باره اورا آرد سازند و با گلی‌دیگر یار کنند» (۲۱).

ز) هر. استعمال «هر» با «یاء وحدت» وتکرار آن در اسم معطوف: «هر روزی وشبی» (۴۴)، «هر ساعتی ولحظتی» (۴۴)، «در هر حالی و در هر کاری» (۴۴).

ح) حذف. چنانکه پیشتر اشاره شد، حذف فعل یا رابط در جمله‌های آخرین است بقرینهٔ جملهٔ نخستین:

«چنان بودکه‌گویا شرف مجلس صحبت ایشان را دریافته‌اند وازیشان‌سخن شنیده» (۲)

«نفع خلق در عمل بعزیمت بیشترست و ظهور در آن تمامتر و از خطر دورتر» (۴۸).

«طریقهٔ اهل باطن کم دیدن وکم‌زدن ونیستی وافتقارست ودیدن قصوراعمال ومشاهدهٔ نقصان احوال» (۵۱).

«باطن وی غرقهٔ لجهٔ فنا بود وظاهر وی حاضر» (۶۵).

ط) تکرار. تکرار افعال ورابطهای همسان، باندك دیده می‌شود:

«ایشان اهل معرفت‌اند یا اهل‌معاملت‌اند یا اهل محبت‌اند یا اهل توحیدند» (۲۶).

«او را افنا می‌کند وآثار اورا دفع می‌کند. نورقرآن به‌نور دل مؤمن جمع شود نورانیت زیاده شود» (۴۳).

85

۳) نسخه‌های خطی

۱. **نسخهٔ** S، نسخهٔ کتبخانهٔ ایا صوفیه است رقـم ۴۷۹۵ در مجموعه‌یی شامل ۴۸۵ ورق[۱]. و رسالهٔ قدسیه سی و دومین رسالهٔ این مجموعه است در ۱۸ ورق (از ورق ۲۶۸ تـا ۲۸۴) ۱۸ سطری. در پایان رسالهٔ قدسیه نامی از کاتب و تاریخ کتابت نیست، ولی برخی از رسائل این مجموعه تاریخ کتابت دارد کـه جدیدترین آنها ۸۵۵ است. و ظاهراً کتابت رسالهٔ قدسیه نیز در قـرن نهم انجام یافته است.

این نسخه بخط نستعلیق متوسط است وعبارات عربی بخط نسخ. در میان هفت نسخهٔ ما، این نسخه صحیحترین وکاملترین است، وخطا و سهوالقلم دران اندك و انگشت‌شمار است.

درین نسخه شعر و نثر در پی یکدیگر نوشته شده است، و برای تمییز آنها کلمهٔ «بیت» و «شعر» آورده شده است. مصراعها نیز در پی یکدیگرست؛ وکاتب برای تفکیك هرمصراع، سه علامت همچون ویرگول (،) نهاده است: سه ویرگول در میانهٔ هـر مصراع، مثلث‌وار دو بر زبر و یك بر زیر. گاه برای تفکیك فقرات مختلف (پاراگرافها) نیز ازین سه ویرگول استفاده کرده است. وگاهی در پـایان جملات یك ویرگول (،) نهاده است.

چهار حرف خاص فارسی درین نسخه ــ برسم کتابت قدیم ــ نشانهٔ خاصی ندارد؛ پ چون ب و چ چون ج و ژ چون ز و گ چون ك نوشته شده است. گاه در زیرحرف سین سه نقطه نهاده شده است، ودرزیر یاء مفرد(ی) دو نقطه. «آنکه» و «آنچه» و «چنانکه» غالباً بصورت «آنج» و «آنك» و «چنانك» نوشته شده است، ولی «که» و «چه» بهمین صورت امروزین. کتابت «ــ یی» (= ــ ای) پس از هاء غیرملفوظ همه جا بصورت همزه است مانند بنمودهٔ، گفتـهٔ. «می» جدا ازفعل نوشته شده است، و «به» همه‌جا (چه در اسم و چه در فعل) متصل بکلمه.

میکروفیلم این نسخه بشمارهٔ ۱۲۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران موجود است[۲].

۱ـ دفترکتبخانهٔ ایاصوفیه (استانبول ۱۳۰۴ ق) /۲۹۸.
۲ـ رك: فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه، محمدتقی دانش پـژوه (تهران ۱۳۴۸) /۴۱۳.

۲. **نسخهٔ L**، نسخه‌یی است که فعلا در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (لاهور) بشمارهٔ ۴۶۷۳/۱۶۲۳/۱۰ مضبوط است. این نسخه جزء مخطوطات پرفسور محمودخان شیرانی بوده است.

این نسخهٔ قدسیه جزء مجموعه‌یی است از رسایل عرفانی. دکتر محمد بشیرحسین تاریخ کتابت آنرا حدود ۸۴۷ وکاتبش را «عبدالحی» نوشته‌است[1]. در پایان رسالهٔ قدسیه رقم و تاریخی دیده نمی‌شود و ظاهراً نام‌کاتب وتاریخ در پایان رساله‌یی دیگر ازآن مجموعه نوشته شده است.

ازین نسخه (ونیز رسالهٔ کشفیه که بدنبال‌آن است) دوست دانشمند آقای دکترمحمد بشیرحسین بلطف و مکرمت میکروفیلمی‌تهیه‌کردند و از برای این بنده ارسال فرمودند، که موجب امتنان بسیار شد.

رسالهٔ قدسیه شامل ۷ ورق است و هرصفحه ۲۵ سطر، ساده و بی‌جدول و بی‌تزیین، بخط نستعلیق متوسط، و نسبهٔ صحیح و بی‌غلط. عیب عظیم این نسخه افتادگی چندین ورق است از میانهٔ آن (در متن چاپی حاضر از ص ۲۵ س ۵ تا ص ۶۰ س ۷).

چهارحرف خاص فارسی نشانه‌یی مخصوص ندارد. «می» جدا نوشته شده، و «به» همه‌جا متصل، و «ـ یی» بصورت همزه، و«آنکه» بگونهٔ «انك». و «که» گاه بشیوهٔ خط شکسته نوشته شده است. اصولا شیوهٔ کاتب درین نسخه چنین بوده است که بسیاری حروف را بیکدیگر پیوسته است تقریباً بدان‌گونه که درقلم شکسته می‌بینیم.

۳. **نسخهٔ P**، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس است بنشانهٔ S.P.968، در ضمن مجموعه‌یی شامل یازده رساله از آثار نقشبندیه. و قدسیه رسالهٔ دومین این مجموعه است، بقطع ۲۱×۱۳ سم، در ۲۷ ورق ۲۱ سطری، مجدول و دارای سرلوح، بخط نستعلیق. و آن‌را اشرف قاضی‌زاده در ۱۰۰۹ در دیهی از قراء احمدنگر بانجام رسانیده است[2].

۱ـ فهرست مخطوطات شیرانی؛ محمدبشیرحسین (لاهور، ادارهٔ تحقیقات پاکستان ۱۹۶۷-۱۹۶۹) ۲/۲۲۴.

2- E.BlOCHET: Catalogue des manuscrits Persans Paris 1905. Vol. I,p.p. 74-77, No.113.

این نسخه صحیح و کم غلط است. وچون یکبار مقابله شده است[۱]. اغلاط متن را تصحیح کرده‌اند و اختلاف نسخ را در حاشیهٔ آن نوشته‌اند، از فوائد این نسخه اشتمال آن است برحاشیهٔ قدسیه که در هامش آن نوشته شده است.

میکروفیلم این نسخه بشمارهٔ ۷۴۳ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران موجود است[۲].

۴. نسخهٔ B، نسخهٔ موزهٔ بریطانیاست بنشانهٔ Add. 26,294، در ضمن مجموعه‌یی مرکب از سیزده رسالهٔ عرفانی. و قدسیه دومین رساله این مجموعه است، در ۳۱ ورق (ورق ۱۹–۵۰) ۱۳ سطری، بخط نستعلیق خوش (ظاهراً مکتوب در قرن ۱۱[۳]. مجدول و سرلوحدار، و عناوین بشنگرف.

این نسخه خالی از اغلاط و هفوات نیست، خاصه در عبارات عربی.

میکروفیلم این مجموعه بشمارهٔ ۱۴۵۴ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران موجود است[۴].

۵. نسخهٔ M، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك است بشمارهٔ ۴۰۵۶، در مجموعه‌یی شامل رسائل عرفانی، و قدسیه نخستین آن رسائل است.

رسالهٔ قدسیه تاریخ و رقم ندارد، ولی در پایان لمعات عراقی (که بخط دیگری است) تاریخ انجام کتابت ۹۰۴ نوشته شده است. و ظاهراً تاریخ کتابت قدسیه هم نباید ازقرن دهم فراتر باشد.

قدسیه در ۲۵ ورق ۲۵ سطری است. و قطع رساله ۲۳×۱۴ سم است وسطور ۱۷×۸ سم.

این رساله افتادگیهایی دارد. اغلاط کتابتی هم درآن دیده می‌شود. ویکی از مالکانش که شیعیی متعصب بوده است، هرجا که نام ابوبکررا در رسالهٔ قدسیه دیده است، پاك کرده؛ وگاه بجای آن نام علی را نوشته است!.

۱ـ درحاشیهٔ صفحهٔ آخر این نسخه نوشته شده‌است: «قوبل [کذا] هذه الرسالةالشریفة بقدرالوسع».

۲ـ فهرست میکروفیلمها /۵۳۴.

3- RIEU: Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, Londn 1881, vol.II, P.862.

۴ـ فهرست میکروفیلمها /۶۰۲.

88

۶. نسخهٔ K، نیز از آن کتابخانهٔ ملك است بشمارهٔ ۱۸۲، در مجموعه‌یی شامل هفت رسالهٔ عرفانی. و قدسیه ششمین رسالهٔ این مجموعه است از ورق ۴۰a تا ۵۲a. از آغاز رساله اندکی افتاده است. و با این بیت آغاز می‌شود که: «این سخن را چون تو مبدأ بوده‌یی...» (ص ۷ متن). قطع رساله ۱۸×۱۳ سم است و سطور ۱۲×۸ سم.

رسالهٔ قدسیه خود تاریخ ندارد، ولـی رسالهٔ تفسیر سورهٔ فاتحه در همین مجموعه (ورق ۱۵ a) در ۸ ربیع‌الثانی ۹۰۷ کتابت شده است بدست اشرف‌بن محمد کرمانی در جوار مرقد احمد جام. و رسالهٔ کشفیه که آخرین رسالهٔ این مجموعه است، بدست همان کاتب بسال ۹۰۵ در شهر هرات کتابت شده است. و همهٔ رسائل این مجموعه بخط واحدی است. پس کاتب رسالهٔ قدسیه نیز اشرف بن محمد کرمانی است، و تاریخ کتابتش بین سالهای ۹۰۵ و ۹۰۷.

خط این مجموعه نستعلیق متوسطی است، و نسخه ساده است و بی‌جدول وتزیین، و عناوین بشنگرف است. گذشته از سقطات آغاز رساله، ازغلط نیزعاری نیست.

۷. نسخهٔ H، نسخهٔ چاپ سنگی هند است کـه در سال ۱۳۰۱ ق «حسب فرمایش تاجر ذیشان جناب حافـظ محمد عبدالستار خانصاحب» و باهتمام ضامن علی‌خان، بهمراه پنج رسالهٔ دیگر ازآثار نقشبندیه، با نام «ستهٔ ضروریه» در لکنو در «مطبع فیض‌رسان» بطبع رسیده است. قطع مجموعه ۱۲×۱۵ سم است. و قدسیه چهارمین رساله است از ص ۳۸ تا ۷۸.

این نسخهٔ چاپی اغلاط و زلات بسیار دارد، خاصه درآیـات و عبارات و اشعار عربـی. در هامش چهارصفحهٔ نخستین رسالهٔ قدسیه، حواشی وتوضیحاتی نوشته شده است، ولی در صفحات دیگرحاشیه و توضیحی نیست.

*

گذشته ازین شش نسخهٔ خطی که اساس تصحیح وطبع کتاب حاضراست، نسخ دیگـری از رسالهٔ قدسیه درکتابخانه‌هـای جهان موجود است که مـا بدانها دسترسی‌نیافتیم. و اینك با استفاده از فهرستها باجمال آنها را می‌شناسانیم. و مسلماً جز اینها، نسخ دیگری نیز از قدسیه در جایهای دیگرهست.

۱. در دارالکتب مصرسه نسخه موجود است:

ا) یکی بنشانهٔ «۲۵ مجامیع فارسی طلعت» در ضمن مجموعه‌یی بقطع ۱۸×۱۱ سم، در۲۶ ورق ۱۷ سطری، بدون تاریخ[1].

ب) دو دیگر بنشانهٔ «۲۷مجامیع فارسی طلعت» ضمن مجموعه‌یی بقطع ۲۲/۷×۱۵ سم، در ۲۷ ورق ۲۱ سطری، بخط نسخ متوسط مکتوب بسال ۱۲۳۵ هجری قمری[2].

ج) سدیگر بنشانهٔ«۵ مجامیع فارسی» ضمن مجموعه‌یی بقطع ۱۸/۵×۱۳ سم، در ۲۸ ورق ۱۷ سطری، بخط نستعلیق متوسط بدون تاریخ[3].

من در سال گذشته نامه‌یی نوشتم بـه دوست دانشمند آقـای نصرالله مبشر الطرازی (استاد ادبیات ترکی دانشگاه قاهره و رئیس بخش فارسی و تـرکی دارالکتب)، و بسابقهٔ الطافشان درخواستم کـه میکروفیلم این سه نسخه را ــ و یك دو رساله دیگر را ــ برایـم بفرستند. مع‌الاسف بسبب تغییر مـکان دارالکتب و آشفتگی‌های آنجا، موفق بیافتن آن نسخ نشدند.

۲. نسخهٔ انجمن آسیایی بنگال مجموعهٔ کورزن (CuRZON) بشمارهٔ 47 III، در ۴۵ ورق بقطع ۷×۴/۵ سم، بخط نستعلیق نوشتهٔ قوام‌الدین محمدبن شهاب‌الدین الحسینی البخاری بروز ۲۱ صفر ۱۱۶۹ در شهرجهان‌آباد، با حواشی وتعلیقاتی در هامش[4].

۳. در کتبخانهٔ ایا صوفیه نسخهٔ دیگری (جز نسخهٔ S که اساس طبع‌ماست) هست در ضمن مجموعه‌یی بشمارهٔ ۱۹۸۰. این مجموعه شامل نه رسالهٔ عرفانی است بفارسی و بخط نستعلیق. وقدسیه دومین آن رسائل است[5].

۱ـ فهرس المخطوطات الفارسية التى تقتنيها دارالكتب حتى عـام ۱۹۶۳، نصرالله الطرازی (القاهره ۱۹۶۶ـ۱۹۶۷) ۱/۲۶۳.

۲ـ ایضاً ۱/۲۶۲.

۳ـ ایضاً ۲/۶۳.

4- W.IVANOW: Concise descriptive Catalogue of the Persian manuscripts in The Curzon Collection, Asiatic Society of Bengal. Calcutta, 1926. P. 297.

۵ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه (استانبول ۱۳۰۴) /۳۵۰.

۴. نسخهٔ کتابخانهٔ عارف حکمت (در مدینه) بشمارهٔ «۲۵ ع»[۱].

۵. نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران بشمارهٔ ۳۳۶۸، در ۴۶ ورق ۱۵ سطری بقطع ۱۵/۵ × ۱۱/۵ سم، بخط نسخ، مکتوب در قرن ۱۱–۱۲، وعناوین بشنگرف[۲].

۶. در جزء مخطوطات محمود شیرانی نسخهٔ دیگری (غیر از نسخهٔ L که جزء نسخ اساس طبع ماست) از قدسیه هست که فعلا بشمارهٔ ۳۴۵/۳۳۴۹/۵ در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است.

این نسخه در سال ۱۰۰۲ بدست «عبدالغفور» نامی نوشته شده است[۳].

۷. نسخهٔ کتابخانهٔ بادلیان بشمارهٔ 1266 در ۲۲ ورق، بخط نستعلیق، کتابت این نسخه در سال ۱۰۵۹ در «عهد سعیدخان بهادر جنگ» در صوبهٔ پتنه بانجام رسیده است[۴].

۸. در کتابخانهٔ اندیا آفیس دو نسخه از قدسیه هست:

ا) یکی درضمن مجموعهٔ شمارهٔ 1920 بقطع $۹\frac{۱}{۸} \times ۴\frac{۷}{۸}$ اینچ، بخط نستعلیق. واین مجموعه شامل ۱۲ رساله است، وقدسیه نخستین آنهاست از ورق 1b تا 31a.

ب) ودیگردر ضمن مجموعهٔ شمارهٔ 1923 بقطع $۸\frac{۱}{۲} \times ۵\frac{۱}{۸}$ اینچ، بخط نستعلیق. این مجموعه شامل ۳۹ رساله است، وقدسیه سومین آن رسائل است[۵].

۱ـ کتابخانه‌های عراق و عربستان سعودی، محمدتقی دانش‌پژوه؛ نسخه‌های خطی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ۴۴۹/۵.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران: محمدتقی دانش‌پژوه (تهران ۱۳۴۰) ۲۳۶۸/۱۱.

۳ـ فهرست مخطوطات شیرانی ۲۴۱/۲-۲۴۲

4- Catalogue of the Persian...manuscripts in the Bodleian library, Oxford 1889. vol. I, P.783, No. 1266.

5- H. ETHÉ: Catalogue Persian manuscripts in the library of the India Office. Oxford 1903. vol. I, No 1920, 1923

۹. در کتابخانهٔ آکادمی علوم جمهوری ازبکستان (شوروی) هفت نسخه موجود است، که در میان آنها نسخ قدیمی ومعتبر واصیلی هست[۱].

۱۰. در کتابخانهٔ موزهٔ کابل (افغانستان) نسخه‌یی از قدسیه هست در ضمن مجموعه‌یی مرکب از هفده رساله. وقدسیه دومین رساله است، از ورق ۲۰ b تا ۳۷ b. بخط نستعلیق شکسته. مکتوب درقرن ۱۳ هجری[۲].

۴) روش تصحیح

برای تصحیح متن قدسیه، عکس چهار نسخهٔ S، L، B، p و نسخ خطی K،M ونسخهٔ چاپ سنگی H در دسترس من بود.

نسخهٔ S راکه صحیحترین وکاملترین بود، اساس قرار دادم، وازان‌سوادی برگرفتم. وسپس آن را با سه نسخهٔ B،P،L مقابله کردم و مواضع خطای نسخهٔ S را با L و P تصحیح کردم. چون نسخهٔ L ظاهراً اقدم از نسخهٔ S است، هرجا که در میانهٔ این دو نسخه اختلافی بود، روایت L را برگزیدم و در متن نهادم و روایت S را در نسخه بدلها قرار دادم. واختلاف نسخ p و B را تماماً در نسخه بدل ضبط کردم. سپس متن مصحح را با نسخهٔ خطی M و K درکتابخانهٔ ملی‌ملك مقابله کردم و اختلافات این دو نسخه را نیز در نسخه بدل آوردم. چندی بعد نسخه چاپی قدسیه (H) بدستم رسید، وازین نسخه فقط اختلافات اساسی را ضبط کردم ونه بدخوانی‌ها و بدنویسیهای کاتب راکه لاتعد ولاتحصی بود.

در متن مصحح جملات دعائیه را (چون صلی‌الله علیه و سلم، قدس سره، رضی‌الله عنه ...) راآنگونه نوشتم که در نسخهٔ S بود و اختلافات نسخ را درین مورد ضبط نکردم. کلماتی چون «و»، «چه»... را نیز در نسخه بدل نیاوردم، همچنین آیات را وبعض احادیث واشعار راکه کاتب بخطا نوشته بود. اشعاری که در متن قدسیه نقل شده، مآخذش را ــ آنچه یافتم ــ در تعلیقات نوشتم، وهم در

۱ـ رك: فهرست نسخه‌های خطی شرقی در آکادمی علوم ازبکستان ج ۳ (تاشکند ۱۹۵۵) شماره‌های 2394 تا 2399 و ج ۸ (تاشکند ۱۹۶۷) شمارهٔ 5968.

2- Manuscrits d' Afghanistan. par S.de Laugier de Beaurecueil. Caire 1964, P.195

تعلیقات ضبط روایت دیوانها و مثنویهای چاپی را نوشتم، ونه در بخش نسخه‌بدلها.

اختلافات نسخ را در ذیل صفحات متن نیاوردم، و آنهـا را بپایان کتاب بردم در فصلی جداگانه. در بخش اختلاف نسخ ارقام هندی (۱، ۲، ۳...) اشاره به صفحات متن است وارقام عربی (3,2,1...) نمایندهٔ شمارهٔ سطور. نشانه ورمز نسخه‌ها را هم بحـرف لاتین نهادم، تا بـا کلمات و حروف دیگـر ملتبس نشود ونمایان‌تر باشد.

در متن قدسیه بعللی سطرشمار چاپ نشده است؛ و نـداشتن سطرشمار ممکن است درمراجعه سبب دشواری ودیریابی شود. واین ترك اولی راخوانندگان بزرگوار خواهند بخشود.

چنانکه پیشتر گفتیم هـر فصل رسالهٔ قدسیه شامل دو قسمت است: قسمت نخست «کلمات قدسیهٔ» بهاء الدین نقشبند است وقسمت دوم شرح وتوضیحی‌است که خواجهٔ پارسا در افزوده است. و مؤلف آنچنانکه در مقدمهٔ متن (ص۶) گفته است در میان این دو سخن (: شرح و مشروح) دایره‌یی کشیده بوده است برای تفکیك وتمییز هر دو بخش. ولی متأسفانه اغلب کاتبـان نسخ قدسیه این دقیقه را درنیافته‌اند یا آنکه تساهل کرده‌اند، ودایره‌یی (یا علامتی دیگر) در میانهٔ دو قسمت رسم نکرده‌اند. کاتب نسخهٔ S در بعض ابواب میانهٔ دو سخن سـه علامت ویرگول مانند (،) نهاده است.

درمیان هفت نسخهٔ اساس تصحیح ما، فقط درنسخهٔ K است کـه تفکیك دو بخش کاملا رعایت شده است، و درمیان سخن شرح و مشروح دایره‌یی قرمز کشیده شده است. و ما درمتـن خود از روی همین نسخهٔ K دوقسمت هـرفصل را جدا کردیم و درمیانه دایره‌یی سیه‌رنگ نهادیم.

هیچ یك از فصول و ابـواب کتاب در اصل نام وعنـوانـی ندارد. فصل نخستین باعبارت «فمن تلك الکلمات القدسیه» آغاز می‌شود، و دیگر فصلها باجملهٔ «منها». وما بمناسبت برای هرفصلی عنوانی برگزیدیم و آن عنوان را در دوقلاب نهادیم.

حواشی قدسیه. درهامش نسخهٔ p حواشی و توضیحاتی بـر بعض مطالب قدسیه نوشته شده است، بی‌اشارتی بنام نویسنده. ولی بسیاری از حاشیه‌ها مختوم است به رمـز «ج» یا «ج قدس‌سره». از نسخ قدسیه (آنچه در دسترس ما بود)

هیچ یك دارای این حواشی نیست. فقط درهامش چهار صفحهٔ نخستین نسخهٔ چاپی H، حواشی و توضیحاتی هست، نیز بی‌نام و نشان. درکتابشناسیها و فهارس نامی از چنین حاشیه‌یی برقدسیه یافت نشد. جزآنکه هرمان‌اته نوشته است که: جامی خلاصه‌یی از رسالهٔ قدسیه را درکتابی بنام «سخنان خواجهٔ پارسا» یا «الحاشیة القدسیة» آورده است[1] ولی «سخنان خواجهٔ پارسا» غیراز حاشیهٔ قدسیه است، و آن همان رساله‌یی است که شرح آن را در ضمن آثار پارسا (بشمارهٔ ۱۸ باعنوان کلمات خواجهٔ پارسا) نوشتیم.

ظاهراً نویسندهٔ حواشی مکتوب درهامش نسخهٔ p، عبدالرحمن جامی است و رمز «ج» اشاره بدو است.

متأسفانه ازین حواشی، نسخه‌یی دیگر یافت نشد. و حواشی نسخهٔ p هم خالی از عیب و نقص نیست. پاره‌یی صفحات در صحافی از میان رفته است، و پاره‌یی درعکس محو و لایقرء شده است. و همین منقصتها مرا از چاپ حواشی باز می‌داشت. ولی سرانجام برآن شدم این حواشی را ــ ولو ناقص ــ بدنبال متن قدسیه بچاپ رسانم. یکی بدان سبب که شامل دقایق و نکاتی عرفانی است، که ممکن است در توضیح مطالب قدسیه مفید افتد؛ و دیگر اینکه احیاء اثری است از تراث تصوف اسلامی؛ خاصه که از رشحات قلم جامی است.

حواشی قدسیه در صفحات ۷۱ تا ۸۸ کتاب حاضر چاپ شده است. در تصحیح این حواشی بجای عبارات یا کلماتی که محو و ناخوانا بود یا درصحافی از میان رفته بود، چند نقطه (...) نهادم. و کلماتی را که از خود درافزوده‌ام، درمیانهٔ قلاب [ ] نهادم. و آنچه را بحدس خوانده‌ام و تصحیح قیاسی کرده‌ام، در متن قرار دادم، و نوشتهٔ اصل را (با رمز «ص») درحاشیه نوشتم. چند حاشیه‌یی را هم که در چهار صفحهٔ نسخهٔ H بود، بدان حواشی درآمیختم و برای تفکیك، حواشی نسخهٔ چاپی را بانشانهٔ «چ» مشخص کردم.

1- Cat. India Office. No. 1855.

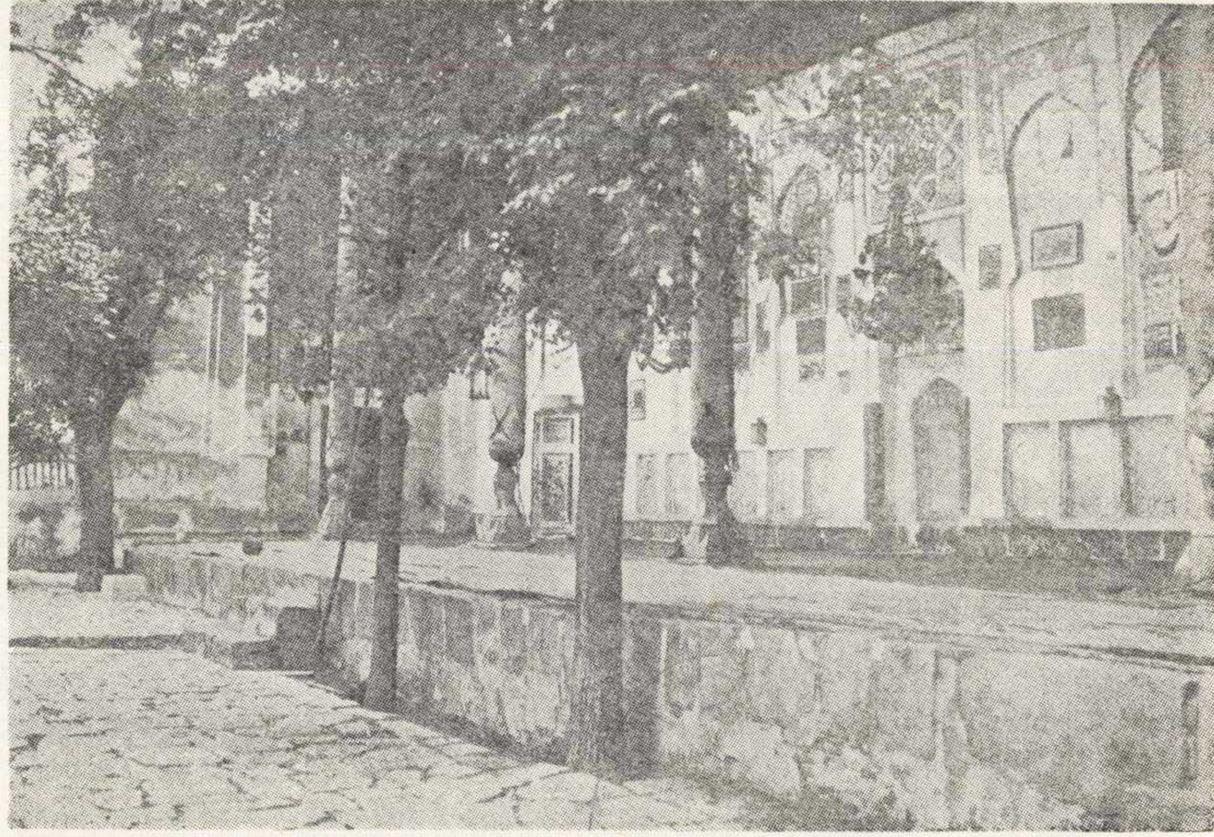


درویشان نقشبندی در بخارای قرن ۱۹ (ازسفرنامهٔ وامبری)



مزار بهاءالدین نقشبند (مجموعهٔ مسجد ومقبره) (عکس از الوفسن)

96



مزار بهاءالدین نقشبند (ایوان مسجد) (عکس از الوفسن)



مزار سعدالدین کاشغری درهرات

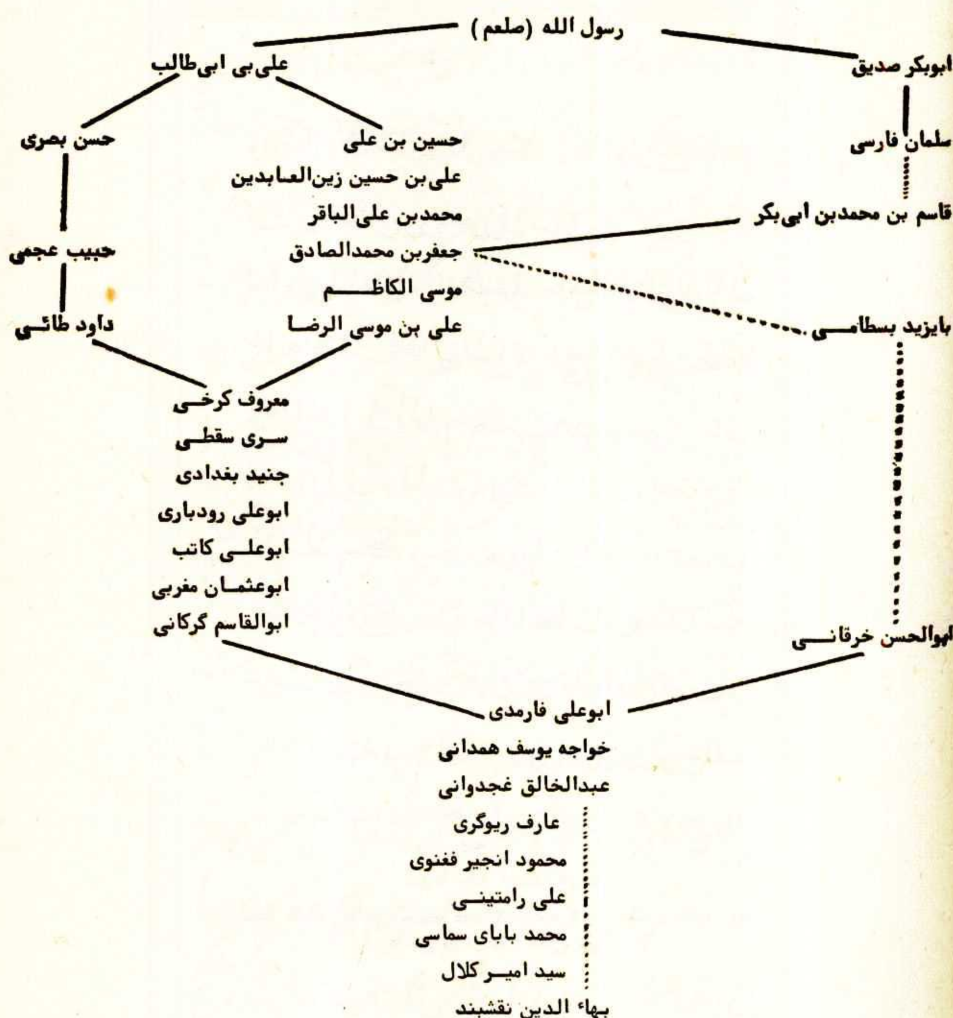


مزار ملاحسین واعظ کاشفی در هرات



مزار و خانقاه ابونصر پارسا در بلخ (عکس از یوپ)

شجره نامهٔ سلسلهٔ نقشبندی *



* ـ خطوط نقطه چین نمایندهٔ نسبت روحانی و عدم معاصرت است.

وبفضلك على خلقك مگر که دعاء وی مستجاب
گردد وگناهان وی آمرزیده شود وهم در خبرست
که این دعا را بخواند اللهم انی اسألك بان لك الحمد
لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
ذو الجلال والاکرام خدای را عز وجل خوانده باشد
بنام بزرگتر والحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام على رسوله محمد واله واصحابه اجمعین
تمام شد بتوفیق خداوند عز وجل انتخاب این کتاب
شریف وبنده ضعیف محمد بن محمد حافظی وفقه
الله لما یحبه ویرضی الخ در بیستم ترقیم داز این کتاب
تمام کرد ... تصحیح آن بنابر اراده عز وجل ...

نمونهٔ خط محمد پارسا

(نسخهٔ رسالهٔ عقاید مکتوب در ۲۹ رجب ۷۹۵، ملکی مرحوم مهدی بیانی. نقل از ارمغان علمی ص ۲۳۰)

ارضی وسمائی وسعنی قلب عبدی المؤمن بحدیث جمال سلطان الا الله
تجلی نماید بر حکم وعده اذکرکم مجرد از لباس حرف وصوت وحاجت
کل شیء هالک الا وجهه آشکارا شود ذکر روح با ذاکری روح وجود او ذکر
نامتناهی اذکرکم مستغرق وسینه در تجلی دو گفته اند حقیقة الذکر عبارة
عن تجلیه سبحانه لذاته بذاته من حیث الاسم المتکلم اظهار الصفات الکمالیه
ووصفا بالنعوت الجلالیه والجمالیه وذکر روح شرک خفی اکنون دست دهد سر
شهد الله انه لا اله الا الله هو اکنون آشکارا گردد بار خود شود نه از من و تو
لمن الملک واحد قهار روح در بدایت فطرت اگرچه حق سبحانه یگانگی ذات
اما یگانگی نشناخت زیرا که شناخت از شهود خیزد و شهود از وجود درست تمام
شهود صدق وجود است چون وجود در روح پدید آمد عین وجود او ویگانگی ثابت گرد
و شرح این اطنابی دارد و مقصود آنست که اشارت شود بجزئی از معنی آنچه حضرت
خواجه ما قدس الله روحه فرموده اند در معنی اذکرکم ذکر حق سبحانه بنده را
توفیق یاد کرد است برام ابتی که ذکر ذاتست یعنی ذکر زبان وذکر دل وذکر روح وذکر

نسخهٔ B

سَتْرٌ وَالإظهارُ لِغيرِ واجِدِهِ إخْفَاءٌ ومقصود گویندگان ازین سخن و نوشتن این
نیست زیرا که این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند
واگر کسی را در پندار بود درهم شکنند تا نقصان دیگران و افلاس خود ببیند چنانکه بعضی از مشایخ
گفته است لا تَزِنِ الخلقَ بمیزانک، وَزِنْ نفسَک بمیزان الصدّیقین
لِتَعْلَمَ فَضْلَهُم وافلاسک ما شیخ جنید بغدادی قدس الله روحه و ... فرمود (شید)
الی کار ترتیبات نیست مرا ازین قوم گردی آن یادگار است که این قوم گفته اند که قسمی دیگر
طاقت ندارم شعر گر نیم مرغان بره را هم کسی • ذکر ایشان کرده ام از هم بسی
گر نیم زیشان از ایشان گفته ام • خوش دلم کین قصه از ایشان گفته ام • و شیخ امام عارف ربانی
ابو یوسف بن ایوب همدانی را پرسیدند که چون این طایفه روی در نقاب آرند چه کنیم تا سلامت
مانیم فرمود هر روز از سخن ایشان بخوانید و یکی از نصیحتان می فرماید کسی با دیگر سخن او گوید تا من شنوم
یا من گویم و او می شنود اگر چنین گفت وگوی او نخواهد بود مرا با جنت چه کار اقتباس پس مواجیدات
مواجید ایشان پس طیبهٔ ایشان توان کرد وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللهِ وَ (باده ... نسـ)
عَمِلَ صالِحًا شعر گر ندارم از شکر جز نام بهر • این بسی خوشتر که اندر کام زهر
لقمه زان کاروان کرده ی رسید • مستم من زان زمنکان دردی رسید • نقطها نسبت با و فرصت ایک (لفظها)
پیش دکر نقطها مفرت تنگ • آسمان نسبت بعرش آمد فرود • ورنه پس عالیست پیش خاک تود
واین کلمات قدسیه اگرچه قصیرة المبانی است کثیرة المعانی است والقلیل یدل علی
الکثیر والجرعة تنبئ عن البحر الغزیر و ... الکبار شیخ بزرگوار شیخ ابوعبدالرحمن سلمی
نیسابوری قدس الله سره که مصنف حقایق تفسیر و صاحب کتاب طبقات مشایخ قدس
الله ارواحهم در کتاب طبقات از هر یک از آن کبار مقداری سخن که پیش ایراد فرموده
اند و همان مقدار اهل نظر او اولو الابصار را با جنبش و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم
وحال آن بزرگوار کرده اند و در آن چند سخن با آن بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس
سیر و سلوک بر آن است کرده و لنا فیه اسوة حسنة و تقلیل الکلام مع الدلالة علی المرام و ماحصل
الک بیت در نیابد حال پخته هیچ خام • پس سخن کوتاه باید والسلام • واگر آن کلمات

نسخهٔ S

متن